



Ketabton.com

رئیس دولت در اطراف وضع موجوده اقتصادی کشور بصورت یک کل روشنی انداختند



ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز ۱۳ حوت ښاغلی سرگرمی بریسو ویج استر ولسکي رئیس هیات اقتصادی اتحاد شوروی را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.

رئیس دولت و صدراعظم ضمن این ملاقات در اطراف وضع موجوده اقتصادی کشور بصورت یک کل روشنی انداخته و اهداف دولت جمهوری افغانستان را برای حل پرابلم های اقتصادی متذکر شدند.

رئیس هیات اقتصادی شوروی در این موقع از مساعی هیات در بسط و توسعه همکاری های اقتصادی بین دو کشور به ښاغلی محمد داؤد وعده داد.

هنگام این ملاقات ښا غلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه، ښاغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان، شازد افیر و مستشار اقتصادي سفارت کبرای شوروی در کابل نیز حاضر بودند.



ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم مو قعیکه رئیس هیات اقتصادی شوروی را پذیرفتند.

رئیس دولت از سران کشورهای عراق و ایران توقع نموده اند از خونریزی در سرحدات دو کشور جلو گیری بعمل آورند

توقع کرده اند اقدامی بعمل آید تا از ادامه خونریزی هرچه زود تر جلوگیری شود.
ښاغلی محمد داؤد در این تلگرام افزوده اند که عقیده دارند مساعی مشر بغرض حل اختلافات تسهیل فضا ی آرام ممکن و میسر است.

از واقعات ناگواریکه در سرحدات بین عراق و ایران رخ داده اظهار نموده اند به امید اینکه اختلاف بین کشور ها از طریق برادری و مصالحت حل شده بتواند و بر اساس و سمت نظریکه نزد سران کشور های دوست و برادر ما ایران و عراق سراغ دا رند

خارجه روز ۱۶ حوت خبر داد که ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم ملی تیلگرامی که ۱۵ حوت عنوانی اعلیحضرت محمد رضا شهنشاه ایران و ښاغلی حسن البکر رئیس جمهور عراق فر ستادند ضمن اظهار تأثر خود و دولت و مردم افغانستان

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم از سران کشورهای دوست و برادر ما عراق و ایران توقع نموده اند اقدامی بعمل آید تا از ادامه خونریزی مسلمین در سرحدات بین دو کشور جلوگیری شود.
مدیریت اطلاعات وزارت امور

شوروی مشرانو د افغانستان د خلکو د زیاتو بر یالیتو بونو هیله کړیده

محمد داؤد خغه تشکر کړی او د افغانستان د حکومت او خلکو د زیاتو بریالیتوبونو له هیلې سره یو ځای یې دوی د نوي ژوند د تامين په لاره کې يقين څرگند کړی دی چې افغانستان او شوروی اتحاد تر مینځ د دوستی روابط او کتوبی او هر اړخیزې همکاری لایسې ټینګې او تقویه شي او د دواړو هیوادو د خلکو او د نړی دسولې په ګټه یې اختیا ومومي.

د شوروی اتحاد دکمونیسټ ګوند عمومي منشی ښاغلی لیونید بریژنف درئیس هیات صدر نکولای پود ګورنی او صدراعظم ښاغلی کاسیګین د افغانستان او شوروی اتحاد تر مینځ د دوستۍ د تړون د لاسلیک کیدو د درې پنځوسمې کالیزې په مناسبت د دولت د رئیسې او صدراعظم ښاغلی محمد داؤد پیغام په ځواب کړی دولت له رئیس او صدراعظم ښا غلی

د دولت درئیس او صدراعظم په نامه د شوروی مشرانو د ځوابیه تلگرام متن

باور لرو چه د شوروی اتحاد او د افغانستان د جمهوریت تر مینځ د دوستی روابط او کتوبی او هر اړخیزه همکاری لایسې او ټینګیزې او د دواړو هیوادونو د خلکو او د نړی دسولې په ګټه پراخیزې د نوي ژوند د پوره کولو په لاره کې د دوست افغانستان حکومت او خلکو لپاره د زیاتو بریالیتوبو نو هیله من یو.
لیونید بریژنف، نیکولای پود ګورنی، الکسی کاسیګین مسکو د مارچ پنځم ۱۹۷۴ کال.

د دواړو هیوادو نو تر مینځ د دوستی د تړون د لاس لیک د درې پنځو سمې کالیزې په مناسبت ښاغلی محترم محمد داؤد د افغانستان د جمهوریت دولت رئیس او صدراعظم «کابل»! د شوروی اتحاد او افغانستان د دوستی د تړون د لاسلیک د درې پنځوسمې کالیزې له امله چه زمونږ د هیوادونو د ګاونډی ټوب د ښو روابطو په انکشاف او ټینګښت کې ستره اغیزه لری دډله له کومې ستاسو د تاوده پیغام تشکر ګوو

مردم سر اسر کشور از اظهارات رئیس دولت با گرمی استقبال کردند

دیگر قرار بدهند نیز نشر کرده اند. مطبوعات جهان این اظهار رهبر محبوب ما را حسن استقبال نموده اند که هرگاه قسمت اعظم مردم ما مجدانه برای منافع کشور خود کار کنند این امر باعث تعالی وطن گردیده و به نفع اکثریت مردم خواهد بود به نفع يك گروه محدود.

بناغلی محمد داؤد را از جوانان افغان برای رفاه وطن و خدمت صادقانه برای تامين مأمول ملی افغانستان نشر نموده اند. راديو مسکو و بی بی سی ضمن تبصره از اظهارات زعيم ملی ما این اظهار شانرا که گفته بودند اکنون که افغانستان جمهوری شده این امر ضروری است که تمام افغانها مخصوصا جوانان منافع ملی را بالاتر از هر چیز

مردم مسلمان و وطن دوست افغانستان قرار گرفت. چنانچه هزاران نفر از مردم کشور و زخمیه بعد از ادای نماز جمعه در مساجد هر جمله و بیانات قاید ملی ما را مورد تبصره قرار داده و آنرا برای تعالی کشور مفید خواندند. آژانسهای خبر رسانی مهم جهان بشمول راديو مسکو و راديو بی بی سی نیز تقاضای

اظهارات بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به فارغان پولی تخنیک کابل با احساسات زاید الوصف مردم افغانستان استقبال گردیده و همچنان مطبوعات جهان آنرا منعکس ساخته است.

نمایندگان آژانس باختر از مرکز ولایات کشور اطلاع میدهند که بیانات رهبر بزرگ و محبوب ما بشور و شعف زیاد مورد استقبال

مجلس عالی وزراء

افغان روغتیا پروگرام امراتصویب کرد

غزار نفر يك مرکز صحتی در نظر گرفته است و قرار است در سال آینده يكصد مرکز صحتی در ولایات کشور تاسیس گردد و عیالنا وزارت صحتی در نظر دارد سی و هفت مرکز صحتی را فعال سازد.

وزیر صحتی توضیح نمود که مراکز صحتی در ولایات وظایف آنرا را انجام خواهد داد. حمایتی طفل و مادر، و قایه اطفال و مردم در مقابل امراض انتانی و ساری، تنویر مردم به استفاده از طبابت عصری، خدمات عاجل و تدایوی مریضان در خود منطقه، تهیه آب مشروب بجا حفر چاهای عمیق برای اهالی. همچنان این مراکز اشخاصی را که تدایوی دوامدار را نیاز مند باشند به مراکز اصلی و باشفاخانه بزرگ معرفی و اعزام مینمایند.

تخصص را بعث مرکز تربیوی و همچنین شفا خانه صحت طفل را بعث مرکز و شعبه تخصصی عالی اطفال قرار داده است.

وزیر صحتی علاوه کرده افغان روغتیا پروگرام متشکل از دو قسمت یعنی تربیه و بلند بردن سویه علمی پرسونل و تجهیز شفاخانهها برای تشخیص و تدایوی امراض و همچنان تاسیس مراکز صحتی بمقصد تر ویج طبابت عصری در اطراف واکتاف کشور می باشد.

وی اضافه نمود که باساز این پروگرام

در هرولسوالی يك مرکز صحتی اساسی و چندین مرکز صحتی فرعی بادر نظرداشت نفوس هر منطقه جهت تدایوی و رهنمایهای صحتی تاسیس میگردد.

وزیر صحتی علاوه کرد برای سه تا پنج

مملکت را به انستیتوت های که دکتو را ن سراسر کشور به اسرع وقت هم در زمینه معاینه و تدایوی مریضان و هم در زمینه توسعه معلومات طبی استفاده نمایند تبدیل کند.

وزیر صحتی افزون اکنون باساز پروگرام جدید دکتوران ماتحت نظر پرسو فیسران و زبیده خارجی که از ممالک متحابه طور همکاری اعزام میشوند قرار گرفته و بعد از یکمدهت معین در یکی از رشته های طب که مدت آن از شش ماه تا چار و پانچ سال

را در بر خواهد گرفت مطالعات نظری و عملیات عملی انجام داده و در همان رشته تخصص حاصل میدارند.

همچنان همین دکتوران برای توسعه معلومات و روش های جدید طب به خارج اعزام خواهند شد تا سطح دانش آنها بلندتر شده و به جامعه و مملکت مصدر خدمات مزید گردند. پوهاند سکندر توضیح کرد دکتورا نیکه بعثت کونترپلارت زیر نظر پرو فیسران خارجی انجام وظیفه می نمایند یقین است که طی مدت کوتاهی جای پرسونل خارجی را در موسسات صحتی کشور خواهند گرفت.

وزیر صحتی ضمن اظهار يك سلسله مطالب دیگر پیرامون مرام و اهداف افغان روغتیا پروگرام، گفت مقصد عمده دیگر از به میان آوردن این پروگرام علاوه بر تربیه پرسونل طبی بسط و توسعه طبابت عصری در دهات و تمام قصبات افغانستان بمقتلور تامين صحت و سلامت آنها می باشد. وی علاوه کرد امروز که تقریبا هشتاد و پنج فیصد نفوس کشور در روستاها و دهات بسر می برند.

متا سفاهه از طب و تدایوی و معالجه عصری، خبری ندارند و ما امیدواریم که در پرتو نظام جمهوری کشور و با تطبیق این پروگرام طبابت عصری رادر تمام نقاط کشور ترویج نموده و در معالجه و تدایوی هموطنان مریض خویش خدمتی را انجام دهیم و نیازمندی آنها را برای تدایوی در خارج و در داخل کشور رفع نماییم.

پوهاند سکندر گفت وزارت صحتی روی همین مطلب مراکز تربیوی را تشکیل میکند و سویه علمی را بلند میبرد چنانچه از همین حالا شفاخانه های مرکز مانند این سینا روغتون و وزیر اگبرخان روغتون، زایشگاه، اکادمی دندان و دیگر شعبات

مجلس عالی وزراء در جلسه روز ۱۴ جوت که تحت ریاست بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تشکیل شده بود افغان روغتیا پروگرام را منظور نمود.

افغان روغتیا پروگرام مطابق خط مشی وزارت صحتی بوده و شامل مقررات در ساحه طب معالجوی و وقایوی و دیگر ساحات طبی می باشد و دارای جنبه های تطبیقی و انکشافی است.

افغان روغتیا پروگرام که روز چارده جوت در مجلس عالی وزراء منظور گردید بنا بر درک صحت و سلامت مردم و رفع نیاز مند یهای حیاتی مملکت با استفاده از تجارب علمی به سویه جهانی و تطبیق آن با شرایط جامعه ما روی دست گرفته شده است.

پوهاند دکتور نظر محمد سکندر وزیر صحتی طی مصاحبه پیرامون این پروگرام روشنی انداخته گفت:

هدف از تدوین افغان روغتیا پروگرام اولتر از همه تربیه دکتوران لایق و وزبیده و بلند بردن سطح دانش آنها مطابق به اقتضات عصر و زمان و آرزوی نظام جمهوری کشور و همچنان نیاز مندی جامعه ما می باشد.

پوهاند سکندر علاوه کرد فعلا يك هزار و دوصد دکتور در مرکز ولایات کشور و یکصد متخصصین در شفاخانه ها مراکز صحتی و لابراتوار های وزارت صحتی کار می کنند و در گذشته چنین معمول بود که محصلان بعد فراغت از پوهنخی طب پوهنتون کابل و پوهنخی طب جلال آباد مستقیما شامسل کار میشدند و با آنکه تمام وسایل و تجهیزات طبی و لابراتوار ها در اختیار آنها بود معاینات و تشخیص درست صورت گرفته نمیتوانست.

وزیر صحتی علاوه نمود که با چنین طرز العمل نقصان جدی چه به مریض و چه به افراد و اشخاص وارد میشد و ازین رو یکصد و زیاده مریضان برای معالجه و تدایوی به خارج رفته و مبالغ هنگفتی را برای تدایوی خود مصرف می کردند.

پوهاند سکندر ضمن شرح مبسوطی درین مورد علاوه کرد که بادرک این نقیصه از یکطرف و رفع تشویش روحی دکتورانیکه در اشراف واکتاف کشور خدمت میکردند و خود را از پیشرفت و توسعه معلومات در ساحه طب امروز دور احساس میکردند از جانب دیگر وزارت صحتی تصمیم گرفت مراکز صحتی

شماره ۵۱

پوهاند نوین بار رئیس جمهور هند ملاقات کرد

پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ساعت یازده قبل از ظهر روز ۱۱ جوت بناغلی وی.وی. گیری رئیس جمهور هند در قصر داشت راپتی بهاون ملاقات نمود.

رئیس جمهور هند از علایق دوستانه تاریخی بین افغانستان و هند بخوشی یاد نموده گفت: باتماسهای جدید بین رجال، حیات و محققین دو کشور این علایق روز بروز انکشاف می یابد.

پوهاند نوین در این موقع از علایق تاریخی بین افغانستان و هند و همکاری های متقابل به نفع مردمان دو کشور یاد کرد.

طبق يك خبر دیگر:

پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور بناغلی سون سنگه وزیر امور خارجه هند روز پانزده جوت ملاقات نمود.

درین ملاقات طرفین از انکشاف روز افزون علایق و همکاری بین دو کشور اظهار خوشی نمودند.

قرار يك خبر دیگر وزیر اطلاعات و کلتور روز ۱۶ جوت بناغلی نورالحسن وزیر معارف هند ملاقات و درباره انکشاف علایق و توسعه همکاری در ساحات کلتوری بین دو کشور مذاکره نمود.

روابطین افغانستان و پاکستان

بهبود میا بد

آزادسپای خبر رسائی خا ر چی کلمات تاریخی سیزده حوت ښا غلی عبدالقیوم وزیر داخله پاکستان تشر کردند که طی آن سیاست پیشه سابقه دار آنکدور هنگام وقوع مباحثه پارلمانی بر تمدید حالت اضطرار در پاکستان چند کلمه کنایه آمیز در باره افغانستان اظهار داشته بود .

اولا ښاغلی عبدالقیوم طی این بیانات گفته بود که تنها خطر از سوی هند متوجه پاکستان نیست و به عباره خود اضافه کرده بود که خطر از کشور همسایه دیگری نیز منبع می-گیرد . آزادسپای خبر رسائی خا ر چی و رادیو های خارجی از خود علاوه کرده اند اگر چه قیوم خان نام افغانستان را درین بیانات به زبان نیاروده است مگر مقصد او افغانستان می باشد .

منابع رسمی تبلیغاتی پاکستان این توجیه و تاویل آزانس های خبر رسائی خارجی را درین چند روز تکذیب نکرده اند . حقیقت آنست که ملت افغانستان برای پاکستان پیوسته منبع خبر رسائی و نه منبع خطر بوده است .

افغانستان عقیده دارد که اگر حکومت پاکستان حقوق حقه مردم پشتون و بلوچ را بشناسد ، این اقدام نه تنها سبب بهبود روابط بین دو کشور خواهد شد بلکه راستحکام دوستی بین افغانستان و پاکستان نیز ممد خواهد بود

پاکستان در اثر نفوذ اشخاصی چون ښاغلی عبدالقیوم این حسن نیست افغانستان را از زاویه افکار کهنه در راه استعمار دیده پیوسته سوء تعبیر کرده و عمداً نخواستند اند که نیت ټاک افغانستان برای ملت پاکستان به صورت واقعی منعکس گردد .

تا نیا ښاغلی عبدالقیوم ادعا کرده است که آنکشور دیگر یعنی افغانستان بر نیمه خا ک پاکستان دعوی دارد و بی این طرز تبلیغ ثابت میکند که خط مشی پروپاگندی را که از سال ۱۹۴۷ باینسو گزیده بود هنوز هم با سر-سختی و سماجت پیروی میکند و می-کوشد برای پامال کردن حقوق پشتون ها و بلوچها همین متاع کهنه و اعرفه و حقایق جعلی قضیه را مغشوش سازد .

تا نیا ښا غلی عبدالقیوم سخنان فعالیت های تحریک آمیز از طرف همان کشور (یعنی از جانب افغانستان) گفته است .

معنای این طرز تلقی را همه آزادی خواهان پشتون و بلوچ خوب درک می-کنند و میدانند که هرگونه ابراز مسامح و مبارزه آنها در راه تا مین و احقاق حقوق ایشان از طرف مقامات امنی و حتی قضایی پاکستان به حیث پیروی تحریک خار چی قلمداد شده و میشود و آنرا به حیث بهانه وآله فشار بر آزادی

خواهان استعمال می نمایند .

رابعا ښاغلی عبدالقیوم سخنی کاملاً عاری از حقیقت دیگری گفته است که همان کشور «یعنی افغانستان» به پاکستان گماشته گان و خرابکاران می-فرستد در حالیکه تحریک و دسایس اشخاص مسؤول پاکستان امثال ښاغلی قیوم بهادز تاسیس نظام جمهور در افغانستان هنوز در خاطره عاباقیست . ښاغلی قیوم ادعا میکند که باید حالت اضطرار در پاکستان دوام بکند ښاغلی قیوم پیسوده تصور میکند که مردم پشتون و بلوچ حافظه نا توان دارند .

حکومت های مختلف پاکستان طی سالیان دراز چندین بار عین ادعای بی بنیاد و بی اثبات را تبلیغ کرده اند و خواسته اند بدین وسیله نهضت آزادیخواهی مردمان پشتون و بلوچ را بنام تحریک گماشتگان و خرابکاران اله تبلیغاتی علیه افغانستان قرار دهند .

اقدامات آینده ښاغلی عبدالقیوم و دستگاه پولیس و عسکر پاکستان معنای نیت واقعی ایشانرا از یتگونه بهانه جویی ها و اتهامات بر ضد حقوق پشتون و بلوچ و زعمای ایشان آشکار خواهد کرد .

ښاغلی عبدالقیوم و همکران و اعوان او باید بدانند که با این طرز تبلیغات

و اتهامات نمی توانند بر روی واقعیتهای که دوام مجاهدات پشتون و بلوچ میباشد پرده بپوشند و حقیقت را از نگاه مردم در نهان دارند .

بارد کردن همه دلایل متضمن بیانات ښاغلی عبدالقیوم عقیده داریم که حکومت پاکستان باید راه اضطرار و اضطراب افکنی را ترک کرده و بارعایت حقایق سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی و اقتصادی حقوق حقه پشتون و بلوچ را که اراده واقعی ایشان مظهر آنست ، احترام نماید .

درین زمینه یکبار دیگر کلمات رئیس دولت افغانستان را یاد آور می-شویم که دولت جمهوری افغانستان با حوصله و خونسردی کامل در راه پیدا کردن راه حل مسالمت آمیز و شرافتمندانه سر نوشت آینده مردم پشتون و بلوچ مجدانه سعی خواهد کرد . ملت افغانستان به پیروی از رهبر خویش معتقد است که مناسبات افغانستان و

پاکستان با منافع دو کشور و با منافع ترقی و تحکیم صلح در منطقه مطابقت دارد و امیدوارند سر انجام با انتخاب راه مسالمت آمیز یگانه اختلاف

سیاسی بین دو کشور از طریق دوستانه و بر مبنای استحکام صلح درین گوشه جهان حل گر دیده و به بدخواهان دولت برادر موقع استفاده جویی و هنگامه طلبی داده نشود .

دمبار کی خرقی

د گنبدی ښکلی شوی دروازه پرانسته شوه

په کندهار کی دمبار کی خرقی د گنبدی د ښو تلو دروازه چه په سرو زرو ، سپینو زرو ، لاجوردو ، او د شاه مقصود په ډبرو ښکلی شویده پنجنه د قرآن عظیم الشان د شویاتو دلو ستلو وروسته د افغانستان د جمهوریت د ترقی او لوړتیا په دعای سره پرانستل شوه .

د کندهار والی ښاغلی محمد ایوب عزیز پدغه مراسمو کی وویل : خوشحال یم چه د خرقی دمبار کی د ښو تلو دروازه چه د هیواد د جمهوریت نظام په ښکلی ښکلی کی شوی نن پرانستل کیږی .

همدغه راز د کندهار د قول اردو قوماندان تورن جنرال ارکان حرب محمد نعیم د اطلاعاتو او کلتور

د مدیریت د تبلیغاتو د آواری امر او د کندهار خونتو عا لمانو د اسلام د لوی پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم د شخصیت او مبارکی خرقی د قدسیت او همدغه راز د اسلام د پاک دین د فضایلو هغو توجیهاتو په شاوخوا کی چه زموږ جمهوریت دولت یی دینی چارو ته لری وینلوی و کړی .

غونډه د حضرت سرور کاینات سید غلی روح ته درود او د دوعا په استولو او د افغانستان د زیاتو لوړتیا او دولت درتیس او صدراعظم ښاغلی محمد داود په لارښو ته د هیواد د جمهوریت د بیا په دعاگانو کی پای ته ورسیده .

پدغو مراسمو کی د ډایرو مشرانو د جمهوریت

اردو جنرالانو ، ملکی مامورینو ، علماؤ مخورو او د کندهار زیات شمیر ښاریانو برخه اخیستې وه .

د کندهار د ښار والی پوی منبع وویل چه د خرقی دمبار کی د ښو تلو دروازه د کندهار د مرستون او ښاروالی د «۴۰۶» زره افغانیو په لگښت ښکلی او بشپړه شویده په هغه ۲۴ مقاله سره زر ۶۴ دانې د لاجوردو ډبرو او ۶۴ دانې د شاه مقصود د ډبرو ایشودل شویده او د هغی د سواد کاری چاری د کندهار د ښار زرگریانو استاد محمد علی او ښاغلی محمد یوسف پای ته رسولی دی .

۱۲ فرمان صادر

و نشر شده است

از تا سیس نظام جمهوریت د درکشورتا ۱۱ حوت دوازه فرمان مبنی بر تنفیذ یک سلسله قوانین در زمینه های مختلف از مقام و منبع صدارت عظمی صادر و درجریده رسمی به نشر سپرده شده است .

یک منبع ریاست تقنین وزارت عدلیه گفت : فرامین شامل موضوعات قوانین و مقررات دوسیه های محاکماتی مامورین ، تقرر ، ترفیع ، تبدیل تقاعد و عزل قضات ، تنظیم امور تعلیمی و عرفانی تقرر والیا ، قانون استخدام ترفیع و تقاعد پولیس و ژاندارم مقررات امور مربوط وزارت اطلاعات و کلتور ، مقررات مدیریت جنایی مرکزی و آمریت جنایی ، ترافیک جاده ها پولیس و ژاندارم و گمرکات میباشد .

منبع افزود تمام قوانین و فرامین متذکره از طرف شعبه مر بوطه عدلیه در جراید رسمی نشر شده و بدسترس علاقمندان گذاشته شده است .



شنبه ۸ حوت ۱۳۵۲ برابر با ۱۶ صفر المظفر ۱۳۹۴ مطابق ۹ مارچ ۱۹۵۴

افغان روغتيا پروگرام

صحت و سلامت جسمي افراد يك جامعه پيوندو بستګي عميق درافكارشان دارد و افراد صحت مندوتندرست در تګا مل مثبت اجتماعي واقتصادي نقش عمده وبرا زنده را بازي ميکنند ازینرو تامين صحت مردم وگسترش طبابت در سر تاسر کشورماشايان اهميت بسيار است . وزارت صحتیه برای گسترش طبابت در اطراف واکناف کشورو تربيه دکتو ران ور زیده به منظور تامين صحت مردم پروگرامی وسیعی را رو يدست گرفته است ومجلس عالی وزرا در هفته گذشته «افغان روغتيا پروگرام» را تصویب کرد .

باساس این پروگرام در قدم اول يک تعداد دکتو ران جوان که تازه شامل کار عملی ميشوند تحت تربيه گرفته شده تاسو به علمی آنها بصورت نظري و عملی بلند برده شود .

برای انجام این مامول مراکز تربیوی در شفا خانه های مرکز وولایات تاسیس ويک تعداد دکتوران خبره وباتجربه به تربيه و تدریس دکتورانی که تازه بکار طبابت آغازميکنند، می پر دازند. با عملی شدن این پروگرام وزارت صحتیه ميتواند دکتوران ور زیده وماهر را جهت تشخیص صحیح وتداوی موثر در خدمت مردم بګمارد . باین اساس ازیکطرف از تعداد زیاد مریضا نيکه جهت تداوی بخارج می روند کاسته شده ودر داخل کشور تداوی ميگردند وازطرف دیگر باتشخيص درست وتداوی موثر، دیگر مریض احتیاج به خریدن ادویه مختلف و غیر موثر نخواهد داشت .

همچنان وزارت صحتیه برای تامين صحت مردم در اطراف کشور وتعمیم طبابت در نقاط دور دست که ازدوا وداکتر خبری نیست چنین تجویز گرفته تا مراکز صحتی اساسی که فعلا در ولایات وجود دارد واکثرا راکد است بکار انداخته شده وداکتر ماهر به این مناطق فرستاده شود تا صحت مردم در ولایات نیز تامين ووقایه گردد .

در حال حاضر طبابت در ولایات به تناسب مرکز وشهر های پسر جمعیت بسیار کمتر میباشد و امکانات معالجه وتداوی امراض بسیار ابتدایی وجزئی برای مردم میسر نیست بهمین ترتیب صحت مردم در برابر امراض ومکروب های مختلف وقایه نشده وامراض ساری به زود ترین فرصت شیوع یافته وبدیگران انتقال میابد. روی همین ملحوظ گسترش طبابت ، تاسیس مراکز صحتی وفرعی وتر بیه دکتو ران درمرکز ولایات کشور رامریض ضروری پنداشته شده ونقش بسیار ارز شمند را در صحت و سلامت مردم بازي خواهد کرد.

صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خویش را تحکیم
نماید وبا اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت افغانستان

در دفتر مدیر

پیغله بهشته فلا حضمن نامه ای که برای مجله ژوندون فرستاده اند، یادآور ميشوند که در بعضی از شماره های مجله ژوندون غلطی های طباعتی واشتباهاتی دیده ميشود . امیدوارم این اشتباهات در آینده از بین برود چون یکتعداد از خوانندگان مجله ژوندون از نزدیک نیز در مورد غلطی ها واشتباهات مجله یاد آوری هایی مينمایند، ازینرو لازم دیدم درین باره توضیح مختصری به خوانندگان بدهم .

کارکنان مجله ژوندون با وجود همه تلاش وكوششی که برای از بین بردن غلطی ها واشتباهات مجله به خرج میدهند، باز هم اشتباهاتی در مجله موجود است باید عرض شود که سرعت عمل در کار خواندن وپروف تصحیح وچاپ وتنظیم مجله با وقت محدودی که در اختیار داریم ضروری میباشد. به همین ترتیب ما برای جمع آوری مطالب وتبیه عکسها فرصت بسیار کمی داریم از آن گذشته وقتی غلطی در يك سطر موجود باشد، کار ماشین لیتو تا ب طور یست که باید سطر را عوض نماید ودرین صورت بعضا اتفاق می افتد که کلمه غلط تصحیح شود وبجای آن کلمه صحیح غلط چیده شود وپروف خوان نیز هنگام مقابله ثانی متوجه غلطی دومی که در عین سطر رونما گردیده. نشود که همه اینها باعث ميشود اشتباهاتی در مجله رونما گردد .

با وجود اینهم از یادآوری این دوستان متشکریم ودر آینده برای از بین بردن غلطی ها واشتباهاتی که در مجله وجود دارد تلاش بیشتر خواهیم کرد.

اینکه يك تعداد دوستان متوجه اشتباهات مجله شده وصمیمانه بوسیله تماس مستقیم ویا از سالنامه ما را متوجه میسازند کاملا برای کارکنان مجله مقبول بوده وقابل دقت است .

اسلام و زندگی

ترجمه و تتبع ع. عبا

ممیزات مساوات اسلامی

زیارت و اسبقیت، عمو میت و همگانی بودن... توازن و اعتدال... مراعات حقوق انسانهای دیگر... تو ۱ میت قانون و تطبیق...

کلی، همگانی و جایزیدن... اسلامیات عدالت اجتماعی اسلام ايجاب میکند تا به آثار منفی و فساد آخرین امتیازات طبقات خاتمه داده شود و سویه های مختلف انسانها و اصناف متفاوت اجتماع با هم نزدیک و پیوند داده شوند. چنانچه عدم پذیرش اسلام، کلیه اعمال و اقداماتی را که عادتاً منجر به تضخم فاسد سرمایه شده و غالباً اینگونه سرمایه ها مولود تسلط به ضروریات حیاتی مردم بوده چه از طریق بدست گرفتن اوضاع قیم در بازار و چه از راه اعمال نفوذ و استفاده از قدرت های دست داشته، اندوخته میشود، روی همین اصل عدالت اجتماعی بنایافته و بمنظور تحقق بخشیدن بیک توازن اقتصادی در میان افراد جامعه، عبور گرفته است.

اسلام با اساس این مرام عالی و انسانی اش سود و بار را بطور قطع تحریم کرده و آنرا از بزرگوین گناهان می شمارد و حتی اسلام موضوع ربا را با آن حد جدی میگرد که میگوید: «باز سود و ربا دست بگیرد» و با آمازه جنگ با خدا و رسولش باشد.

اسلام در مورد معاملات که منجر به اتلاف و ضیاع اموال دیگران و منجر به رشوت ستانی گردد و یا غش و تقلب و فریب دادن مردم در آن مضمر باشد، حرام می شمارد و در پی تبارزه میگوید:

«... اموال یکدیگر را به باطل و ناحق نخورید... و آنرا برای حکام پیش کش و رشوت نسازید...»

همچنان حضرت پیامبر اسلام، جای دیگر فرماید: «هرکس امت و ملت را بفروشد و یا ایشان از در تقلب و اعمال غش، پیش آید، ازمانیت...»

اسلام آنگونه اموال و دارایی را که از طریق غیرقانونی و اعمال نفوذ جمع شده باشد، اجازه میدهد تا اولیای امور مردم که مسئولیت مردم عطف و مرامی ندارند آنرا مورد مصادره قرار بدهند و به منظور مساعدت و دستگیری ازیتویان و بخاطر تأمین مصالح عامه، بمصرف برسانند.

چنانچه این مبدا اساسی عدالت اجتماعی را خود حضرت پیامبر اسلام شخصاً در مورد (این لئمه ازی) که جهت جمع آوری وجوه متعلق بدولت، به بیت المال موقوف شده بود، عملی نمود که مادر سطر های قبلی این مقال آنرا به تفصیل گزارش دادیم.

باقی دارد

دیگر برای جریان آب جستجو نما و حال مسیری دیگر برای جریان آب تازمین من سراغ نیست، جز آنکه یگانه زمین ملکیت من به علت عدم رسیدن آب، خشک و لامرورع بماند، چاره ای دیگر نیست...»

خلیفه بزرگ اسلام، مالک باغ و احاطه نمود و برایش گفت که آیا در صورتیکه آب از جوی باغش تازمین (ضحاك) برده شود، ضرری برای باغ وی متصور خواهد بود؟

پاسخ داد: «نخیر، حضرت خلیفه فرمود: «بخداوند قسم اگر مسیری برای جریان این آب در هیچ نقطه روی زمین جز روی سینه تو، سراغ نشود، این جوی را بروی سینه تو خواهم کشید...»

سادساً - مساوات در میان کلیه طبقات و اصناف تجارت پیشه و اهل کسب و حرفه از مساوات دیگری است که اسلام همواره آنرا مورد توجه خویش قرار میدهد.

این مساوات طوری است که احتکار و تحت تأثیر گرفتن قیم را تحریم میکند و هر نوع اقدامی را که از پهلوی آن ضرری بر منافع دیگران وارد گردد محکوم میشاید و مرتکب آنرا مورد باز پرس شدید قرار میدهد، چنانچه حضرت پیامبر اسلام در مورد نکوهش احتکار و تحت تأثیر منفی در آوردن قیم بازار، اینگونه می فرماید:

«آنکه مواد ارتزافی را برای مدت چهل روز احتکار کند خداوند از او بیزار و او از خداوند بدور میماند و نیز احتکار نمودن صنفی از اصناف صنعت و تجارت و ایجاد مضیفه در زمینه کار دیگران و ازین طریق، وارد آوردن ضرر برای مستهلکین، از نیکوینده ترین تشییات و از آن نوع اعمالی است که بایستی اگر گسترش آن در یک اجتماع جلوگیری بعمل آید...»

اسلام در اینگونه موارد و در مورد حفظ حدود و موقف های فردی و اجتماعی، قاعده اساسی دارد بدینگونه: «در اسلام قبول ضرر و تحمیل نیست» و این جمله موجز، قاعده ای است

و از جابر خاست و خطاب بمردم فرمود: «مردم! من یکی از شما را جهت اجرای کاری مربوط به مردم و علت موظف می سازم و چون بر میگردد، میگوید: این، مربوط وجوه دولت و آن دیگر، هدایایی است که مردم بمن داده اند... پس چرا این شخص در خانه پدر و مادرش نمی نشیند تا ببیند که آیا کسی برایش هدیه و تحفه ای خواهد آورد یا خیر؟»

این نوع مثال ها در تاریخ مساوات و عدالت اجتماعی اسلام یکی و دو نیست، چنانچه خلیفه دوم اسلام اشخاصی را چون (عمرو ابن العاص) و (عبدالله ابن عمر) پسر خود و از این قبیل اشخاص دیگری نیز در موردی میالانی و یا تخطی از روحیه اجتماعی و مساوات اسلامی مورد محاسبه و باز پرس شدید قرار داد.

خامساً - مساوات میان صاحبان ملکیت های شخصی، باین معنی که هر یک از صاحبان دارایی شخصی، بدون جزئی ترین امتیاز بین این و آن، بران واداشته شود که مصالح عامه را در همه موارد کار و فعالیت خود، مراعات نموده و باین نظر داشت ارزش های انسانی مساوات، از اقدام به هر گونه تشیی که در جهت ضد منافع عامه و مصلحت همگانی، صورت گیرد، خودداری ورزد.

در تاریخ مساوات اسلامی و کارنامه های پرازدالت رهبران اسلام، نمونه هایی موجود است که اقدامات شخصی در صورتیکه منجر به ضرر دیگران شود، به شدت مورد تعقیب قرار گرفته و از دوام آن جلوگیری بعمل آمده است، چنانچه در زمان خلافت خلیفه دوم اسلام واقعه ای بدینگونه صورت گرفت:

شخصی بنام (ضحاك) بحضور خلیفه آمد و شکایت کنان عرض کرد: «درفلان منطقه، زمین دارم زراعتی، ولی آب آن از جوی میرسد

که از باغ شخصی موسوم به (محمد بن سلمه) عبور میکند و جوی مذکور جز همین باغ، مسیری دیگر ندارد و در زمین زمان مالک باغ از رسیدن آب بزمین من معانعت کرده میگوید: مسیری

ثالثاً - مساوات میان انسانها در قیاس امری فرصت کار و زمینه مساعد کار و جدیت افراد در طریق حصول مال و در طریق تهیه اسباب معیشت شان مشروط بر اینکه این آزادی ایشان در راه تأمین وسایل زندگی و رسیدن به مرحله ای بهتر، زندگی، منجر به انحراف و تخطی از راه سالم نگردد، یعنی تلاش زندگی، انسان را به سود و ریا، سوق ندهد، رشوت ستانی را در اندیشه او راه ندهد، و بالاخره ازین آزادی کار و عمل، سوء استفاده نکرده و معاملات از در غش و تقلب و اضافه ستانی پیش نیاید.

کار و تلاش اوسبب اتلاف اموال دیگران و یا اتلاف ساختن زمینه کار برای دیگران و تضییع اموال دیگران، تحت عناوین عیس مجور قانونی و بطور عام، هیچگونه اختلال بر حقوق شخص و یا جامعه، در اثر کسار و فعالیت وی وارد نکرد و چون غولی مدعی کار و فعالیت دیگران را تحت تأثیر و احتکار خویش در نیابد.

رایعاً - مساوات در میان کلیه اعمال و حکام دولت، طوری که همه افراد منسوب بدستگاه رسمی، نیایه این فرصت را داشته باشند که نفوذ و قدرت خویش را در پهلوی وظیفه، بر دیگران قایم نموده ازین راه استفاده های ناجائز و خلاف منافع عامه و بر ضد مرام های اسلامی و همگانی رهبران صدیق دولت، مرتکب عمل گردند.

در تاریخ اسلام نمونه هایی ازین نوع موضوعات، به کثرت وجود داشته و رهبران راستین اسلام همواره درباره کمال توجه بخرج میداده اند چنانچه حضرت پیامبر اسلام هنگامیکه شخصی را بنام (ابن لئیمه ازی) موظف به جمع آوری و تحصیل وجوه متعلق به دولت فرمود، در بازگشت وی و در پایان کارش، او را مورد محاسبه قرار داد.

محاسبه چین آغاز یافت که وقتی او بحضور پیامبر اسلام مشرف شد و وجوه جمع آوری شده را در قسمت کرد و چنان و نمود کرد که

قسمتی از این دو قسمت، متعلق بحقوق دولت و آن قسمت دیگر، متعلق به شخص خودش است، زیرا آن را مردم به عنوان تحفه و هدیه برایش داده اند.

این اظهارات وی در روحیه پیامبر اسلام تأثیر ناگواری افکند که حتی چهره اش از فرط غضب سرخ گردید و دیگر طاقت نیاورد

حکومت کارگرد بر ابر مشکلات مهم ملی و بین المللی

هفته ایکه گذشت شاهد يك سلسله وقایع خیلی مهم و دلخراشی صحنه بین المللی بوده است. در همین هفته در يك روز سه طیاره با خطر مواجه گردید که از جمله یکی آن مربوط به خط هوایی ترکیه در ۴۵ کیلو متری شمال میدان هوایی اورلی پاریس سقوط کرده و تمام ۳۴۵ سرنشین و عمه طیاره هلاک شدند.

در همین هفته در شرق میانسه قدمهای تازه ای در امر جدا ساختن قوای سوریه و اسرائیل بر داشته شد. گولدامیر بعد از دو ماه توانست کابینه اقلیت خود را بسازد در ایتالیا حکومت استعفا نموده و عقیده می رود که صدر اعظم قبلی با زهم مامور تشکیل کابینه شود و یک سلسله مسایل مهم دیگری رونما شد.

وبالاخره در همین هفته بود که بعد از ختم انتخابات پارلمان انگلستان بر رهبری حکومت محافظه کار خاتمه داده شده و هیئت صدر اعظم سابق آنکشور موفق نشد لبرالها و سایر احزاب مستقل بریتانیا را برای ائتلاف جلب نموده و کابینه خود را بسازد بناء هرالد ویلسن از طرف ملکه انگلستان مامور تشکیل کابینه گردید. گرچه ویلسن هم اکثریت کامل ۳۱۸ ست را که ایجاب میکرد بدست نیآورده و محض با بدست آوردن ۳۰۱ رای در مقابل ۲۹۶ رای محافظه کار و جمعا ۳۸ رای حزب لبرال و سایر احزاب گویا به تناسب دیگران قدامت حاصل کرد که این امر باز هم موافق آن حزب را در امر ساختن يك کابینه حکومت اقلیت نشان میدهد.

ویلسن با تشکیل کابینه خود گویا توانست نخستین و مهمترین موضوع مورد اختلاف حکومت و مردم آنکشور را که عبارت از اعتصابات کارگران معادن بود حل نماید و چنانچه قرار بر آن شد که بروز دو شنبه ۲۰ حوت کارگران مذکور در هفته پنج روز بالای وظایف خود حاضر میشوند.

اما تمام کار ویلسن و حکومت اقلیت او به همینجا خاتمه نمی یابد

وی مجبور است تمام وعده هائیرا که هنگام انتخابات نموده است برآورده سازد هنگام انتخابات غالبا چنین زمزمه ای بگوش میرسید که حزب کارگر در صورت موافقت راجع به مساله عضویت انگلستان در بازار مشترک اروپا تجدید نظر می کند و حتی گفته شد که این موضوع را مجدداً به آراء عامه میگذارد تا در پرتو نظریات مردم درین باره تصمیمی اتخاذ گردد. بعضی از اعضای کارگر و حتی بعضی از اعضای محافظه کار به این عقیده بودند که انگلستان از بازار مشترک اروپا بیرون شود بعضی ازین مخالفین میگفتند که نمیخواهند از عضویت آنها در جامعه اقتصادی اروپا با دهاقین فرانسه استفاده ببرند.

به همین ترتیب موضوع ملی ساختن صنایع در قبال حکومت کارگر از مسایل عمده مورد نظر بوده است.

امادر برابر هر دو موضوع این نکته قابل یاد آوری است که درست هنگام اخذ ماموریت ویلسن برای تشکیل کابینه سخنگوی حزب محافظه کار و سخنگوی حزب لبرال هر دو به ویلسن اخطار دادند که اگر ویلسن سعی کند انگلستان را از جامعه اقتصادی اروپا خارج سازد و یا اگر وی آرزو نماید که صنایع را در آنکشور ملی بسازد در آن صورت برای ناگامی و تضعیف حکومت او مساعی بخرج خواهند داد با اربابا به این اخطار قابل تذکر است که نخست حزب محافظه کار محض با تفاوت پنج عضو در برابر کارگر قرار دارد و این معنی آنرا دارد که اگر در حالاتی مانند فیصله روی خارج شدن از بازار مشترک محافظه کار محض

میتواند پنج رای دیگر بطرف فداری خود از سایر احزاب اقلیت بدست آورد در آن صورت ویلسن نخواهد توانست قدمی هم درین امر جلو ببرد. در حالیکه اگر این موضوع با تهدید و اخطار حزب لبرال که برای سالها توازن دهنده احزاب اکثریت بوده است رو برو شود مسلم خواهد بود که طرح و فیصله هر امری بنا ناگامی مواجه میشود چه حزب لبرال در انتخابات اخیر موافقت خوبی بدست آورده و در پارلمان ۱۴ چوکی حاصل نموده است و به همین ترتیب سایر احزابیکه از پنج چوکی بیشتر در پارلمان گرفته اند در صورت ائتلاف با محافظه کار و جبهه گری در مقابل کارگر حزب اخیر الذکر را با مشکل رو برو می سازند.



باین ترتیب حزب کارگر با قبول همه این معضلات و با قبول اینکه امکان دارد در اثر جبهه گیری های مکرر احزاب مخالف به ناگامی هایی مواجه شده و مثل محافظه کار پارلمان را منحل سازد و انتخابات را اعلان کند حکومت خود را تشکیل نموده و حتی ویلسن در جریان انتخابات گفته بود که با دیگر احزاب در ساختن حکومت ائتلاف نکرده و اگر نتوانست تعهدات خود را بجا کند پارلمان را منحل میکند.

طوری که در آغاز کلام اشاره شد معضله مهم و پر جنجالی را که قریب يك ماه دوام کرد و اقتصاد انگلیس را به زیانهای زیاد مواجه ساخت حل نمود که این عبارت از اعتصاب کارگران معادن بوده است راجع به موضوع عضویت انگلستان در جامعه اقتصادی اروپا در همین اخیر هفته گذشته جمز کالا هان وزیر خارجه حکومت کارگر مذاکرات خود را با

وزرای خارجه اعضای جامعه مذکور شروع کرد چنانچه برای بار اول مذاکراتش را با وزیر خارجه هالند آغاز کرد و قرار است به تعقیب آن با وزیر خارجه آلمان غرب به مذاکره بپردازد. این امر نشان دهنده آنست که گویا حکومت کارگر راجع به خارج ساختن انگلستان از جامعه اقتصادی اروپا فعلا کدام فکری نزد خود ندارد بلکه از طریق مذاکره در نظر دارد بعضی مشکلاتی را که در زمینه با آن مواجه است حل کند.

زیرا اگر مساله بیرون شدن از جامعه در میان می بود ریفرندم مطرح می شد. از جانبی هم شاید نخست راه مذاکره را دنبال کند و اگر احیاناً ازین راه آنچه آرزو است حاصل نشود بعداً شاید راجع به حالت دیگر آن که عبارت از خارج شدن است اقدام کند اما در هر حال گمان غالب این است که انگلستان بهر صورت در جامعه اقتصادی باقی خواهد ماند چه تاملن سک تن از شخص مهم حزب کارگر صبح روز ۱۸ حوت گفت مانباید از جامعه اقتصادی اروپا بیرون شویم چه بدین وسیله ما متحدین خود را از دست خواهیم داد. وی در عوض پیشنهاد کرده است که باید مذاکرات روی متن و خصوصیت جامعه اقتصادی صورت بگیرد بعبارة دیگر وی معتقد است که مذاکرات مجدد در امر عضویت انگلستان در جامعه اقتصادی اروپا از طریق سهم گیری در آن جامعه انجام پذیرد.

باین نظر داشت موضوعات متذکره حکومت ویلسن با یک سلسله معضلات رو برو است که با مخالفت ویا موافقت باین معضلات با مشکل مواجه است مثلاً اگر از جامعه اقتصادی اروپا خود را کنار کند به مخالفت جدی محافظه کار مواجه میشود و اگر صنایع را ملی اعلان کند با تهدید و اخطار لبرالها مواجه است. و اگر هم این کارها را نکند خلاف تعهدات خود عمل میکند در خلال همه این مشکلات دیده شود که حکومت کارگر چه خواهد کرد؟

دقند ناروغی دانسانانو

یوه مزمنه او مرموزه ناروغی ده

برخه لوبوی . دقند ناروغی دداخلی مرغیرو له ډیرو زیاتو خپره شوو ناروغیو څخه ده او په ځینو هیوادو کی دناروغانو شمیر یی په سلوکی نیم نه دوو پوړی پوړی او په ځینو هیوادو کی دغه فیصدی تردی هم زیاته ده . د احصائی دغه توپیر باید لدی امله وپولو چه زیاتره نارو غان ناپېژندل شوی پاتی کیږی چه زیاته برخه یی د ناروغی د بشپړ نېټو د نشوالی له امله ده . دقند ناروغی هم په ماشوما نو هم په لویانو کی لیدله کیږی او په کلی توگه ویلاو شو چه په سلوکی لس ناروغان ماشو مان دی او با ید وویل شی چه په ماشومانو کی د ناروغی نېټه زیاتره له دری کلنۍ څخه وروسته څرگند کیږی . زیاتره ناروغان د ۴۰ او ۶۰ کلو تر منځ پدغه ناروغی اخته کیږی او احصائیة بنی چه نیمایی برخه ناروغان پدغه عمر او په سلو کی لس د ژوند په لومړی لس کلنه دوره کی او په سلو کی دری په اتیا کلن کی د ناروغی لومړنی نېټی له خانه بنودلی دی . د جنس له پلوه ، په دغی ناروغی باندی د اخته کیدو شمیر په ښځو کی زیات دی او د هغو ښځو شمیر چه له خلویښت کلن څخه وروسته پدغه ناروغی اخته شویدی د نارینه وو په نسبت دوه یا دری ځله زیات لیدل شویدی ، حال دا چه په ماشومانو کی د هلاکاتو شمیر د نجونو په نسبت زیات دی .

په دوی کی د دغی ناروغی د پېښېدو علت چاغوالی گڼل شوی دی خو باید دا ټکی ومنل شی چه په زیاتو مواردو کی د دغی ناروغی علت ناپېژندل شویدی . خو پو هیل شویدی چه اصلی علت په ترشح یا پخپله انسولین کی دی .



عوارضو دپیدا کیدو سبب به شی چه مونږ هغه د قند د ناروغی په نامه پیژنو .

دغه ناروغی زیاتره ددرارو د زیاتوالي او د زیاتو اوبو د چټکلو سره ملگری ده او له همدغه (ارتایوس) نومی یونانی طبیب چه په دو هه میلادی پیړی کی یی ژوند کاوو هغه د (یابیت) په نامه چه د اوبو د جریان په معنی ده وگڼله .

نوموړی دغه ټکی ته په پاملرنی سره چه په دغه ناروغی اخته کسان زیاتی اوبه چټکی او بیا هغه د ادرار له لاری پرله پسې دفع کوی دغی نتیجی ته ورسید چه دغه اوبه د ناروغانو له عضلاتو څخه راوتلی او دفع کیږی .

په پنځمه میلادی پیړی کی (سو سرتا) نومی طبیب د دغو ناروغانو د ادرار خوړ والی ته متوجه شو او هغه یی د عسلی ادرار په نامه وباله .

دغه ټکی دوولس پیړی وروسته د (توماس ویلر) له خوا تائیدشو چه نو موړی د خپلو ناروغانو د ادرار په څکلو سره په هغه کی د قند په موجودیت وپوهید .

په ۱۸۸۹ کال کی یو آلمانی طبیب چه (اوسکار مینکو نسکی) نومید د یوه سپی د پانکراس په رالیستلو سره څرگنده کړه چه د انسان ناروغی ته ورته نېټی پدغه حیوان کی منځ ته راځی او له دغی لاری څخه یی ثابت کړه چه پانکراس پدغه لاره کی ډیره مهمه

دغه ناروغی څرنگه او دژوند په کومو

کښی پیدا کیږی ؟

دغه ناروغی په غذایی رژیم سره ترزیاتی

اندازی پوری معالجه اومخنیوی کیدای شی

انسولین هغه ماده ده چه دقند د ناروغی په

تداویو کښی ترزیاتی اندازی پوری کار

ورڅخه اخیستل کیږی .

د انسان د بدن ماشین د یوه موټر سره مقایسه کړی . موټر خپله انرژي له تیلو څخه اخلی ، تیل سوژی او د هغه کیمیا وی انرژي په حرارتی انرژي اوږی او وروسته په خوځیدو تبدیلیږی . د انسان په بدن کی هم د هغه له جزئیاتو نه پرته همدغی کیفیت شته . نشایسته لرونکی مواد چه زمونږ زیاته غذایی برخه ده ، په قند تبدیلیږی او په ځکر او عضلاتو کی ذخیره کیږی او په لازمو وختونو یعنی هغه وخت کی چه دوینو دقند اندازه ښکته ځی لدغی ذخیری څخه چه د گلیکو ژن په شکل دی په کافی اندازه تجزیه شوی او د گلوکوز په صورت وینو ته ننوزی او له همدغه مله د وینو د قند اندازه تل یوشان او ثابت وی .

د بدن انرژي د وینو په قند پوری اړه لری اوهر حرکت چه مونږ یی سر ته رسوو ، د سترگو له یوه رپ څخه نیولی تریدنۍ کلک حرکتو نو پوړی ټول په عضلاتو کی دقند د سوزیدولو امله دی . که د وینو د قند اندازه له طبیعی اندازی څخه زیاته شی ، د بدن په حیاتی اعمالو کی اختلال سبب کیږی او که یی اندازه را ټیټه شی ، د بیپوشی او مړینی سبب به شی .

په عضلاتو کی دقند د مصرفیدو دپاره د (انسولین) په نامه یو انزایم ته اړتیا شته چه له پانکراس څخه څځی او که یی اندازه بشپړه نه وی ، عضلات دقندود مصرفولو توان نلری او په نتیجه کی په وینو کی اندازه لوړه ځی او د نېټو او

ناروغی دوام ونکړی او یا ډیره موده وروسته څرگنده شی. پسر عکس په هغو کورنیو کښی ژوند کول چه داعصابو جگړه یی تل په محیط بانندی پری لری اودغه راز عصبی او زیاتو خوراکه ضریبی او غذا یی رژیم ته نه پاملر نه تل ددغی ناروغی دپاره زمینه برابری .

لکه چه مخکښی وویل شول په ماشو مانواو خوانانو کښی دقند ناروغی دهغی ناروغی سره تو پیر ری چه په زړو خلکو کښی دمنځ ته راځی او دغه موضوع دتشخیص له پلوه وی او که دتداوی اومخنیوی امله دی حقیقت لری . دناروغی شروع په ماشو مانو او خوا نانو کښی عواملو سره یو ځای وی ، دوی زیاتره لومړی ډیره سخته او دڅرگند و دخولی دوجوالی او زیاتی تندی سره مخامخ کیږی زیات ادرارهم له مهمو نښو څخه ده اوما شومانو دورخی دری یاڅلور لیتره ادرار دفع کوی او دشپي له خواهم ماشو مخپل ادرار نشی کنترول لولای او خپل بستر لمدوی .

(پاتی په ۵۵ مخکښی)

ووی . له خومودی وروسته دزیات فعالیت په اثر ستړی کیږی او د انسولین اندازه کمیږی او په نتیجه کی د قند ناروغی منځ ته راځی . د قند ناروغی له څلورو برخو یوه برخه ارثی ده پدی معنی چه دناروغ سړی په سابقه کی مور یا پلار په دغه ناروغی اخته وو .

احصایی بنودلی ده چه په سلو کی او یا مواردو کی په غیرگونو کی که یوه یی د قند په ناروغی اخته وی په بله کی په هم دغه ناروغی ولیدله شی . د ډاکتر (وایت) په عقیده که موراو پلار دواړه په دغه ناروغی اخته وی .

پیر احتمال شته دی چه د دوی ټول اولاد په دغه ناروغی اخته شی سره ددی چه د قند دناروغی په ارشی والی کښی شک او تردید شته ، مگر څرگنده شویده چه محیطی عوا مل کولای شی دهغی پیښیدل وځنډوی زیات خوراک او چاغوالی څخه ډډه کول او دغه راز دیوه آرام او هرسا او داعصابو دجگړی نه لری ژوند تر سره کول ددی سبب کیږی چه

همدی امله ویلای شو چه د قند په ناروغی کی مساله یوازی انسولین ندی بلکه د بدن داخلي مرغی ی هم اړیکی ورسره لری او د دی علت چه د ځینو کسانو ناروغی د انسولین د تزریق سره سره بیاهم څومره چه ښایی نه کنترول کیږی همدغه ټکی دی . برعکس که څوک د هیپوفیز د مرغی د نیمکرتیا سره مخامخ وی ، د انسولین په نسبت حساس وی او دانسولین د ډیری لږی اندازی تزریق ښایی د مرینی یا بیپوشی سبب شی د قند د ناروغی بل علت د (پادتن) موجودیت دی چه د انسولین په ضد یوه ماده ده . داسی گمان کیږی چه د ځینو خلکو په بدن کی داسی مواد شته چه د انسولین اغیزه له منځه وړی او په نتیجه کی د وینو د قند اندازه لوړه شی او په ادرارو کی قند پیدا کیږی .

هغه احصاییه چه د قند په ناروغی داخه شوو زرو تنو ناروغانو څخه اخیستل شویده ښی چه د څه د پاسه دا وه نیمو سوو تنو د بدن وزن له طبیعی اندازی نه زیات وو او په هغو کی یوازی په سلو کی اته ډنکر خلک وو او یایی طبیعی وزن درلود . تر لدی امله یی داسی نتیجه اخیستلای شو چه د چاغوالی او د قند دناروغی تر منځ مستقیمه رابطه شته .

په ۱۹ پیړی کی هم ډاکتران دغه ټکی ته متوجه وو او همدغه امله یی هغه په دوه ډوله ویشلی وو : (د قند چاغ ناروغی او د قند ډنکره ناروغی) .

مگر نن ورځ مو نن پدی پوهیږو و چه د قند ناروغی څو ډوله نده بلکه د پروفیسر (داگ) په قول د قند ناروغی څو نمونه لری . د قند چاغ ناروغی د زېښت په دوری پوری اړه لری او زیاتره د ۴۰ او ۶۰ کلو تر منځ په عمر کی لیدله کیږی او په دغه ناروغی کی د وینو د انسولین اندازه له طبیعی حد څخه زیاته ده . له زیاتو څپرنو څخه دغه نتیجه لاس ته راغلی ده چه په چاغو خلکو کی د پانکراس فعالیت زیات شوی او زیات انسولین ترشح کوی ترڅو کولای شی د قند د زیات شون ځواب

انسولین د پانکراس له سلولونو یا هغه مرغی څخه چه په گیده کی پروت دی ترشح کیږی او په سږی کی دهغه ایستل د حیوان د مرینی سبب کیږی . په انسان کی د دغه مرغی را ایستل که څه هم د قند د ناروغی د پیدا کیدو سبب گرری خو بیا هم په سږی کی د شدت په اندازه نه ده او په داسی حال کی چه انسان د نشایسته لرونکی آزادغذایی رژیم څخه خوندي دی ، د ورځی له ۲۵ څخه تر ۵۰ واحده پوری د انسولین په تزریق سره د ناروغی نښی له منځه ځی . هغه څه چه د څپرونکو پوهانو پاملرنه ځان ته رااړوله ، دا وو چه دغه اندازه انسولین دهغی اندازی نه ډیره لږه وه چه د قند په ناروغی اخته شوو ناروغانو ته یی ورکوله او له همدغه ځایه وو چه دوی پوهیدل د انسولین نه پرته نور عوامل د دغی ناروغی سره اړیکی لری .

له بیلو بیلو څپرنو څخه دغه نتیجه لاس ته راغله چه دغه کار ښایی د لاندنیو عواملو له امله دی .

د بدن دسلولونو په انزا یسی کیفیت کی اختلال چه د دی سبب کیږی چه انسولین ته د بدن د نسوجو اړتیا زیاته شی . په دی معنی چه د قند سوځولو او انرژی ته د هغه د بدلون د پاره د بدن سلولونو انسولینو ته تر اندازی زیاته اړتیا ولری . بل علت د بدن دنورو داخلي مرغیو مخالفی اغیزی دی . له پخوا وختو څخه ډاکتران دی ټکی ته متوجه شوی وو چه د غټی ونی په خاوندانو کی دلاسونو او پښو او ونی له اندازی نه د زیاتو لوئیدو نه پرته ، د قند سپکه ناروغی هم شته او په دی هم پوهیدل چه د بدن دغه غټوالی د (هیپوفیز) د مرغی د زیان له امله منځ ته راځی چه د بدن ډیر غټ مرغی دی او تر ماغیزه لاندی موقعیت لری .

د پښتورگی د پاسه مرغی هم دغه عملیه د قند په برخه کی سرته رسوی او که دغه مرغی هر یو راوايستل شی . د قند د ناروغی د نشی ښه والی سبب کیږی . له





سیدلای



بیست و هشت عدد مسکوک قدیمی که در میدان هوایی بدست پو لیس افتاد .

پیتر الکساندرلینی

بیجکاری در لابلای آستر بکس که برای این منظور آنرا آماده کرده بود داخل نموده است .

پرسیدم :

چه مقدار چرس مایع بود و مرتکب آن چه عکس العملی از خود نشان داد ؟

مدیر امنیه میدان هوایی کابل :

— در حیرت قرار گرفت و وقتی تمام مایع چرس از بکس موصوف بیرون شد در حدود یک لیتر گردید که شخص مذکور جهت تحقیقات به مرجع مربوطه اش رسماً معرفی گردید .

پرسیدم :

قبلاً فرار اسعار از طریق میدان هوایی کابل کدام ممانعت نبود ،

ایرج جهشیلی

در میدان هوایی بین المللی کابل در طول سال جاری سی و هفت قاچاق مواد مخدر - چرس مایع - و مسکوکات فلزی کشف گردیده است و هم در نه ماه سال جاری از طریق میدان بین المللی کابل ۱۰۵۳۳ نفر جهت سیاحت - و امور ترانزیتی ویزه گرفته اند که از مدرک تکس ویزه مبلغ (۱۹۰۶۱۹) افغانی بدست آمده است .

از بناغلی سلطان محمد مدیر امنیه میدان هوایی کابل پرسیدم :

لطفاً از واقعات مهمی قاچاق که توسط موظفین امنیه میدان بین المللی کابل کشف گردیده معلومات بدهید ؟

موصوف بعد ملاحظه اوراق چند، چنین میگوید :

باوصف آنکه موظفین امنیه میدان هوایی کابل چون ممالک پیشرفته جهان وسایل تخنیکی مدرن و مجهز جهت کشف مواد مخدره - حمل و نقل اسلحه - فرار اسعار و غیره بدست ندارند باینهم دیده می شود جرایمی را کشف می کنند که مرتکبین خارجی جرم در حیرت قرار میگیرند چنانچه : چندی قبل يك نفر امریکائی خیلی آرام در حالیکه يك بکس نسبتاً کوچک پلاستیکی در دست داشت

جهت رفتن به کشورش از طریق میدان هوایی همه اموراتی کرده ولی بکس مذکور طرف اشتباه موظفین قرار گرفت که نامبرده هم بدون چون و چرا بکسش را داده ولی در تلاشی جز بعضی سامان خورد و ریزه کار آمد دیگر کدام چیزی که مانع خروجش گردد دیده نشد باینهم چون پو لیس میدانست این شخص مواد مخدره دارد به تلاشی بدنی مذکور پرداخته شد که این هم نتیجه نداد تا آنکه آسترهای بکس او تحت تلاشی قرار گرفت و ملاحظه شد که مواد مایع در آستر بکس وجود دارد چرس مایع را با دقت تام توسط

چگونه مردمی خواست با هزار فرانک را

داشت باوصف داشتن جاکت پشمی بتن خود - کرتی و بالاپوش نیز داشت که در تلاشی بدنی از جیب های مذکور آنقدر پولی که بتواند مانع خروج اسعارش گردد دیده نشد فلذا با چند خنده ساختگی اظهار کرد که او چون تاجر و معامله دار همیشگی میدان هوایی کابل است کاری نمیکند که خلاف قانون باشد .

اما پو لیس امنیه میدان این خنده او را خالی از رازی ندانست که در وجود او نهفته بوده و می خواسته موظفین پو لیس را اغفال کند بناً پو لیس امنیه میدان به وفهماند که میخواهد اسعار بیشتری را با خود بخارج نقل بدهد .

— يك واقعه نه بلکه چند واقعه که هر کدام بنوع خود دلچسپ است توسط موظفین امنیه میدان هوایی گرفتار شده است .

آیا درین واقعات پول افغانی بوده و یا اسعور خارجی ؟

— هر دو به اشکال مختلف .

اگر شرح داده شود خالی از دلچسپی نخواهد بود .

— چرا نه :

در یکی از روز های هفته گذشته تاجری که سامان فروش برق در کابل دارد و اسمش گل زار لعل است با اراء پاسپورتش میخواست عازم یکی از کشورهای اروپا یی گردد این شخص که معلوم میشد در برابر سردی هوای کابل مقاومت کمتر

اکنون که در موضوع قیود اتی واضح شده چه در نظر است ؟

بناغلی سلطان محمد مدیر امنیه میدان هوایی کابل میگوید :

در رژیم گذشته در مورد فرار اسعار توسط اشخاص کدام لایحه و مقرراتی وضع نشده بود ولی اکنون ترتیباتی خاصی از طرف وزارت مالیه وضع شده که مدیریت امنیه میدان هوایی کابل به احدی اجازه نمیدهد از پنجم صد افغانی اضافه تر خروج و یا داخل خاک افغانستان بکند همچنین در اسعار خارجی نیز مقرراتی است که طبق آن اجراء میشود .

در همین مدت که چنین مقرراتی وضع شده کدام واقعه دلچسپی از فرار اسعار گرفتار شده است ؟



پولیس میدان هوایی متوجه شد بولیا را در پشت خود پنهان کرده است

اضافه از چهل و نه کیلو چرس حین خروج در میدان هوایی گرفتار شد

یک سیرمن افغان و یک جوان ایرانی می خواستند ۱۵۷۳۵۰۰ دالر و ۱۸ هزار افغانی را خارج سازند

۳. واقعه مواد مخدره تاکنون توسط مؤظفین امنیه میدان هوایی گرفتار شده است

از مدرک تکس و یزه در نه مالا امسال ۱۹۰۶۱۹ افغانی بدست آمده است



در داخل بکس ایرج یکمقدار چرس وجود داشت



نیرنگ ۶۷ هزار مارک و پنج هزار کشور خارجه سازد

باعث ضیاع وقت خودت و از پولیس وهم از دیگر مسافری که انتظار خروج دارند نگرده . او در حالیکه به تضرع می بردارد می گوید : اگر تمام اعضای بدنم را تلاشی کنید ... شاید یک پول هم از وجود من پیدا نخواهید کرد ... بیشتر ازین نمی توانم در برابر سوالات شما توضیحات بدهم . پولیس امنیه میدان : لطفاً بناء بدستور قانون که ما نمایندگان آن هستیم اول جاکت پشمی خود را بیرون - بعدا پیراهنت را و در اخیر زیر پیراهنت را خارج بساز البته بعد ازین ما از تلاشی خودت صرف نظر کرده اجازه خروجت را به داخل میدان جهت پرواز میدهیم !

بدن خارج کرده بطرف موظف پولیس انداخته می گوید : اینهم کرتی، ولی من نمیخواهم به سفر خود ادامه بدهم و دیگر به تجارت هم نمی پردازم . نیاغلی سلطان محمد مدیر امنیه میدان هوایی کابل باقی این جریان را شرح داده می گوید : بالا پوش هم تلاشی شده استر های کرتی هم تجسس شد و برافروختگی شخص مشتبیه هم رفع شد ولی پولیس می بایست حتماً نظریه اشتباه که داشت به هر حیل شده اسعار را پیدا بکنند لذابه دلداری گل زار لعل پرداخته شده از او سوال شد . چه میشود اگر اسعار که با خود داری ... خود آنرا نمایان سازی تا

گل زار متوحشانه در حالیکه لرزش در کلامش قرار میگیرد میگوید : جزیک بکس کالادیکر چیزی ندارم ... اینهم در اختیار شما !؟ پولیس می گوید : بالا پوش سنگین وزن معلوم میشود ؟ گل زار لعل : در حالیکه بالا پوشش را از تن بیرون می کند میگوید : اینهم برای تلاشی شما ... اما خواهش میکنم وقت مرا تلف نکنید زیرا اشتباه شما پیچیده است . پولیس امنیه میدان : اگر در استر کرتی خود اسعار را دوخته باشی چطور : گل زار لعل : این بار با برافروختگی تنم کرتی از

کارد پهن خون آلود حالا برای
 هردو نشان تنفر آور شده بود.
 (تاپر) گفت :
 - تو نباید یکدفعه ای اینطور
 میکردی هاری !
 چند لحظه پیش او دست های
 (کارس ول) را محکم گرفته بود
 و (هاری) ...
 هاری به سنگینی نفس میکشید.
 خودش اینطور می خواست نه
 او یا پای خود اینجا آمده بود.
 - پس ما فقط آرزوی او را بر آورده
 سا ختمیم ؟!
 (تاپر) خنده سر یعی نمود. بعد
 لرزید. هردو به هیکل بی جان پائین
 پایشان خیره نگر ایستادند .
 - حالا باید او را بیرون ببریم.
 (کارس ول) تاو قتی مطمئن نمی شد
 کسی او را نمی بیند به خانه (هاری)
 نمی آید .
 (هاری) باخو شحالی بخاطر آورد
 هیچکس از دوستی او با (کارس ول)
 چیزی نمی دانست .
 او و (تاپر) و کارس ول با هم از
 قدیم دوست بودند . هر سه یکجا کار
 میکردند. بعد از اختلاس پول
 شرکت هر کدام شان سهم خود
 را گرفته و پی کار شان رفتند.
 ولی بعد (کارس ول) در روز نامه
 خوانده بود که پول اختلاس شده ..
 ۲۰۰۰۰ پوند برده نه ۱۲۰۰۰ پوندی
 که (هاری) و (تاپر) با او قسمت کرده
 بودند .
 انداختند و به موتر شان برگشتند.
 خانه شده و آنها را درست ما نند
 دیوانه ها تهدید کرده بود يك كارد
 پهن دریا نوردی که همیشه در کمر
 بندش حمل میکرد .
 این همان و قتی بود که (تاپر)
 دست او را محکم گرفته بود و (هاری)
 کارد را از دست او خارج ساخته
 بود، و بعد او را کشته بود .
 ساده و بی سرو صدا
 هاری مکث کرد :
 - اوه خدا! میدانم . ولی کسی
 اینجا نمی آید که کارد را پیدا کند
 و تنفر آنی بر تاب کرده بود قرارداد داشت .
 - اگر کسی اینجا می آمد و اینرا
 می دید !
 شاید نه! ولی ما نباید چنین يك
 خطری را نادیده بگیریم . ببین ! آه

ترجمه : م.د

يك قتل ساده

- کجا ؟
 - مهم نیست کجا ! آنها بهر حال
 او را پیدا میکنند اینطور نیست؟
 - چرا ورا به سا حل نمی ببریم و از
 بالای صخره پائین نمی اندازیم .
 (هاری) با بیچارگی گفت :
 - در تانك ذخیره يك گیلن بیشتر
 تیل نداریم .
 - بهر حال هما نظوریکه گفتی
 او را پیدا میکنند. بیا از اینجا بیرون
 برویم .
 من موتر را تادم در می آورم.
 تازیکی
 تازیکی همه جارا فرا گرفته بود
 و درست به همین دلیل (کارس ول)
 باخشم تمام سروقت آنها آمده
 بود تا بقیه پولش را مطالبه کند.
 آنها جسد را داخل موتر گذاشتند.
 بعد از شهر خارج شده و در میان
 شب بطرف ساحل رانندند.
 (هاری) چشما نش به عقر بك
 بطرول دوخته شده بود .
 آنها برای مرا جعت شان هم
 فکر میکردند .
 هردو در (کوب هامن) توقف کردند
 جسد (کارس ول) را بدون کدام
 مراسم روی علف های خشك
 آنها هیچ دلیلی نداشتند که کسی
 بیاید و به خانه شان سر کشی کند
 ولی با آن هم این امر آن احساس
 ترس مبهم را از بین نمی برد.
 (هاری) خم شد و دسته کارد در
 بدستش گرفت :
 - باید اینرا یکدفعه بشویم ..
 - تو احمق !
 - ما باید خود مانرا از شر این کارد
 لعنتی خلاص کنیم .
 بالا خره این کارد از خود او بود ..
 (کارس ول) با این کارد وارد
 به آن ست نزن نشان انگشت تو...!
 - نشان های انگشت من قبل از روی
 آن نقش شده نه ؟
 «هاری» بانگاه هایش در جستجوی
 يك روز نامه کهنه شد .
 بعد کارد را از تیغه خون آلود
 آن محکم گرفت و با دقت تمام دسته
 آنرا پاک کرد .
 بعد محتاطا نه آنرا در بین روز
 نامه پیچید .
 - به نظر من کانال جای مناسبی
 است .
 هر دو مرد خاموش و ساکت خانه
 را ترك گفتند و فاصله نیم میل راتا

کرانه شهر جاییکه کانال بزرگ
بین دو رسته بار اندازهای مملو از
توده‌های ذغال جریان داشت بی‌اطنه
رفتند.

«هاری آهسته گفت:
— هه! رسیدیم ..
و پسته روز نامه را در میان تاریکی
بطرف کانال بر تاب کرد .
بر عکسی توقع آنها صدای بهم
خوردن آب بلند نشد .
«تاپر» گفت :

— حتما روی کدام بار انداز
افتیده ...
ولی «هاری» حالا خودش را آرام
احساس نمی‌کرد .
— خوب که چی ؟ آنها فردا کار د
«کارس ول» را کشف میکنند و
اینرا هم کشف میکنند که توسط
کارد خودش بقتل رسیده .
«هاری» باز گفت:
— خوب اینها بر که لی دمکن است
به آنها بدهد .
— نشان انگشتان تو ؟
«هاری» خندید :
— در بین يك روز نامه چمك شده

و بعد از آنکه من دسته کارد را بار بار
پاك كردم .
نه دوستم امکان ندارد .
— ولی تو ممکن است اشتبا
کنی !
— نه! در این مورد من اشتباه نمی
کنم .
وقتی آنها بطرف خانه بر می
گشتند «تاپر» باز گفت :
— ولی ما باید دو باره میرفتیم
و این کارد را پیدا میکردیم .
— چی ؟ در این نصف شب ؟ بالای
آن توده های ذغال دست پا بزنیم
هذیان میگوئی دوستم .
— روز نامه از امروز بوده ؟
— آوه! هه ؟ حالا چه اهمیتی دارد
روز نامه از امروز بود یا از یکسال
پیش ؟
وقتی بر گشتند هر دو خانه
را پاك کردند . کف اتاق را شستند
تمام گوشه ها را با دقت بررسی
کردند تا مدرکی از خود بجای نگذاشته
باشند . هر کسی به آنجا می آمد

حتی پولیس نمی توانست مدرکی
علیه آنها پیدا کند .
«تاپر» گفت :
این هم باشد ! من يك اتاق دیگر
پیدا میکنم .
اصلا از اینجا خسته شده ام .
اخبار قتل روز بعد به حروف درشت
در صفحه اول روز نامه ها نشر
شده بود .

«قتل اسرار آمیز ساحل کانال»
«هاری» بخودش تکان داد تا
لرزش خفیفی را که ستون فقراتش
را فرا گرفته بود از بین ببرد بعد
داخل فروشگاه شد .
— شب بخیر آقای تامسن لطفا .
روز نامه عصر امروز را بدهید .
راستی این قتل ساحل کانال چیست
— شما در روز نامه پیدا میکنید .
همانطور یکه آنها کارد را در بین
روز نامه پیدا کردند . عجیب است
نه آقا! شما حرف مرا بیاد داشته
باشید . آنها قاتل را پیش از اینکه

آفتاب غروب کند می گیرند .
— ولی اینکار وقت میگیرد کارد به
کی متعلق بوده ولی این .
روز نامه ها !!
— کارد حتما به همان کسی تعلق
داشته که روز نامه صبح را در
آن پیچیده .
— ولی این چه اهمیتی میتواند
داشته باشد ؟!

— خیلی هم زیاد! مثلا این رفیق
ممکن است از مشتری های من
باشد .
— خوب صاحب : شما یکی از
مشتری های من هستید .
«هاری» کمی لرزید :
— خوب که باز چی ؟
— ولی شما میدانید من آدرس
مشتری هایم را کنار روز نامه با
پنسل می نویسم تا موزع اخبار اشتباه
نکند . مثلا از شما شماره ۴۷ خیابان
بل مونت میدانید من ... من می
خواهم مشتری هایم را راضی
نگه دارم ... هه ؟؟



فرانک سینا ترا میلو فر آواره

نرم آواز جگ جونز که از برای لود سیکرهای مخفی ای بخش میشد آگاه بودم . سینا ترا به دنبال من داخل تشناب آمد

از همان آغاز جوانی همان آوانی که سینا ترا تویابه عرصه هنر گذاشته بود همیشه با او منزله روی صحنه می آمد. و به این امر افتخار میکرد. حال دیگر سینا ترا عادتش شده بود که دست هایش را بعد از هر یک ساعت بشوید و موهایش را تا زمانی شانه بزند تا به آن شکل که آرزو دارد برسد .

او به آری وارد شده بود و وقتی نگاهش هایش متوجه من شد برای لحظاتی مرا پایید و بعد قیافه اش بایک تبسم باز شد و من بخودم هشدار دادم که عکس العمل من باید خیلی طبیعی باشد . یعنی شور و شوق زیاد من شاید فرانک را به سوء ظن می انداخت . بنا بر این من همانطور ساده لبخند زدم و بعد ساده و معمولی پرسیدم :

- امشب چطور هستید ؟ و مشغول شدم

دست هایم را با دقتی لازم نبود پاک کنم سینا ترا مکشی - سرد و برای لحظاتی طولانی ای که بنظر من چند دقیقه آمد مرا و انداز کرد . و بعد بالا نا حد گفت :

- من ترا می شناسم باشد ! شما در افتتاح کنسرت نانسی آمده بودید و بعدا در پارکی خانها هم بودید نه ؟

من سرم را تکان دادم . موفقیت این اولین کنسرت نانسی او را تا سیه یک خواننده طراز اول در امریکا بلند کرده بود بعدا پنجاه نفر برای ابراز تبریک به خانه سینا ترا رفته بودیم . و چون من در این دعوت اشتراک داشتم فرانک سینا ترا مرا یک دوست محترم حساب میکرد . بنابراین بعنوان یک خبرنگار آن سوء ظن ذاتی فرانک را شاید سبب نمیشد زیرا فرانک به هیچ روزنامه نگاری حق نمیداد در زندگی خصوصی او سرزده داخل شود و او را سوال پیچ کند و بعضا خصوصی ترین جنبه های زندگی او را سخت مقابل دیدگان خوانندگان قرار بدهند .

برای فرانک هیچ چیزی بیشتر از زندگی خصوصی اش و فرزندانش نانسی ، سینا و فرانک دوم اهمیت ندارد .

فرانک به شستن دست هایش مصروف بود و ما حرف می زدیم . من به فرانک گفتم که اصلا به حال خود آمده بودم تا عکس های بعضی از ستاره های دهه سیام عالی بود را جمع آوری کنم . و فرانک اسم اشخاص را که فکر میکرد می توانستند به من کمک کنند گرفت . بعدا او مکشی کرد و باز پرسید « راستی قبل از کنسرت نانسی من شمارا جای دیگری ملاقات نکرده ام ؟ »

من از اینکه او هنوز بخاطر می آورد تعجب کردم چون این ملاقات مابین ملاقات اول درست ده سال پیش بود . در آن آوان یک دوست من ، پردیوسر فلم که در عین حال دوست فرانک هم بود در هنگام یک پرواز مارا بهم معرفی کرد .

انجلا وقتی دید من و فرانک هر دو یکجایمانند دو دوست قدیمی برگشتیم و خوشحال شد بعدا وقتی من را بطرف میز رهنمایی میگرد چشم میزد



وقتی یک خبر نگار به ملاقات سینا ترا می رود و با او حرف می زند آیا شما تعجب نمی کنید؟ سینا ترا اینکه در زندگی اش حاضر نشده با یک خبر نگار مقابل شود حاضر به مصاحبه شود ولی این دفعه خبر نگار ما (مایک اک کورت) است خبر نگار مشهور مجله پرتیراژ و منند او و حالا بهتر است از خودش بشنوید (این ملاقات مدتی پیش در هالیوود صورت گرفت)

جوکی مرا پهلوی جوکی فرانک قرار دادم خوب متوجه این لحظه طلایی بودم ، لحظه ای که ممکن به یک خبرنگار در یک عمر نصیب نشود .

فرانک حالا کمی سنگین تر از آن آوانی که روی صحنه بود بنظر می آمد ولی آن لبخند معروفش را هنوز به چهره داشت من متوجه شدم که مهمانان دیگر هم از اینکه فرانک سر حال است خوشحال هستند چون فرانک وقتی سر حال نباشد دیگر خوش آیند نیست این مارتین هم حالا داخل اتاق آمده بود و در پهلوی یک مو سیاه چشم سیاه همچنان انگیز قرار داشت .

در بین مهمانان دو جوان چهارشانه فضلاتی هم وارد شدند که من هیچ نشناختم . ولی بعد فکر کردم شاید موتوران یا معافان

شخصی در امریکا در آن بین اشخاص سرشناس و ثروتمند داشتن موتور ران خصوصی و محافظ مرز شده ، دو جوان به همان سر عتی

که وارد شده بودند نا پدید شدند من میسا نا ترا تنها گذاشتم و بطرف تشناب عصری پی که کف و تانیمه

دیوار های آنرا با سنگ سیاه فرش کرده بودند رفتم من از بین کسری دور ترین شده شده و موشن گذاشتم و تنها از موجودیت آهنگ

- فرانک از در وارد شد . خانم میزبان را که به استقبال او شتافته بود با صمیمیت و گرمی تمام بوسید و بعد بخونسرد و سر حال بادیگر مهمانان ایستاد و شروع به حرف زدن و سرگوشی کرد .

حالا قبل از صرف نان شب بود و تمام مهمانان گیلان هایشانرا بدست داشتند فرانک آن ستاره افسانوی جهان سینما که همه مردم نامش را شنیده بودند ولی هیچکس او را نمی شناخت هم اینجا ایستاده بود و گیلانش را بدست داشت .

مردی که تا حال حاضر نشده بود بایک خبرنگار مصاحبه کند و معروف بود که از

مطبوعات انگلستان نفرت دارد . و حالا من از یک مجله انگلیسی آمده بودم و او را ملاقات میکردم .

من آمده بودم تا از فرانک آن سوال های رایجی کنم که در طول چند سال روزنامه نگاران از یکدیگر شان می پرسیدند .

- فرانک در این انزوا چه میکند ؟ باکی بسر میبرد؟ چر احساس میکند ؟ فرانک حالا ماه هاست که از صحنه سینما و موسیقی با کتار رفته .

اگر من با جریان عاری به عنوان یک خبرنگار به ملاقات وی آمدم هرگز موفق نمیشدم او را ببینم ولی نه ! یک دوست - نا مش را میگیرم - به من اجازه داد در این دعوتی که فرانک می آمد اشتراک کنم . دو ستم اصلا مطمئن نبود فرانک می آید ولی حالا فرانک آمده بود . وقتی دوست من در هنگام نان شب

برده تلویزیون ظاهر نشوم باز هم کار هایی دارم که باید به آنها برسم من سرمایه ام را در جاهای مختلف بکار انداخته ام و باید از آنها مراقبت کنم .

بنا به تفاوتش اینست که من الان با آرامش بیشتر وزن میگیرم .

برای جلوگیری از وزن گرفتن زیاد یا مجبور هستم به بازی گلف روم و یا به خانه بنشینم و حرکت شکم را انجام بدهم .

فرانک به حرفهایش ادامه میدهد و من حرف هایم را ثبت میکنم .

و بعد بخودم می آیم و فکر میکنم خوب امن روزنامه نگار بودم نه، الان حتی دو مورد حرکت شکم فرانک هم به خواننده گان می نوشتم نه! من باید - پاس دوستی ده ساله را بپذیرم و رایش را از اینکه کار بجایای خصوصاً تریبورد تمام کنم .

من قلمم را به جیب میکنم . فرانک نگاه رضایت آمیزی بمن می اندازد و به حرفش ادامه میدهد .

ختم

بودم الان مرا در یک خمره پر از الکسول در واکوئنه طب هاروارد بعنوان یک انسان عجوبه قرن نگاه میداشتند .

بعد از آنکه فرانک در سال ۱۹۶۷ با میا فارو قطع علاقه کرد عکاسان او را باز یارویا نی چون «جل سنت جان» روی صفحات روز نامه ها کشانیده اند . دلخوری فرانک هم بیش تر از همین جهت است یعنی فرانک نمی خوا هد

مردم زندگی عشقی اش را بعنوان یک فلمه عشقی تماشا کنند و حتی آن لحظات محرمانه را ببینند .

در امریکا ستاره گان سینما درست مثل سیاستمداران روی صحنه هستند و هرگز توجه همه مردم برای هنرمندان است مثل سیاستمداران شان سرودست میکنند .

فرانک با همان لجه قدیمی اش ادامه داد . من وقتی در فلمی بازی نکنم و یا روی

نگارانش توهین شده ام . یکی شان نوشته بود من بین دوستانم کارت تقسیم میکنم و چیزی نداده بود بگوید من از آنجا با خاطر این دوستی ام حق الزحمه دریافت میکنم . آنها بمن در مورد اینکه چطور مشوقه هایم را انتخاب کنم و از طرف شب چه نوع لباس بپوشم توصیه میکردند

فرانک دست جیبش را که چند سال پیش بخاطر ری درد مفاصل عملیات شده بود مالش داد و بعد بالا مقدمه گفت :

- من از اینکه از صحنه بیرون رفتم خیلی ها فایده کردم .

امید دارم عکاسان بکوفتی با من بکلی قطع علاقه کنند . نادیدنی وقتی من بایکزن بیرون میروم مجبور نیستم چشمانم را در مقابل برق

فلش کمره ها خیره کنم . اگر انطور بکروز نامه ها میگویند من آنقدر زن را داشته

و گرفت : تو چطور توانستی او را علاقه مند سازی . حتما نمرة تلفون تمام رفاصه های هالیوود را به او دادی ها .

خنده و کتابه سر میز وقتی آغاز شد که دین مارتین رویش را بطرف خانمی که بالا پوش پوست سمور پیر داشت کرده و گفت .

- خانم شما نمی خواهید بالا پوشتانرا به مزایده بگذارید اگر اینکار را بکنید من قول میدهم فرانک آنرا بپر کند و شما تا دل تان بخواهد پول جمع می کنید !

فرانک که حال بخندش به خنده مبدل شده بود گفت

- دین هیچوقت نمیتواند واقعه آتشپ را در مولنار و یکاس فراموش کند آتشپ ما به نفع صندوق کمک به اطفال «کند فکر» کنسرت میدادیم .

کنسرت دادیم . بعد یک خانم مودل بود که باید بالا پوش پوست سموری را که «کامدیش» اعانه داده بود می پوشید و روی صحنه می آمد ولی من فکر کردم باید کاری بکنیم که عاید کنسرت بلند شود . همان بود که من کل موی درخشانی را به او دادم بستم و بعد این بالا پوش پوست سمور را پیر کردم و بعنوان یک خانم به تمام معنی عیار روی صحنه آمدم . در اول کسی متوجه نشده بود ولی وقتی متوجه شدند سالون با انفجار یک خنده ترکید . آتشپها یازده هزار دالر جمع کردیم . و این هم فقط برای آن چند لحظه دلفک بازی های من بود . من همیشه حاضر هستم به خاطر این اطفال بیچاره خودم را دلفک بسازم .

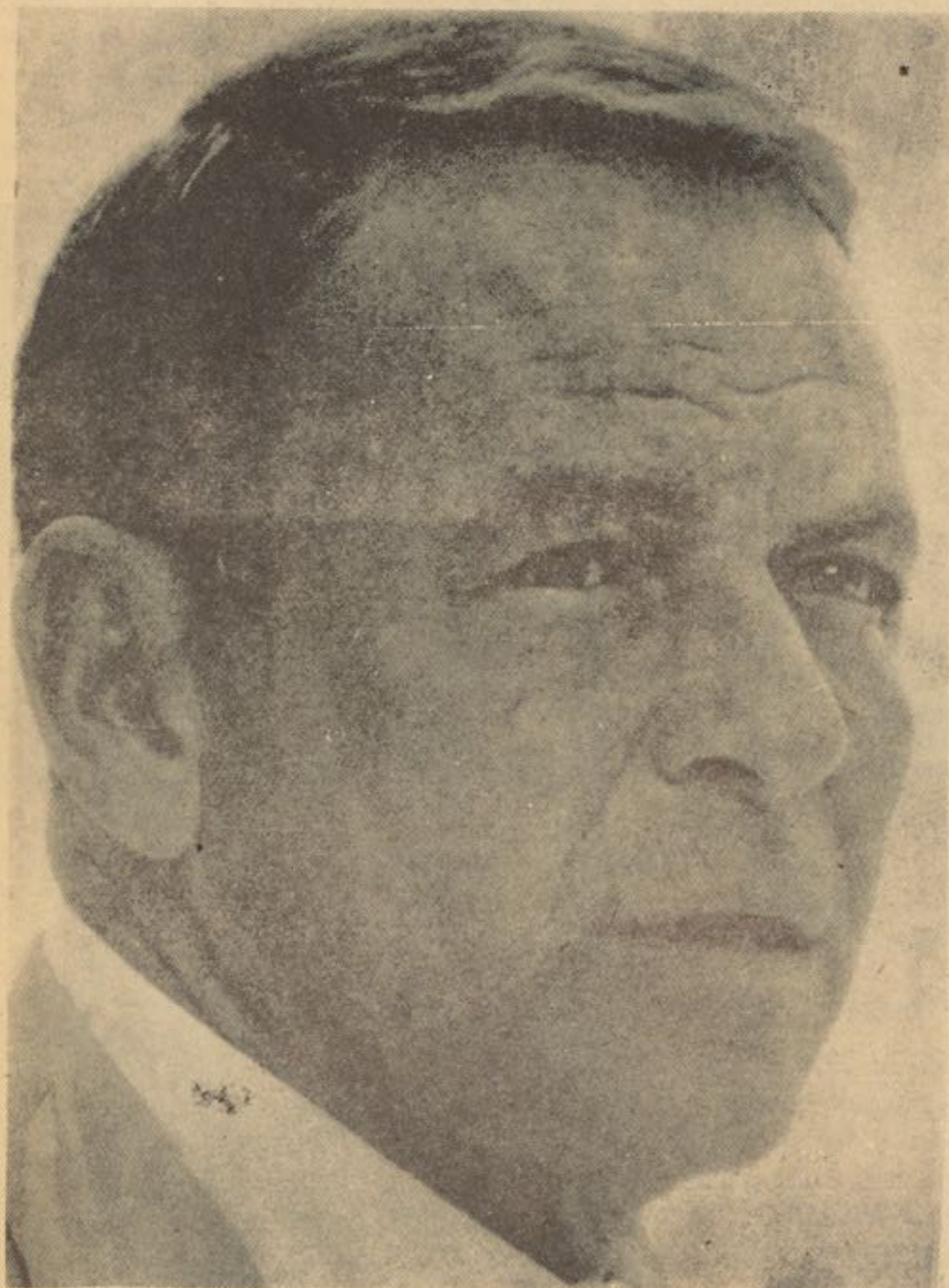
حالا که خنده ها فرو نشسته بود خا دمه انجلا وارد اتاق شد و در گوش فرانک به نجوا گفت که پسرش فرانک دوم در تلفون است سیناترا با عجله از روی میز پر خاست . و بطرف تلفون رفت ، مهمانی که کنار من نشسته بود گفت که فرانک همیشه با فرزندانش تلفونی در تماس است . مخصوصا پسرش فرانک دوم بیش از همه برای او مهم است چهار سال پیش وقتی فرانک دوم ربوده شده بود و ربایندگان دوصدو چهل هزار دالر خون بها مطالبه کرده بودند . فرانک سیناترا در آن آوان بالهجه یک پدر احساساتی گفته بود «من حاضر هستم تمام دنیا را به خاطر پسرم بدهم» فرانک دوم بیست و چهار ساعت بعد از آنکه پول خون بها پر داخته شد رها گردید .

فرانک دوباره سر میز پر گشت . در حالیکه مصروف صرف نان بود با هیجان و شور تمام در باره پسرش حرف میزد .

- من همیشه به پسرم توصیه میکنم که باید با تماشاچی هایش ارتباط قایم کند ، باید پیر تماشاچی بپردازد . هر تماشاچی و لو قدر کوچک هم باشد اهمیت دارد . این مردم وقتی از سالون تیاتر خارج میشوند با خاطره ای به خانه شان میروند . و بعد این خاطره را خوب باشد باید ! بین دوستان شان بخش میکنند ، و به این ترتیب است که یک هنرمند شهرت خوب یابدش را گمایی میکند . یگانه دلیل موفقیت من روی صحنه این بوده که من بر هنر تماشاگر میروم .

همه چیزم را در اختیار شنونده میگذارم صدایم را احساسم را استعدادم را . در این حال است که شنونده احساس میکند من واقعا می خواهم برایش آواز بخوانم . یک هنرمند بی تفاوت مثل سنگ خارا بی حالت است .

خدا را شکر که پسرم . زیاد به تبصره های روزنامه نگاران اهمیت نمیدهد . من در سال ۱۹۴۴ در مبارزات انتخاباتی به نفع روزولت اشتراک کردم در همه این مدت من از طرف روزنامه



فرانک سیناترا آوازه خوان مشهور و هنرپیشه نامدار هالیوود

در سال جاری پنجاه هزار تن پخته
دانه دار از زار عین خریداری شده
است تولیدات روغن سپین زر و زانه
به ۱۴ الی ۱۶ تن میرسد

در سال جاری الی ۱۵ دلو مقدار پنجاهزار تن پنبه دانه دار در مرکز نمایندگی های موسسه سپین زر از زارعین خریداری گردیده است که مقدار آن از سال گذشته تا همین تاریخ ۲۵ هزار تن بیشتر است عامل اساسی تزئید وقت و زمان آن تمویل گردیده دهاقین قیمت پخته خود را در موقع تحویل گیری پخته بدون معطلی اخذ مینمایند .

۳- علاوه بر پیش آمد و رویه مامورین و منسوبین موسسه ، با پخته کاران

دوستگاه جن سمین زر

خریداری پنبه نسبت بسال گذشته
ازین قرار است:

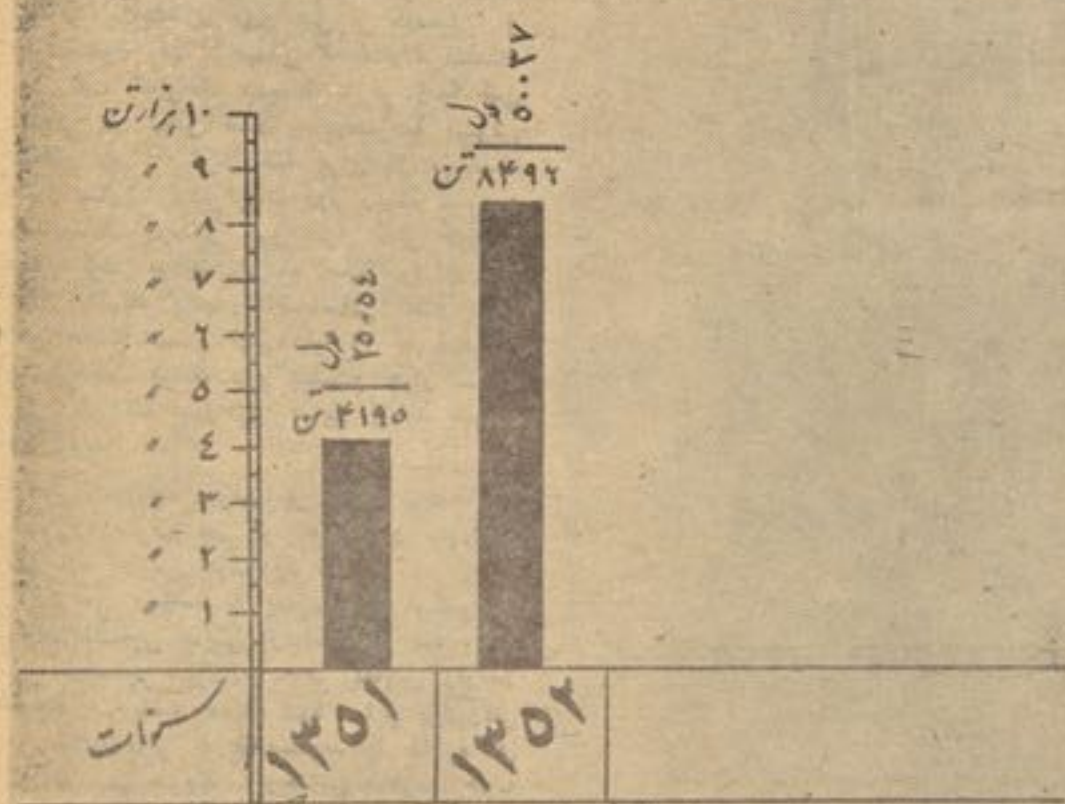
۱- شراط مساعدجری و بازندگی های
رضایت بخش سال گذشته .

۲- تادیه قیمت پخته زارعین بدون
معطلی در موقع تحویل گیری پخته
که سبب تشویق دهقانان شد تا تمام
حاصل پخته خود را به سپین زر
تحویل نمایند در سالیان گذشته
دهقانان تا دو سه ماه مو فق بگر قتن
پول پخته خود را شر کت نمایی
شدند . امسال به اساس روحیه
جمهوری و مسا عدت بی شائبه دولت
که به سپین زر قرضه داده است

و مبالغ مورد ضرورت موسسه به
که بر اساس ارزشهای مترقی
نظام جمهوری و خدمتگزار ی مردم
تنظیم گردیده نیز زارعین را تشویق
نموده تا حاصلات پخته خود را تمام
و کمال به این موسسه بسپار یند نه
به جلابان .

بنما غلی عبد الملک رئیس سپین
زر در مورد اینکه برای پنبه خریداری
شده تا کتون چه مقدار پول به زارعین
پرداخته شده گفت : تاریخ ۱۵
دلو در سه ولایت (گندز - تخار و
بغلان) بیشتر از (۲۰۰۰ ر ۹۰۰۰۰
افغانی) از خریدت دولت پرداخته

گراف تولیدات پنبه مخلوج فابریک اسپین زرکند از آغاز کمپاین
الی اخیر هدی سال ۵۱، ۱۳۵۲



ازینا غلی عبدالمک می برسم که
چه مقدار پنبه از خریداری امسال
بخارج صادر میشود و تا چه اندازه
به مو سسات داخلی توزیع خواهد
شد .

صدور پنجه به ممالك خار جی
به اساس موافقت نامه مملکتین
مطابق سهمیه بندی از طرف مقامات
صالحه تثبیت میگردد، صورت می
پذیرد تا کنون این معیار به موسسه
کریست سالانه دولت به پنجه
کاران ولایات کندز، تخار و بغلان
تاچه اندازه است برای کمک به
زارعین پنجه کار به اساس هدایت
دولت از طریق وزارت زراعت و

گراف خریداری پنبه دانه دار سپین زر شرکت در ولایات کندز- تخار- و بغلان از آغاز تاسیس



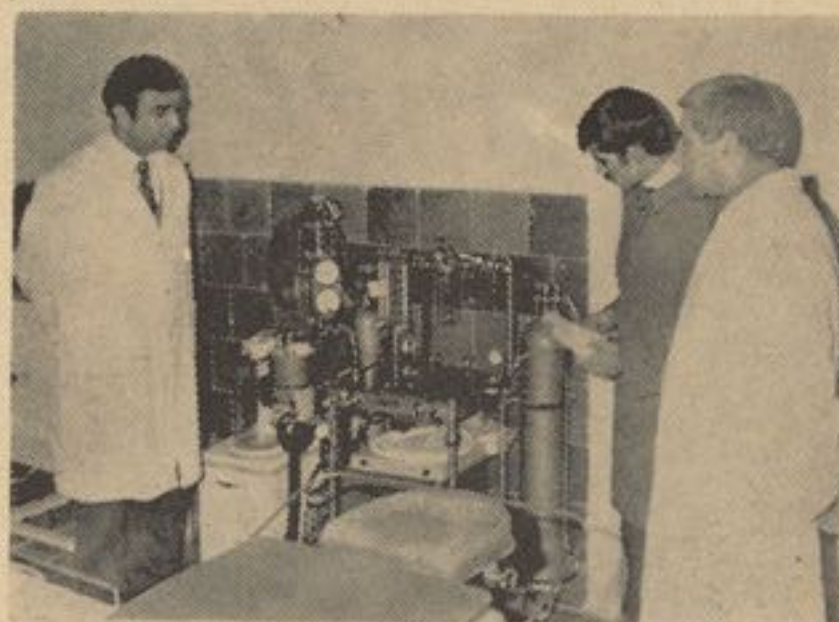
گراف خریداری پنبه دانه دار سپین زر شرکت در ولایات کندز- تخار- و بغلان از آغاز تاسیس
موسسه

تحول است .
از اول میزان سال ۵۱ الی اخیر
سال مذکور مقدار (۴۱۹۵ تن) پنبه
توسط ماشین های جن و پرس مخلوج
و عدل بندی شده بود که (۲۵۰۵۶
عدل میشود . در حالیکه از ۱۵ میزان
سال ۱۳۵۲ الی اخیر ماه جدی ۵۹
مقدار (۸۴۶۹) تن پنبه توسط ماشین
های جن و پرس حلاجی گردیده
که (۵۰۰۷۳) عدل پنبه آماده صدور
میشود که صد فیصد افزودی به
تناسب سال گذشته صورت گرفته
است . به تناسب افزودی مقدار در
تولیدی پنبه مخلوج افزایش در مقدار
سایر مواد تولیدی فرعی این موسسه
از قبیل کنجاره و پو ستک تخمین
شده میتواند از رئیس سپین زر
سوال میکنم تولیدات روغن سپین
زر روزانه چه مقدار است تولید روغن
روزانه بین ۱۴ الی ۱۶ تن میباشد
که این مقدار بین ده الی سیزده تن
برای است عمومی ارزاق و احتیاجات
عامه به اساس پرو توکول که در اخیر
عقرب امسال امضا گردیده انتقال
داده میشود تا از طریق مغازه های
آریاست در شهر کابل توزیع گردد
در این اواخر فابریکه حاضر گردیده
که برای صاحب منصبان اردوی
جمهوری در مرکز ماهانه پنجاه تن
روغن از فابریکه داده شود روغن
باقی مانده که بین سه الی چهار تن
میشود بوسیله مغازه داران و معتمدین
که در محلات مختلف ولایت کندز ،
بقیه در صفحه ۵۴

محور و خدمت واقعی به میهن استوار
گردانیده و همگام با سایر شئون
حیاتی به پیش می رود بابر کناری
یکعده مامورین ازین موسسه نحوه
کار کارگران و مامورین با روحیه
نظام جمهوری وفق یافته و نیروی
کار کثان سپین زر در راه بلند بردن
محصول بیشتر بسیج گردیده است که
به عنوان مثال تزئید قابل توجه را
که در تولیدات فابریکات رونما
گردیده است حاصل مستقیم این

تغییرات و ترقیات اصل و بنیادی
در وطن عزیز ما است . ما در پرتو
رؤییم فرخنده در تمام شئون حیاتی
عملی کارگران از
اجتماعی اقتصادی و فرهنگی
همگام با زمان به پیش خواهیم
شتافت چون منطق این نظام بر اساس

آبیاری در برابر یک جریب زمین
۳۰۰ افغانی طور تقاوی و کود کیمیاوی
در موقع تحویل دهی پنبه تحویل
میکرد پنبه دانه بزری اصلاح شده
نیز در هر جریب زمین دو سیر از
طرف سپین زر شرکت طور رایگان
توزیع میگردد علاوه بر این هائیکه



دکتر عبدالخالق سر طبیب شفاخانه سپین زر در مورد آله
انستیزی توضیح میدهد

در مورد زرع پنبه بوسیله مامورین
ترویج زراعت توسط واحدهای مربوط
وزارت زراعت و آبیاری صورت می
گیرد نیز کمک قابل توجه به دهقانان
و اصلاح و تزئید محصولات محسوب
میکردد .

رئیس سپین زر در جواب سوالی
گفت:
استقرار نظام جمهوری در افغا-
نستان بی شبهه سر آغاز تحولات
شاخص فعالیت های خود را بر

خنګه کو لای شو چه خپل خان و پیر نو

او علمی توان په اندازه داسی کارونه غوره کاندې چه په بریالیتوب سره یی سر ته ور سوی په پای کی مو نښر باید د خان پیر ندنی شعار ته کلکه پاملرنه و کړو او خپل خانونه و پیر نو ترخوچه په ټولنه کی خپل کارونه مخ په وړاندی بوځو او په ژوندانه کی د نیکمرغی او خوشحالی خښتیا شو .

او پاور نلری اود خپل شخصیت په باره کی تل اندیښمن او مشکوک ښکاری .

خومره به ښه وی چه دا ټوله خلک لکه دهغه سړی په شان چه د زړه په رنځ اخته وی اود ځینو کارو نو په سرتو رسولو کی یی یولی بندیزو نه او محدودیتو نه په خان منلی وی دخپل شخصیت ، استعداد ، طبیعی ظرفیت

چه دیوبل کار په لټه کی شو چه زمونږ په واک کی وی او په بریالی توګه یی سر ته ورسولی شو . د زیاترو خلکو د زو حی نارامیو علت دادی چه دخپلو کړو وړو څخه غلط تصویر کاپی یعنی ددی پر ځای چه خان و پیر نی خپل خان دخلکو په نظر کی په بدله ښه او تصنعی څیره ښکاره کوی او په خپل نفس هیڅ اعتماد

د خان پیر ندنی اصطلاح په حقیقت کی هغه شعار و چه خو پیری د مخه یونانی فیلسوفانو د ټولنی د سمون او اصلاح په غرض معمول کړ خولی وه اود روح پیر ندونکو بیا دغه اصطلاح دهر ډول نیکمرغی او سعادت اساس وګڼله داڅر ګنده ده چه خلک دخپل موثر ، کور اود ژوندانه دنو روو پایلو په باره کی نسبت خان پیر ندنی ته زیات ارزښت ور کوی خو نه غواړی چه دخپل شخصیت په باره کی هم لکه د ژو ندانه دنورو اړتیا په شان څیر نه وکړی .

څر ګنده خبره ده چه خان پیر ندنه دخلکو پیر ندنی نه زیات ارزښت لری خومونږ اکثر ا د ژوندانه د پېښو او واقعیتو نو نه د تښتی لاره نیسو نویدی توګه دخپل خان یو غیر واقعی تصویر باسو او زیاتره وخت دغه دروغجن تصو یر ته دخپل ژو ندانه واقعی اورښتینی تصویر هم وایو خودا ډول تصویرونه د حقیقت نه ډیر لری بر یښی ځکه چه په هغی کی ځانته د داسی استعدادو نو او قدر تو نو نسبت کوو چه اصلا او په حقیقت کی هغه نلرو ، ځینی وخت دغه راز ذهنی تصویر د حقیقت نه ډیر کوچنی اونیمګړی وی پدی معنی چه خپل خان ډیر عا جز اونا توانه بولو او خپلی نیمګړ تیاوی په مبالغه آمیزه توګه تصویر و اود خپل شخصیت نوری ګټوری اومثبتی خواوی دپاره باسو چه ددا رنگه تصویر نه هم دناکامی او خواشیننی نه پرته بله نتیجه لاس ته نه راځی .

که چیرته په رښتیا سره غواړو چه د ژوند په زیاترو چارو کی بریالی اوسو نو د هری وظیفی اودندی دمسولیت منلو دمخه باید په شرا فتمندانه تو ګه خپل شخصیت وڅیړو اوڅه وخت چه کوم کار مونږ ته سپارل کیږی لومړی باید د هغه کار دسر ته رسو لو دپاره دټولو امکاناتو وسایل اومنابعو په باره کی فکر وکړو که چیر ته مونږ دنوموړی کار دپای ته رسولو وسایل ، استعداد او ظرفیت نه در لوده باید داو منوچه دهغه کار جو ګه نه یو ښه به داوی



کوتاه و دلچسپ خواندنی



فیلتر سگرت

برای نخستین بار استفاده از فیلتر سگرت در آمریکا معمول شد، زیرا سیگار بی فیلتر خستگی ایجاد میکرد.

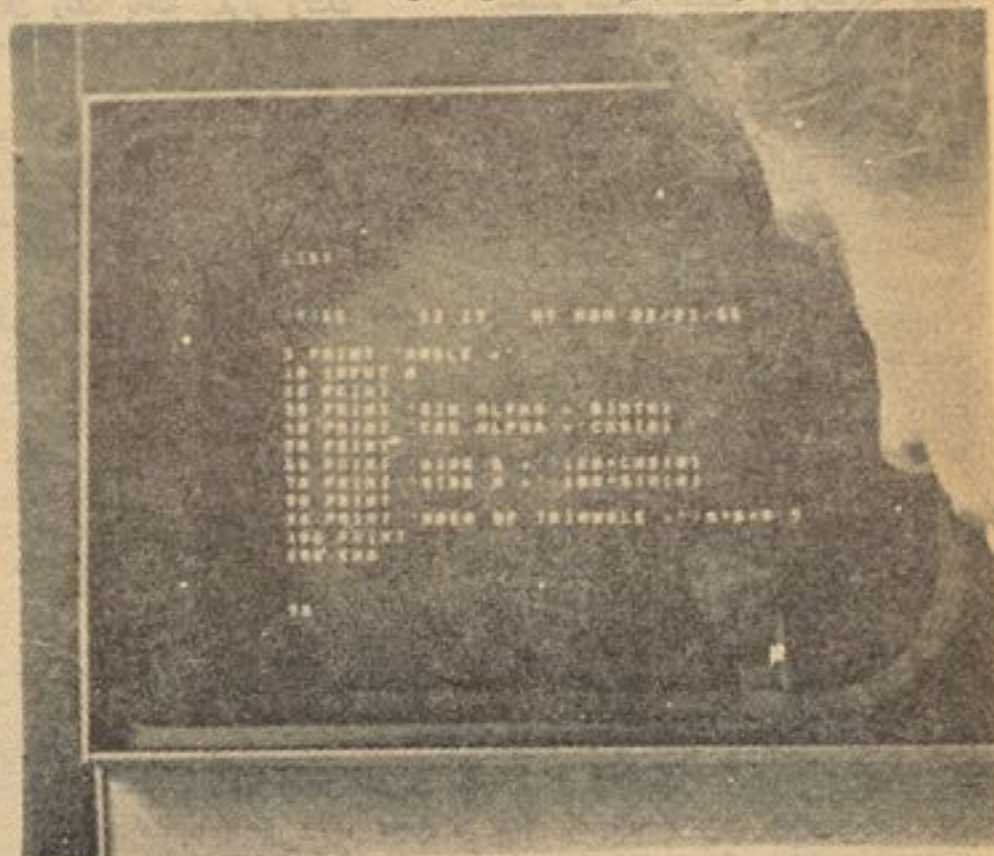
عمل آورد، موفق بساختن فیلتری گردید که نه تنها مانع عبور قطران را به ریه ها نمیکرد، بلکه قطران را در خود حل میکرد، فیلتر جدید که از ماده شیمیایی که از الکول جویبات ساخته شده به (حلال قطران) مصروف است می تواند به وجه قابل ملاحظه ای قطرات آنرا در خود حل کرده و مانع عبور آن به ریه ها شود (پاراف) در نتیجه آزما یشها بی که به

عکس جالب



معلم الکترونیک

در کشور انگلستان وسیله جدیدی ساخته شده، که بزودی معلمان را خواهد گرفت این دستگاه که شباهتی به صفحه تلویزیون دارد به خوبی می تواند به سوالات شاگردان پاسخ بدهد وقتی سوالی از طرف شاگرد طرح میگردد پاسخدار دکمه ای که در دستگاه نصب است، جواب سوال روی صفحه نمایان میشود، و اگر جواب مثبت نباشد و یا تو ضیحاتی درباره خواسته شود، این وسیله می کوشد تا بهترین جواب را تهیه کرده و به قناعت معلم پیرواورد برای استفاده از این وسیله شاگردان باید حداقل پانزده سال داشته باشند.



حکایت

خلیفه بغداد در موبک مر کب حشمت و شوکت خود میراند دیوانه پیشش وی رسید و گفت ای خلیفه عنان کشیده دار که در مدح تو سه بیت گفته ام گفت بخوان خواند خلیفه را خوش آمد دیوانه چون آنرا دید گفت مرا سه درم عنایت کن که روغن و خرما خرم و سیر بخورم خلیفه فرمان داد تا به هربینی هزار درم دهند.

آتش زیر خاکستر

گفته شده دخترانی که لباس خاکستری چارخانه می پوشند، در حکم آتش زیر خاکستر هستند که با دیدن حتی الامکان از آنان دوری کرد زیرا ممکن معاشرت با آنها عواقب بدی بدنبال داشته باشد.



شعر چون عشق تعریف ندارد

● من عمری را در کارشاعری ظاهرآ بنام
● استقبال و درحقیقت دنباله روی بسربرده ام
● بعد از يك محاسبه با خودم دست از کار شعر
● گفتن کشیدم
● پس از يك توقف و سکوت باز شعر گفتم ولی
● باشناخت و دید تازه
● شاعر در برابر خود، جامعه، محیط خود
● و انسانها مسئولیت دارد شعر بوجز مضمون
● نو شاخصی ندارد

گفتگو با شاعر کیفیت خاصی دارد، اودر گفتارش اسرار زیبایی را فاش می سازد یا نازک خیالی ها پیش تامل احساس و لطافت پیش می رود... در شاعر لذت دارد، قصه شاعر ماجراست عشق است و قصه شاعر سگراود و هیجان انگیز است.

وما برای اینکه شاعر را، گفته های شاعر را و چشم دید شاعر را بشما که علاقه مند احساس و اندیشه هستید حکایت کرده باشیم... باز هم گفتگوی داریم. با شاعر جوان و نکته سنج معاصر عبدالحی آرین پور شاعری که مانند شاعر دیگر زندگی را با دید خاص خودش نگریسته و از آن شعر می سازد، زشتی و زیبایی ها را با مهارت و تردستی بخصوص تعریف کرده و با تسلطی که در کلام دارد آنرا با احساس لطیفش در قالب شعر می ریزد.

از آرین پور می پرسیم آغاز کار شاعری و انگیزه شعر گفتن شما چه بوده؟ میگوید:

— خوب بپایم نیست که کی، در کجای وری چه انگیزه اولین بار شعر گفتم ولی بقول استاد و مربی بزرگوارم «روان هادی از آوانیکه جوانی ام با بسیاری کودکی آمیخته بود به شعر خوانی، حفظ شاه بیت ها و جمع آوری آثار شاعران و جنگ های قلمی سخت علاقه مند بودم و کم و بیش با آثار شاعران زادگاهم لوریج قدیم «رستاق امروزی» حشر و نشری داشتم.

يك وقت متوجه شدم که مرادوستان، با اصطلاح شاعر میگویند سالها میگذرد و من همچنان شعر می گویم.

و ورق روی ورق میگذارم تا مجموعه از اشعارم به وجود می آید.

روزی با خویشتن محاسبه می کنم که آیا من شاعر شده ام؟... این همه که سرورده ام شعر است... حاصل محاسبه ام خود را نگران میدهند و میدگردید و معلوم میشود که آنچه اشعار یا اسم با من نمی ترنمونه های من که بنام استقبال از آثار شاعران عالیقدر شعر قدیم تسوید کرده ام به حقیقت استقبال نی بل بدرقه و مشایعت لنگ لنگان از آثار آن شاعران سخنران، مبتکر و هنرمند گذشته بوده است.

به مفهوم دیگر شعر گفتن من در قالب اوزان و بحر عروض تکرار مکررات و انتقال مقامیم و مضامین بافته و ساخته شاعران قرن هاویا سالها پیش از من بوده که من آنرا بنویس خود یکبار دیگر ساخته و عرضه کرده ام و این نوع شعر گفتن کاری بود پیسوده و نا هنجار.

البته این يك نتیجه گیری بود.

اتفاقا اگر پیش، مصرعای یا پارچه در کار شاعری ام مضمونی، آهنگی یا زیبایی داشته است و گاه گاه آن مایه تشویق من از طرف نکته سنجان گردیده امر نیست استثنایی.

در میان گفتارش داخل شده می پرسیم بعد ازین محاسبه ناگوار شاعر یات بکجا می کشد؟ آرین پور خروم را قطع کرده میگوید:

— برای من بعد از آن مرحله توقف و سکوت فرامی رسد و دل و مشرد می شوم، نی دلم میخواهد شعر بگویم و نمیخواهد نگویم. بروق عادت مستمر و دیرین باز به مطالعه شعر بنام میسر م تا اگر شعر بسرایم در عوض با مطالعه آثار زنده مردان پخته شعر و ادب دری خاطر جزین شاد دارم درین مرحله حضرت جا می پسر و قلم میرسد و اینطور ارشادم می کند:

حریفان بارها خورده و رفتند
تبی خم ها را گردند و رفتند
نه بینم پخته زبزم و خامی
که باشد در کفش زان باده جامی
بیا «جامی» رها کن شر مساری
ز صاف درد پیش آر آنچه داری
به پیشید جایکه جامی با آن همه قدرت

که در شعر و ادب داشت خود را در زمانی خاص شایسته شعر گو می نمیداند چگونه «من» در دور انحطاط شعر و ادب شاعری نمایم بجای آنکه بقول جامی شر مساری را رها کرده و پیشکش کنم آنچه که از احساسم منشاء میگیرد.

آنکه باز کار شاعری را از سر میگیرم منتها این بار در قید مشایعت و استقبال نیستم و هر وقت در هر جا اگر مضمونی نو و تازه میبینم آنرا صادقانه در قالب موزون در آورده بیان میکنم:

میوه حرام

شب در لباس خواب به چشمان نیمه باز
خمیازه سنج
در را کشود خامش آهسته او فتاد
بر روی تخت خواب
اندام ناز پرورش از روی پیرهن
برجسته می نمود.
لب های بوسه خواه وی از گرمی هوس
سوزان و داغ بود.

ماه دوچار آنطرف روزن اطاق
از لای شاخ بید
عریان رنگ باخته بقرار و رنگ
دزدیده سر کشید

از ماه برج خانم تا ماه آسمان
دیدیم فرق تام
این در کمال حسن شرور زیرا ز سخن
و آن گنگ و ناتمام

عاشق برنگ سایه پایش فتاد و گفت:
کای! حور خاکزاد
امشب «بهشت» وصل بود تادم شعر
باید که کلام داد...؟!
بر خاسته با عتاب و زرخ یکطرف فگند
گسوی مشکفام.
گفتا: که در بهشت وصال اجتناب کن
از میوه حرام

راستی بایست من می پرسیدم و شما قبل
از همه می گفتید که شعر چیست؟ و شاعر
کیست...؟

— شعر از نظر من چون عشق تعریف
معین ندارد و هیچگونه شناخت مطلق و مقید
را نمی پذیرد آنجا که شاعری در مورد عشق
گفته است:

هرچه گویم عشق و شرح و بیان
چون عشق آیم خجل باشم از آن
گرچه تفسیر زبان روشنگر است
لیک عشق بی زبان روشنتر است

آفتاب آمد دلیل آفتاب
گردلیدت باید از روی رو متاب
وجوه تشابه شعر و عشق بسیار است
طوری که جا یگاه عشق دلست، شعر هم از
دل میخیزد عشق احساس است، شعر هم
احساس است، شعر سوز است عشق يك
پارچه آتش است و...

يك راه باقی می ماند و آن اینکه بقول
معروف بگویم: شعر حدیث دل است و دل
مرکز احساس، جذبات و عواطف درونی
و بیرونی آدمی پس احساس که از زرفای دل
بر میاید و در قالب بیان متناسب و موزون
توصیف و ترسیم میگردد شعر است به تمام
معنی یا سخن جزء دوم پر شش تان اینکه،
شاعر کیست؟ میتوان بچندین عبارات اداء
کرد ولی من اینجا به يك بیت استاد خلیلی
اشاره میکنم:

این جهان باشد کتاب و عشق سرتاپای آن
شاعر این الفاظ د لکش را بما معنی کند

از او می پرسیم رسالت و ارشاد راجه توجیه
می کنید؟ کمی جدی شده میگوید:
اصلا درین روز ها کلماتی از قبیل رسالت
ارشاد، التزام و تعهد و یکتعداد کلمات بزرگ
و سنگین دیگر بنام نو آوری مورد شده بیایید
به عظمت و ابهت این کلمات حرمت کنیم تا

سرنوشت آن مانند شعر آزاد تحت عنوان نو
باشند ل نکشد و در عوض سوال کنید که:
مسئو لیت شاعر در برابر جامعه و محیط
چیست...؟

گفتم پس بزعم شما وجیه و مسوولیت
شاعر در مقابل جامعه چیست...؟
باخته ملیحی آمیخته با رضایت چنین
جواب داد:

شاعر مانند هر فرد دیگر زاده و پرورده
خود است. مایه هنری خود را از محیط
و اجتماع میگیرد بنام در برابر دو شخصیت
حکمی «محیط و اجتماع» مسوولیت ها و مکلفیت
های دارد و بر هر شاعر هنرمند است تا
ترجمان راستین غم ها و شادی ها، خوبی
ها و زشتی ها احساسات و تمایلات مردم و جامعه
ایک در آن زیست دارد باشد به بسری
جادویی شعر عواطف و جذبات خواننده و
شنونده را بر انگیزد.

فراموش شد که بگویم قبل از همه شاعر
در برابر خودش نیز مسوولیت دارد.
منجمله بایست نخست شاعر بداند که
شاعر است - این نام نامی به شان او این
لباس فاخر بقدر او راست می آید و این دور
از مطلبی است شاعر نما و آنطوری که قبلا
گفتم دنباله رو مقلد، برای رسیدن به آن مرحله
دانستن قواعد زبان دری، مطالعه آثار
گشتگان و احاطه بر ادبیات قدیم از هم
ضروریات است.

آنکه که مایه و اسباب شاعر شدن فراهم
گردید این همه عوامل بارت، احساس و
سخای طبع شاعر یکست شده آدم را در
طریق دشوار شاعری رهنمون میگردد.
سپس بر شاعر لازم است که بدو اصل و عهد
دیگر توجه کند و آن شناخت و رعایت زمان
و مکان است و خود شناسی و سپس جامعه
شناسی با قید اصل زمان از وجایب شاعر
است.

حاصل گفتار بالا اینست که شاعر بعد
دانش ادبی و بادرک حقایق و چگونگی جامعه
و محیطی که در آن زیست دارد شعر بگوید
شعری که: مواد خام، منبع احساس و الهام
آن محیط و حالات و کیفیات جاری آن انسانهای
موجود آن محیط است. اینجا است که میگوید:

«شاعری آینه دار جامعه است»
می پرسیم شاعر فقط در برابر محیط و جامعه
مرد مسئول است پس دنیا و بشریت چه؟ پاسخ
میده:

خیر آنطور که دانش و فرهنگ در قید
مرز و سرحدی نیست و حدود و لغوری ندارد
هنر و ادبیات نیز مال مشترک انسانها
بشریت است، چه کسی بهتر از شاعر آلام
و درد های مشترک بشری را میتواند پستی
اداء کند. توجه کنید سعدی بزبان شعر این
حدیث پیغمبر بزرگ اسلام را چگونه اداء
کرده است.

زدوش قوم کسی کم نکرد بادستم
رسید هر که بدوران بران فزود، گذشت
هزار سر که بزای غم نخلت شبی
یکی بزای دلدار هم غنودا گذشت

شبی و کلیه نعلال و ناله بیمار
شبی و وز م خوش و مطرب و سرود، گذشت
ندید ساحل امید و گشتزار مراد
چه عمر ها که عبت همچو آب رود، گذشت

توشا دزی و به امیدباش و خدمت کن
چشم خوری که چپار بر سر و زود گذشت
بگوی قصه «فرزاد» باشکوه وطن
مخوان فسانه (دیروز) هر چه بود گذشت

از آدین پور میپرسم که از شاعران نو
کی هارا می پسندید؟ جواب میدهد:
سوال مشکلی طرح کردید من خدا خدا

میکردم که چنین پرسشی از من نکند اما حال
که شده جز جواب چاره نیست:

من طوریکه در خلال این گفتگو اظهار
کرده ام بیشتر از اینکه به شاعر بودن خود
معتقد باشم از قبض سالبه مطالعة شعر و

استفاده از محضر و آثار شاعران گذشته
و موجود به فهم و درک شعر استفاده و علاقه
مندی دارم (البته پیش خودم) بنا از هر

شاعر یکه ولو یک بیت و یا مصرع ز پیا و
عالی دیده و شنیده ام به صاحب آن بیت
بحیث شاعر حرمت دارم.

اما بقول شما از شاعران نو پرداز بعضی
پارچه های فارانی از نظر توصیف و تشریح
و تجسیم دقیق صنعت ها و حالات مرا جسته
کرده است مثلاً پارچه «خاطرات ماه و آبشار»
مثلاً و پاره اشعار یاق شفیعی از نظر حرارت
و تحرک آن خوشم می آید مانند یار چله

(ای ناله) البته از شعرای جوان دیگر که گاه گاه
اشعار خوب آنها را شنیده ام و متأسفانه نه هم
اکنون شهرت و تخلص شان درست پیاد م
نیست قدردانی میکنم امید است مجموعی های
اشعار خوب ایشان چاپ و نشر شود تا
بنوانیم استفاده بیشتر ببریم و بکارشاعری
شان آشنا شویم.

بقیه در صفحه ۶۰

منظورم از دیگران آن شاعران نو آور است
که من به بعضی اشعارشان از حیث تازگی
و حسن مضمون و مفهوم آن در چو کات تعمیر
شکل و قالب دلچسپی و علاقمندی ز یا دی
دارم و رنه حساب گروهی که چار دست و پای
بهجا ن به اصطلاح خودشان فرم (یعنی قالب و
شکل) پدید آمده و هدیاتی را بنام شعر نو
و خاصیت شعر سپید و آزاد بگوش و رخ
مردم میکشند و آنکه خود را در دنیای شعر و
ادب صاحب رسالت و ارشاد، تعهد و یاوازه
های از قبیل پیششار و پیشرو میدانند کاملاً
جد است.

چهارم به نوبت آزادی افراطی اجتماع را
اشاره میگویند شعر سپید رایج معنی عام
از رشتی هنر میگویم تا بقول دا نضمدی برای
هر کس زمینه شاعر شدن مهیا کرد (طوری که
هم اکنون شده است و کاردانی نوع شاعری به
استخوان مردم رسیده است که میگویند
بزرگوار خدایا ز شرابین همه شاعر
مگر به لطف خود این ملک را نگه داری

البته ناگفته نگذاریم عدم محدود و انگیشت
شماری هم امروز و دیروز وجود داشته اند
و هستند که با رعایت قالب و اسلوب پیشینیان
در ترکیب درست الفاظ و ابتکار معانی و
مضامین کوشیده اند و میگویند یعنی معنی
را با زیبایی ترکیب وادایکجا داشته و دارند
و این بهترین مثال نو آوری در کار شعر و
شاعری است که هم اکنون مثال زنده آفران
استاد خلیلی آخرین باز مانده (حریفان پاده
حورده) می باشد.

مختصر اینکه اگر مطلوب شعر نو
است هر شعریکه موزون بوده و مضمون و
ترکیب زیبا دارد شعر نو است خواه در قالب
قدیم باشد و یا به تغییر شکل و قالب
و منبم به قالب قدیم شعری دارم:

سپیده هانم این مژده دادو زود گذشت
کشیای دینه شب رنج و غم که بود گذشت
جمعه زده که دلم زنده کرد و جانم شاد
ز لوح خاطر من نقش غم زدود، گذشت

خوشا نظام نو و جنب و جوش «جمهوری»
هزار شکر که آن عالم خود گذشت
ز بیعدالتی وجود و ظلم بر سر ما
چهار گذر ته این گنبد گبود گذشت
چهار شکهای روان و چه ناله های حزین
ندید هیچکس و نه کسی شنود؟ گذشت

و بلند دنباله هم قرار گیرد باز هم مانند کله
فیل عاری از مفهوم بگروزیما باشد تمیذ اسم
نه آن چه نام گذاری میتوان کرد شعر ...
هر گزنی نظم ...؟ خبر - نش ... نمیدانم
شاید.

در حالت سوم هر گاه کلامی موزون
گردد بدون رعایت قوافی و قواعد عروضی
مگر حاوی احساس لطیف و حسن معنی باشد
این یک شعر است. یک شعر نو و خوب.
در حالت چهارم هرگاه در محدوده قوافی
عروضی یعنی باز رعایت وزن و قافیه و غیره
صواب و شرایط اسلوب قدیم مضمون تازه و
لطیف و با حسن بیان در شعری گنجا نیفتد
این دیگر یک شعر نو به تمام معنی است. یک
شعر دارای مضمون زیبا، شکل و قیافه زیبا و
موسیقی و آهنگ زیبا.

میخواهد به شرح و بسط مزید ادامه دهد
گفتارش را بریده می پرسم: پس منظور و غایه
از تغییر شکل و قالب در شعر نو چیست ...؟
جواب میدهد:

منظور من در مورد آرتست که من وارد شدن
تغییر و تحول را در شکل شعری (گریسز
رندانه) و (عقب نشینی مصلحتی) میدانم
بدین معنی که قبلاً گفتم شعر قدیم به هر حله
کمال و درجه جمال خود رسیده (خلاف
آنچه که طرفداران آن مطلق شعر نو گفته اند
که شعر نو مکمل شعر امروز است در حالیکه
شعر دیروز خود در اوج کمال بوده و گجای
شعر دیروز ناقص و ناتمام مانده که شعر نو
آنها را اكمال کند (۱۰۰۰)

و همه بر آنند (که در صد قرن چون عطار
ناید) لذا شاعر معقول و یا انصاف امروز
و فنی که می بیند دیگر نمیتوان مانند سعدی
و حافظ، بیدل و صائب جامی و مولوی صدقات
دیگر شعر گفت و مردم هم سالبه قیل دیگر
از کار استقباله گویی ها (مشایعت های
انگه لنگان و پیروی های خشک و بیدل و حافظ
و مولانا نمایی و فاسرده خسته و منتر جرسده اند
و بقول معروف جاییکه اصل را دارند دیگر
به قریح چه وقتی می گذارند آنکه یک
گریز شاعرانه و رندانه می کند و دست بکار
تغییر شکل و قالب و به اصطلاح معمول آن
تغییر فرم میشود.

من در مورد خودم یقیناً و در قسمت دیگران
با غالب گمان نام این کار را گر یز راند نه
و عقب نشینی مصلحتی گذاشته ام البته

بی آدم اعضای یک پیکرند
چو در آفرینش ز یک جوهر اند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دیگر عضو هارا مانند قرار
نو کر محبت دگران بیغمی
نشاید که نامت دهند آدمی

اینجا است که از آدین پور میخواهم تسا
نظرش را در باره شعر نو بگویم:

بعد از یک مکث نسبتاً دوامدار در حالیکه
سر جایش استوار تر می نشیند چو آب
میدهد:

فکر میکنم منظور شما از نخستین پسا ی
این مصاحبت بیشتر بحث روی شعر نو است
از مورد نظر من متفاوت از دیگر آریایان نظیر
خاصیت نو پردازان و طرفداران شعر نو می
باشد (پایانکه خودم نیز کم و بیش بنام
شاعر نو آورد شناخته شده ام) این صحیح
است که طبع آدمی نوپسند و تجدد خواه
است ولی به هر حال قاعده کلی در هر چیز
و من جمله هنر آنست که نو هاست و لا
بایست از کهنه ها خویش را زیباتر و با ارزشتر
باشد طبع سلیم از نو های ناقص و زشت
بیشتر از کهنه ها بیزارند.

در مورد شعر من قبل از همه بکار بردن
لفظ کهنه را قبول ندارم و در عوض استعمال
کلمه (قدیم) را مناسب میدانم. زیرا عادتاً
کهنه آن چیز را گویند که دیگر بیسکاز
متروک و غیر قابل استفاده باشد که این امر
البته در مورد شعر راست نمی آید و اگر مراد
از کهنگی فقط گذشت ایام باشد آنسکه
بر و زمان بر شعر چنان اثر دارد که بر عشق
و شرب دارد.

در مورد شعر نو باید گفت بادر نظر داشت
همه تعریفها و تو جیسات، رد و قبول ها و
جارو جزجالی که از سالبه های سال و بخصوص
بیشتر از ده سال به اینطرف در حلقه های ادبی
گذرد درین زمینه بعمل آمده در پایان همه
یک حقیقت مسلم آمده و همه بر آن اتفاق نظر
دارند که شاخص نوری شعر بیشتر به مفهوم
مضمون و ابتکار معنی آنست تا قالب و شکل.
قالب و شکل که متأسفانه غالباً نزد ذ هنریت
عام معیزه و مشخصه شعر نو قرار گرفته
است بدوا به نظر من درست نیست چه اگر
کلامی در چوکات اوزان و قواعد عروضی
موزون و مقلی گردد ولی فاقد تازگی کسی
معنی و حسن ترکیب وادایک باشد، اگر آنرا
(شعر) نتوان گفت لا اقل بنام نظم می توان
شناخت و هرگاه حملاتی دراز و کو تا، درست



آدین پور: من عمری را در کار شاعری ظاهر بنام استقبال و در حقیقت دنباله روی بسر برده ام

روزنامه ای بسوی تارکیبا

یاد داشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

—لیلا! گاهی حرفهای تو مثل تیغ برنده است و گاهی هم آدم نمیفهمد که طرف صحبت تو کیست. و وقتی هم حرفی بمیان بیاورد، همه رامحکوم میکنی و همه را بایک چشم میبینی. این چه دلیلی دارد؟ چرا اینطور میکنی؟ در حالیکه مکتی میکند.

میر سم: در حالیکه چه؟
شمرده، شمرده میگوید:
—در حالیکه انسان ها هرچه باشند هر قدر وجه تشابه داشته باشند، د رموارد بسیاری است که باهم متفاوت اند و هیچگونه شباهتی باهم ندارند.
سگرتی از روی میزبر میدارم و هنگامیکه میخواهم آنها رو شن کنم بقیه در صفحه ۶۱

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

لیلا عزیز!

بر طرف ساختن آن در آینده کارهایی بکند و برای اینکه این غلطی ها تکرار نشود باید محتاط باشد. این نکته را نیز باید برای واضح سازم که حادثه ای که در زندگی تو بوقوع پیوسته کاملاً چیزاً استثنایی نیست. یعنی بسیاری از پسران و دختران جوان را میشناسم سیم که در زندگی بهمین گونه اشتباهات دچار شده اند و اگر قضاوتی غیر ازین وجود داشته باشد بدان معنی است که ما در اجتماع زندگی نمیکنیم. حوادث مثل یک تصادف نیست که ما جرای در پشت خود ندارد بلکه همیشه ما جرای های قبلی را دارد که حادثه های خوب و غمناکی را می آفریند.

لیلا عزیز! حادثه ای که زندگی ترا رنگ دیگر زد کاملاً حساب شده بوده و باسناد یک پلان قبلی انجام گرفته است. جواد بالای پدرت پول قرض داشته و پدرت نمیتوانست قرض را پس بدهد و بعد جواد ترا از پدرت خواستگاری میکند و پدرت هم بخاطر اینکه مدیون است این وصلت را می پذیرد اما نمیداند که در پشت پرده چه گپ های دیگر پنهان

بقیه در صفحه ۶۱

فقط میخواهم چند دقیقه با تو حرف بزنم.
آنوقت خودش را روی یکی از مبل های اندازد و به عمه که بدنبال ما آمده است، و میگوید:
—ممکن است یک گیلان جای پر رنگ برای من بیاورد؟
عمه چیزی نمیگوید و میخواهد از اتاق بیرون برود.
صدایش میکنم:
—عمه! یکی هم برای من.
بعد رو بروی محسن خان روی مبل می نشینم و چشم در چشمش میدوزم.
محسن خان سگرتی رو شن میکند و میگوید:

قصه ماجرای زندگی ترا از همان نخستین روزهایی که در مجله ژوندون به نشرش اقدام کردی، تعقیب میکنم داستان زندگی تو ما جرای های شور انگیزی دارد که در نهایت حادثه عجیبی را میسازد.
هر دختر در زندگی حق دارد یک نفر را برای همسری خود انتخاب کند و تو مانند سایرین این حق را داشتی جواد را که در روز های نخست برای تحقق بخشیدن آرزو های شومش قصه عشق را در گوشت زمزمه میکرد بحیث مرد زن گمی و شخص ایدالی برای خود قبول کنی چون نمیدانستی در زیر چهره بظاهر آرام جواد یک روح شیطانی خوابیده است.
آدم نمیتواند تمام حوادث را که در آینده اتفاق می افتد پیش بینی کند از همین سبب است بعضی اوقات آدم اشتباه میکند و اگر بگویم که تمام انسانها در زندگی اشتباه میکنند به خطا نرفته ام. منتها بعضی اشتباهات کوچک و ساده است که میتوان بزودی جبران کرد، ولی بعضی غلطی ها و اشتباهات بزرگ است و کسی در هر حال همه اینها قابل جبره میباشد یعنی آدم میتواند بسد برای

سرعت گرفته است و از خیابانهای فرعی و اصلی بسرعت میگذرد و هنوز چند دقیقه نگذشته است که جلو در خانه موقوف می کند. از موتر پیاده میشوم و بسیار عادی و معمولی میگویم:
—شب بخیر! متشکرم که مرا رساندید محسن خان اول حرفی نمیزند، اما بعد از موتر پیاده میشود و بطرف در حویلی میاید و میگوید:
—باینکه از من دعوت نکردید، اما دلم میخواهد چند دقیقه مزاحم شما شوم، حرفهایی دارم که باید بگویم. لازم است که همین امشب بگوئید؟

—از نظر من بلی! اما شما را نمیدانم. شانه هایم را بالا می اندازم و میگویم:
—اگر خیال می کنید ضرور است، بفرمائید.

محسن خان، در های موتر را قفل میکند و به دنبالم میاید. با کلیدی که دارم در حویلی را باز می کنم و هردو وارد میشویم. نوری از اتاق عمه به بیرون می تابد و بنظر میرسد که هنوز بیدار است. گامهای محسن خان روی سمنت حویلی صدا می کند و از صدای قدمهای او است که هیكل تکیده عمه در چهار چوب در ورودی دهلیز قالب میگردد و با صدا ی زیری می پرسد:

—لیلا! تو هستی؟

میگویم:

—بلی!

صدای محسن خان بلند میشود:

—من هم هستم.

آنوقت عمه، چادرش را دور گلویش می پیچد و از دهلیز قدم روی صفا میگذارد و آنوقت با صدای آهسته به محسن خان سلام می کند.
محسن خان بی توجه به او، بدنبال من وارد دهلیز میشود و مستقیماً بطرف سالون میاید و قتی من چراغ سالون را روشن میکنم او خودش را بمن میرساند و میگوید:
—زیاد وقت را نمیگیرم. لیلا!

محسن خان با کوسش فراوان میخواهد آرا م کند، اما غم و دردی که وجودم را انباشته است و راه نفس کشیدنم را بند آورده است، با این حرفها، با حرفهای محسن خان کاهش نمی یابد و اشکی که در چشمانم می جو شد پایانی ندارد. میخواهم حرف بزنم نمیتوانم، میخواهم جلو اشکم را بگیرم نمیتوانم فقط دلم میخواهد تنها باشم، تنهای تنها، جایی که هیچکس صدایم را نشنود، جایی که هیچکس مزاحم نشود و بگذارد من باخودم باشم، با اشک ورنج و بد بختی خودم باشم. خیابان هنوز خلوت نشده است و رفت و آمد جر یان عادی خودش را دارد.

پولیسی آرام آرام بطرف ما نزدیک میشود و نگاهش بموتر ما به بنز شیری رنگ ۲۲۰ دوخته شده است. قبل از اینکه من متوجه شوم، محسن خان با انگشتش پولیس را نشان میدهد و میگوید:

—دلت میخواهد پیش از این رسوایی کنی؟ پیش از این مردم را متوجه مابسازی؟

اول من اعتنایی نمیکنم. اما وقتی میبینم، پولیس در چند قدمی ما رسیده است، معنای حرفای محسن خان را بهتر درک میکنم و میگویم:

—نه! همان یک رسوایی برای من کافی است.

محسن خان دیگر معطل نمیشود و با عجله ماشین را روشن میکند و با سرعت موتر را بحرکت در میاورد.

پیش از اینکه، پولیس به ما برسد موتر از کنارش میگذرد و من نگاه های مملو از سوء ظن او را می بینم که چند لحظه به موتر خیره میشود و همانجا در گوشه خیابان می ایستد و شاید تالحتله که موتر از نظرش گم شود، همانجا بیحرکت مانده باشد.

محسن خان به یکی از خیابان های فرعی می پیچد و در حالیکه چنین های پیشانیش رویهم افتاده است می پرسد:

—میرود خانه؟

—مسلماً!

محسن خان، دیگر حرفی نمیزند و بسرعت موتر می افزاید. بنز



تصویر خانم جوانی که در این تصویر به صورتی زیاده از حد و غیرعادی به تصویر کشیده شده است. این تصویر به عنوان یک نمونه از هنرهای تجلی در ایران به شما نشان داده می‌شود. این تصویر به شما نشان داده می‌شود.

و نندون

داستان دودل

ترجمه: از انگوت

سناریو اشرف و رشیدوف ویتکویچ

موضوع از: ابوالمعالی بیدل -



مقدمه:

در کشور ما از علاقمندان آثار ابوالمعالی بیدل کمتر کسی وجود خواهد داشت که داستان منظوم «کامدی ومودن» او را در مثنوی عرفان نخوانده و بار بار از آن لذت نبرده باشند. این منظومه که بازگو کننده عشق آتشین و نمایانگر تلاش خستگی ناپزیر دو دلداد ه برای رسیدن بیکدیگر است ساحتی قدرتش در تعبیر و تصویر آهنگ کلمات سذقت و لطافت مضمون و سلاست و روانی خود، یکی از شاهکار های بیدل بشمار میرود.

بیدل طی ماجراهای این داستان - هنر اصیل را میستاید مقام هنرمند واقعی و برتر از فروشو و مظاهری... نشان میدهد و ایده های انسان دوستی و عدالت پسندی را تبلیغ مینماید.

شاعر و نویسنده چیره دست ازبکستان شوروی اشرف رشیدوف که بدون تردید به خصوصیت های زبان شعر دری و مکتب ادبی بیدل آشنا نی دارد، با اساسی قرار دادن سوژه این اثر سناریو یویی بنام «داستان دودل» نوشته که از روی آن فلم هنری زیبای نیز تهیه گردیده است. از آنجایی که ابوالمعالی بیدل زرد مملکت ماستریتی بزرگ و علاقمندان فراوان دارد خواستیم این سناریو را که نخستین گام در جهت استفاده از آثار جاویدان این شاعر بزرگ و گمشده در جهان سینما و تئاتر می باشد ترجمه و با معرفی مختصر مؤلف آن بخوانندگان محترم تقدیم مینماییم.

اشرف رشیدوف در ۶ نوامبر سال ۱۹۱۷ در یک خانواده فقیر دهقان در منطقه جیزخ زاده شد و پس از ختم دوره تحصیلات متوسطه شامل فاکولته فیلالوژی پوهنتون دولتی سمرقند گردید و در عین زمان وظایف نیابت و مدیریت مسئول جریده این ولایت را بر عهده داشت. چندی بعد برای رشد استعداد شاعر جوان راه گشود و او را به جهت ایجاد ادبی سوق داد. استعداد عالی رشیدوف پس از ختم تحصیلات عالی از خلال اشعار و مقامات او در مطبوعات کشورش بدرخشیدن آغاز کرد.

نیز با شور و حرارت به کار ایجاد و آفرینش ادبی ادامه داد و سیاهی قهرمانان پر شور، را که این باروسایل جنگ را به ابزار کار و تولید تبدیل ساخته بودند، در اشعار «نور عروس»، «بهار زندگی» و «فریاد عید» خود مجسم ساخت.

در بین سالهای ۱۹۴۰-۱۹۵۰ مقالات ادبی، انتقادی و اجتماعی رشیدوف در مطبوعات سراسر کشور به نشر میرسید. ده ها مقاله ارزشمند او روی مسایل مهم حیاتی و موضوعات مهم جهانی در مجموعه های متعددی از قبیل «دانش دوستی» و غیره انتشار یافته و مسودات استقبال گرم خوانندگان قرار گرفته است.

در ۱۷ اکتوبر سال ۱۹۵۸ دو میسن کنفرانس نویسندگان آسیا و افریقا در تاشکند گشایش یافت.

رشیدوف ریاست کمیسیون تشکیلات این کنفرانس را بر عهده داشت و بیعت یکی از اشتراک کنندگان فعال کنفرانس قلم تشریح و تالیف کنونی ادبیات که نویسندگان سراسر جهان را بهم متحد میسازد، گسترش قدرت معنوی و نفوذ ایده های عالی انسانی ادبیات کشورش را در بین مردمان جهان با مباحثات یاد آوری کرد.

رشیدوف مرد قلم و سیاست است... و با تالیف اثرهای بزرگی چون «دعای ویرانگر» از طوفان و داستانهای «پیروز متدانه»، «هوج سیمگین»، «ترانه کشمیر»، «داستان دودل» و غیره در سراسر اتحاد شوروی چون نویسنده ای توانا و پر استعداد شهرت یافته و آثارش بزرگترین انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، عربی، ترکی، هندی، فارسی و همچنان ب زبان روسی و دیگر السته ملل شوروی ترجمه شده است.

رشیدوف در «داستان دودل» علاوه بر کامدی ومودن قهرمانان داستان منظوم بیدل، تمثالیهای جدیدی چون اتوپ جتر نقاش، محمد محسن نقاشی فانی شاعر مسرایی، بهناد جی باغبان و نواسه او آفریده که در مرکز حوادث حرکت می کنند و صحت هر گت سوژه را تعیین می نمایند و ساحه بر خورد

محتوای نخستین آثار او را تجلیل احساسات عالی و وطن پرستانه و کار های سازنده هموطنان و نیز ترنم آینه درخشان آنها تشکیل میدهد. در برخی از این آثار چون حمزه و قلب آزادی دوست شاعر میکوشد تمثال قهرمانان برخی از شخصیت های بزرگ تاریخی را در سایه حقایق تاریخی ترسیم نماید.

پس از سال ۱۹۳۹ که رویداد های مهم دگرگون کننده ای در مملکت رخ میدهد رشیدوف در فلمرو نویسنده گسی نیز گام میبندد و با الهام از کار خلاق مردم خود آثار گرانمایی بوجود می آورد.

شروع جنگ کبیر وطنی همزمان با هر حله رشید شاعر جوان است. این حادثه آثار او را روح رزمندگی می بخشد، او هم آواز تمام شاعران و نویسندگان کشور خود از نخستین روز های جنگ با اشعار حماسی خود مردم را فرا می خواند تا برای دفاع از وطن بیاخیزند و دشمنان را منکوب سازند و حماسه معروف خون «بیمق قهر تاریخ...» را میا فریاند قهرمانان او درین اثر حماسی همان مردم پر تحمل از مجوی اند که ابزار کار و وسایل جنگ، و لباس زندگی آرام را به کسوت بیکار و نبرد تبدیل ساخته اند.

رشیدوف در زمان اشتراک خود به جبهه نیز از کار ادبی دست نکشید. قسمتی از اشعار او که در جبهه سرود شده در مجموعه ای بنام «قهر...» در سال ۱۹۴۵ به نشر رسید. در یک سلسله آثار او از جمله «قهر...» «دعایهای شیرین»، «انتقام»، «خاطره یک قهرمان» و «بیکارگر» عواطف و احساسات درونی سربازان جنگجو و خصلت های عالی و وطن پرستانه آنان انعکاس می یابد و تعبد مقدس شان در پیشگاه مردم و وطن ستایش میگردد. درین مرحله شمار زندگی قهرمانان وی

چنین است: «همه چیز بغاطر جبهه»، «همه چیز بغاطر پیروزی»، «در دوام جنگ وطنی قهرمانان اوچه در جبهه جنگ و چه در جبهه کار و تولید با این شعارها میزیستند و بجنگ و تولید می پرداختند.

رشیدوف پس از پایان هر متدانه جنگ

«داستان دودل» رشیدوف با تمثالیهای موزون و پر جاذبه، سبک سلیس و روان، مضمون فشرده و احتوای ایده های انسانی و رزمنده خود و نیز از لحاظ بدیعی، انری است رمانتیک، عالی و پر قوت که داستان «کامدی ومودن» بیدل را مضمون نو ییسی بخشیده و سیر حوادث دران در جهت تحکیم دوستی و تشدید روابط معنوی تاریخی بین مردمان هند و دیگر ملل منطقه تنظیم گردیده است.

داستان دودل

نسخه خطی کتابی قدیمی بنظر میرسد. عرصه آن با خطی نهایت نفیس و زیبا نگارده های کار شده با حل طلا و تابلوهای رنگارنگ آراسته شده است. در آغاز صفحه سطرهای زیرین توجه ما را جلب میکند.

«اندر اقلیم هند... بود
مرد مغرور دل سیاهی بود»
«داشت رقاصه ای لطیف چو گل
بالا چون نور و نشه بخش چو گل
آواز را وی با صدای جنگ هم نوا می
مرد و ابیات فوق را همانک با آن میخواند
نگاه ماهه صفحه دوم کتاب می لغزد و در
آنجا میناتوری را که «کمدی» را در حال
رقص نشان میدهد میبینیم.
باز هم آواز را وی طنینی میافکند:
«در و جاست به اوج حسن و جمال
عقل در وصف حسن و رقص لال»
حاصل الامردان بهشت نمود
هر چه بود آلت دو عالم بود
بزم... بی رخس حضور نداشت.
با هزاران چراغ نور نداشت

«۱» ابیات بین گیمه از نویسنده سناریو است. اشعار بیدل بدون گیمه نقل میشود.

مها میبختند . اگر بگویم که این سری
بیکر رب النوع عشق دلدادگان خود است
بخطا نرفته ام . خود نیز هنگامیکه آه میکشد
زمین و آسمان را در آتش میافکند .
موند فاه فاه خنده سر میدهد :
- سخنانیکه درباره عشق واه واهو س
برزبان میروانی - فسانه ای است که توسط
درویشانی چون تو پرداخته شده است - فقط
برای اینکه از زنان مایول بیشتر بدست
آورید .
- میخواستم اورا بتو نشان دهم اما میترسم
با یک دیدن از عقل و خرد بیگانه گردی موند
باز هم میخندد :
- هه هه هه ، کجاست نشان بده ، میخواهم
یکبار اورا ببینم تا معلوم شود . که از عقل
و خرد که بیگانه میگردد - من ویا آن ماعروی
زیبای تو ؟
- خوبست پس اورا ببین !
آنوب چتر بسته ای را از بغل کشیده به
باز کردن شروع میکند و از بین آن میناتور
(رقص کامدی) را بیرون کشیده به موند نشان
میدهد .
تمام گسائیکه آنجا نشسته اند از جا
جبهه برای دیدن میناتور به جنب و جوش
میافتند .
موند احساس میکند که چشمها تشرخیری
میکند . بادستان خود چشمانش را مینندوباز
میگشاید و بر روی تصویر خیره میماند . پس
از لحظه ای تا ابد دورانی در سراج احساس میکند
و با صدای گرفته میسرود :
- او در کجا ست ؟ و نامش چیست ؟
(باقی دارد)

موند چشمک زنان پسوی او تبسم میکند و
تنبورش را بدست گرفته آهنگی دلنشین مینوازد
و همراه با آن قصیده سیدای نفسی را در وصف
تنور مشتعل و نان گرم زمزمه میکند .
از هر طرف صدای تحسین بلند میشود .
موند آخرین بیت شعر را میسراید :
- ای ساقی هیربان می در قدحم ریز
واژ تشویش زندگیم رهایی بخش !
گسائیکه در جایگاه نشسته اند دوستانه
میخندند . ساقی پیاله پر نقش و نگار را مال
از می به موند تقدیم میکند . موند بعد از آنکه
جرعه ای چند مینوشد آنرا به درویش سر
گرانی که رو برویش نشسته است تعارف
میفایند .
- درویش بنوش تا بغیر دلت را بشوید !
درویش با عطش تمام پیاله را لایحه سر
میکشد .
او نقاش مسافر - آتوب چتر است . ریش
آلبو و رسیده - چهره سوخته از آفتاب و
لباسهای کهنه خاک آلوده نشان میدهد که
از راهی پس دور و دراز می آید .
درویش پیاله را باز میگرداند و اینطو رلب
بسخن میگوید :
- شعری که در (عشق) نان سرودی خیلی
جالب و خوشایند بود . حالا خواهش میکنم
تا در بساط عشق واقعی - عشق بسا د
- رای .
موند میخندد :
- عشق یار ! نه ، درباره آن نخواستم
سرود .
درویش آهی میکشد .
- درجهان چنان یک ماعروبی وجود دارد که
جمالش در دیدن از نخست حیات و در دیدار دوم

گسائی میخواست زدن به عرقه ظهور بیاورد
متوجه میشود که تمام مواد اساسی کار آمدن در
ایجان مرد بکار برده است - لذا در اندیشه فرو
میرود و سر انجام پس از فکر دورود داز
انعطاف پذیری نیشکر و نفا ست گل - اشک
چشم ابرو بی فراری شمال ، کم ، جرتی خرگوش
و غرور طایوس شیرینی عسل و خشم ببر ، شراره
و سردی برف زیرکی درنا و صداقت مر غابی
و حسی - ر شاتر کبک و سرود کبوتر را
بهم میآمیزد - و از مجموع آنها زدن را میافرید
فرمانرو از جابر میخیزد .
- سخن حق است و چشم به کامدی دوخته دوام
میدهد سخنان چون نشت بر چان می نشیند
بهر حال باکی ندارد اگر دلت میخواهد آبی باشد
تصویرش با چوری آبی کشیده شود .
بعد از آنکه کامدی چند جالبه در بر میدارد آهسته
توقف میکند و با طالع نقاش میسراند .
- فرار از اینجارا در تصویر خود هم راه مده !
حتی اگر در اعماق اقیانوسها سدر شکم ماهیان
هم پنا عنده شوی از چنگ مایرون نخوی
رفت - و از درخارج میشود .
کامدی در حالیکه آتوب چتر را رهنمایی میکند
میگوید .
- بامن بیاتاجوری آبی خود را برایت نشان دهم
کامدی بجلو حرکت کرده آتوب چتر را از عقب
خود میگرداند .
نوازنده گان نگران به کامدی و نقاش جابجا میمانند
کامدی نقاش را از تنگه ای با خود میبرد و با
زهر خند حرف میزند :
- فقط آدم دیوانه میتواند از کشیده شدن
چشمانش توسط امیر میروزی باشد .
آتوب چتر با تبسمی صمیمانه با سخ
میدهد :
- عجیب است اینکه انار خام را من بخورم اما
دندان تو از دست بپزد . مگر نشنیده ای که
گفته اند :
اگر ... روز را گوید شب است این
باید گفت : اینک ماه و پر و ی
کامدی جابجا ایستاده میشود :
- پس چنین است ! بهر حال بگذار برنگ
سرخ باقی بماند و تصویر را بدست او میدهد
پناغ داخل شده این انگشت را به دیوانه
ترا ازین جا بیرون میکشد حالا برو ! دروازه
عقبی را میگرداند .
آتوب با چتر بار آبی میسرود .
- آیا باز گشتم لازم است ؟
کامدی با متانت جواب میدهد :
- هرگاه علاقه داشته باشی چشمان خود را
بادرهای گرانها عوض کنی - حتما بر خواهی
گشت .
- از احساسات سیاست دارم - آتوب چتر ایتر
میگوید و از آنجا خارج میگردد کامدی پس از
آنکه صمیمانه اورا بدرود میگوید ، دروازه را
مینندد و لمحه ای در سکوت فرو میرود و سپس
نزد نوازنده گان آمده دستور میدهد :
- بنوازید !
آواز ساز دوتالار می پیچد و کامدی با شور
و هیجان به رقصیدن آغاز میکند صحنه جدیدی
از کتاب کوهن گشوده میشود و وی صحنه این
سطور نمایان میگردد .
...
همچنان مطربی موند نامی
سرخوش نشسته طرب جا می
داشت در عالم ستودا دگر
کوس البا ل اشتیبار هنر
علم موسیقی اش به اوج کمال
بدر سازش تپی زلفش هلال
...
جایگاه ای بنظر میرسد . موند روی فرش
نشسته است . او بر ناور زیبا ست .
لاله ای سر خراک و تازه در گوشه کلا هش
میدرخشید .
اشخاص گوناگونی دور هم گرد آمده اند .
ساقی از مشک می در قدح میریزد در یک
سمت جایگاه در تنو ری داغ که نزدیک تخته
بلندی قرار دارد نان میزند . نانوا قرص
نان گرمی را از تنو کشیده روی تخته میپزد .
رسم کامدی : اثر رسام : پ . وارتکن

آواز دا یره طنین انداز میگردد ولی
میناتور همانطور ساکت و بی حرکت است
چون بدقت متنگریم احساس می کنیم کم کم
به حجم آن افزوده میشود ... ناگهان کامدی
برقصیدن آغاز میکند .
او با لباسهای رنگارنگ موجود در زیورات
نفس گرانهای خود چون شعله آتش بیج
و تاب می خورد .
صدای دایره اوج میگیرد و ناگهان
انگشتان ظریف نقاش چهره دستی که آخرین
خطوط تصویر شکفت انگیزی را روی تابلو
رسم میکنند در برابر چشمان مایه دار میگردد .
در یک اتاق نسبتا کوچک سرای ، نقاش
معروف "آتوب چتر" مشغول رسم کردن تابلوی
"رقص کامدی" دیده میشود .
نوازندگان با "وینا" ، "بلوری" و دیگر
آلات موسیقی بنواختن آغاز می کنند و صدای
دایره در ماحول می پیچد . کامدی در حالیکه
رقص معروف مردم هند را در حضور فرمانروای
هند اجرا میکند در برابر دیدگان ماجلوه
گر میشود . رقص بغایت روح انگیز و دلنشین
است و چنان با مهارت و استادی اجرا میشود
که نمیتوان از عهده وصفش بدر آمد .
انگشتان آتوب چتر بعد از آنکه برای آخرین
بار روی تابلو مینود ، مویک نقاشی را بر
زمین میگذارد . یکجا با توقف صدای موسیقی
کامدی نیز از رقص باز میایستد ، فرمانروای هند
که بدقت سوی میناتور چشم دوخته است به
نقاش میگرد :
- بهتر و استعدادت هزار آفرین !
آتوب چتر با زمین پوسی تعظیم میکند . اما
او به سخنان خویش ادامه میدهد :
- دستور میدهم تا همین امروز چشمان او
را از کاسه بیرون بکشند ، تا نتواند بار دیگر
این تصویر را بکشد . اساسا ازین کار هیچگونه
ضروری نخواهد دید چه بجای آن ، دو گوهر
گرانها از خزانه خویش خواهیم گذاشت
ورو به آتوب چتر نموده ادامه میدهد ، ترادر
گو چه نمی افکنیم ، در قصر ، در همینجا
نگاهت میداریم ، تا می توانی خواهی خورد
و خواهی نوشید .
توریکه در چشمان آتوب چتر میدرخشد ،
ناگهان خا موش میشود و بلا درنگ زانویه
زمین زده تعظیم گنان میگوید :
- ای توانای صولت دستگاه وای ، زینت
بخش اریکه فرمانروایی ! از لطف شما بغایت
ممنونم .
صدای کامدی که حاکی از ناراضایتی او است
بگوش میرسد :
- چوری من سرخ بود ، اما نقاش آنرا
برنگ زرد کشیده است .
فرمانروا به میناتور خیره میشود :
- واقعا چوری اوسرخ است اما تو چرا
برنگ زردش رسم کردی ؟ نقاش سر فرو
می افکند :
- عالم پناها ! رنگ زرد کاملا تمام شده بود
علاوه برین پیراهن کامدی دارای رنگ زعفرانی
موجود است . عالم پناها رنگ سرخ با این
رنگ خیلی خوب هماهنگی دارد .
کامدی اعتراض گنان میگوید :
- هرگاه چوری سرخ مورد علاقه ام میبود خودم
آنرا بدست میگردم ، ولی من که چوری زرد
بدست دارم حالا باید چوری زرد را رسم کند .
فرمانروا به امیریک چشم دقیق میشود :
بر رنگ سازان بگو تا رنگ زرد حاضر کنند .
امیرخارج میشود و اوسنخان خود ادامه میدهد
حالا رنگ حاضر میکنند نقاش برای توجوری
زرد رسم خواهد کرد .
گوش کشید ، او چوری زرد را برنگ سرخ
رسم کرده اما حالا میتواند آنرا برنگ آبی
بکشد مخصوصا که رنگ آبی با پیراهن من خیلی
تناسب دارد . چه فرق میکند هر زورنگ برای
من یگان است . من میروم چوری آبی خود را
بیاورم - آتوب چتر تبسم گنان سوی فرمانروای
هند میگرد :
- عالم پناها ! دانشمندان گفته اند هنگامیکه
شماره ۵۱



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

نکاتی درباره منسوبات و نظرات کواکب

دو سیاره باهم مقارنه دارند مثلاً اگر زهره در درجه ۲۷ حوت باشد و مشتری نیز در همان درجه از حوت داخل شود این حالت را مقارنه زهره و مشتری می نامند .

مقابله :

هرگاه دو سیاره به اندازه ۱۸۰ درجه از یکدیگر فاصله داشته باشند یعنی یکی در یک برج و دیگری در برجی که نسبت به آن برج هفتم محسوب میشود ، قرار داشته باشند ، این حالت مقابله نامیده میشود ، مثلاً اگر مریخ در پانزده همین درجه سنبله و قمر در پانزده همین درجه حوت قرار داشته باشد ، مقابله قمر و مریخ واقع شده است .

تثلیث :

اگر یک سیاره در درجه معینی از یک برج باشد و سیاره دیگر در همان درجه از برجی که با آن برج ۱۲۰ درجه (یا ثلث ۳۶۰ درجه فلك) فاصله داشته باشد ، واقع شود ، این حالت تثلیث خوانده میشود . مثلاً اگر ماه در درجه بیست و یکم اسد باشد و زحل در درجه بیست و یکم قوس یا در درجه بیست و یکم حمل قرار داشته باشد بین آنها تثلیث واقع میشود .

تربیع :

در صورتیکه یک سیاره در برجی که ۹۰ درجه (یا ربع در جات فلك) با آن برجی که سیاره دیگر در آنست فاصله داشته باشد بین آن دو سیاره نظر تربیع واقع میگردد مثلاً اگر عطارد در درجه بیستم ثور و زحل در درجه بیستم اسد یا در درجه بیستم دلو باشد تربیع عطارد و زحل دست .

تسدیس :

اگر دو سیاره از یکدیگر باندازه شصت درجه یا سدس در جات فلك فاصله داشته باشند ، بین آنها حالت تسدیس واقع میشود مثلاً اگر مشتری در درجه هشتم جوزا و مریخ در درجه هشتم اسد یا در درجه هشتم حمل باشد تسدیس مشتری و مریخ است .

و شرف و عبوط و دیگر خصوصیات سیارگان بحث شده است اما منسوبات آنها بعقیده اهل تنجیم از این قرار است :

قمر ، ستاره نمایندگان و سفیران و قاصدان و مسافران است ، ضمناً احکام مربوط به بیگانگان نیز از آن استنباط میشود ، عطارد ، ستاره نویسندگان و محاسبان و دیوانیان و دانشمندان است ، زهره ستاره زنان و خوانندگان و نوایندگان و شاعران و هنرمندان است ، آفتاب ستاره فرمانروایان است ، مریخ ستاره لشکریان و جنگجویان است مشتری ستاره قاضیان و اشخاص روحانی و مالداران عالی رتبه است و زحل ستاره پیر مردان و زارعان و مالداران و روسای فامیله میباشند

اتصالات کواکب :

منجمان احکامی برای اتصالات کواکب ، اهمیت بسیار قایل شده اند ، مقصود از اتصال ، حالت های مخصوصی است که بین دو سیاره اتفاق می افتد ، گاهی رو بروی یکدیگر واقع میشوند ، گاهی در یک برج اجتماع می نمایند و زمانی بفاصله معینی از یکدیگر دورند این حالت هارا ، نظر نیز میخوانند نظرات کواکب از این قرار است :

مقارنه :

اگر دو سیاره هر دو در یک درجه از یک برج واقع شوند ، میگویند آن

مربوط به املاک و نیز احکام مربوط به پایان کارها را از این خانه استخراج مینمایند . خانه پنجم به احکام مربوط به شادمانی و عیش و خیر خوش و سو قات متعلق است ، خانه ششم به خدمتکاران و حیواناتی که متعلق به شخص مورد نظر میباشد تعلق دارد ، حکم بیماری و رنج نیز از این خانه دریافت میشود ، خانه هفتم (و تد غارب) به همسر و شرک تعلق دارد خانه هشتم مخصوص احکام مرگ و میراث و بیم و هراس میباشد ، احکام مربوط به مسافرت های طولانی و نیز آنچه مربوط به علم است ، از خانه نهم استخراج میشود خانه دهم (و تد السماء) به کارهای دیوانی مربوط است ، احکام مربوط به ما در رانین از این خانه دریافت مینمایند . از خانه یازدهم احکام مربوط به خوشبختی و امید و آرزو را استنباط میکنند ، ضمناً را جمع به دو ستان شخص ، علاوه بر آنچه از خانه دوم فهمیده میشود ، از این خانه هم معلوماتی دریافت میکنند خانه دوازدهم به احکام مربوط به بدبختی تعلق دارد ، ضمناً احکام متعلق به دشمنان و همچنان احکام مربوط به چهار پایان بزرگ از این خانه استنباط میشود .

منسوبات کواکب :

درباره عقاید منجمان راجع به کواکب سیعه (سیارات) در شماره های پیش مطالب زیادی از جمله در باره سعادت و نحس و طبیعت

در شماره گذشته نمونه ای از زایچه طالع تقدیم شد و ضمناً برای دریافت مفهوم رمز ها و اشارات داخل زایچه توضیحاتی داده شد و قرار بود که در این شماره راجع به منسوبات خانه ها و نظرات و احکام سیارات و بروج مطالبی بیان شود و اینک تاجایی که رعایت اختصار اجازه میدهد ، معلوماتی درین باره تقدیم میشود :

منسوبات خانه ها :

بطوریکه در زایچه دیده شد ، خانه ای که بنام و تد طالع شناخته شده و خانه اول زایچه محسوب میشود به برجی که طالع بود اختصاص یافته است و برجی که بعد از آن طلوع میکند ، به خانه دوم و بالاخره برج ماقبل طالع در خانه دوازدهم قرار داده میشود .

خانه اول یا خانه طالع را منجمان احکامی به عمر و زندگی و تن و جان کسی که زایچه را برایش میکشند منسوب میکنند و همچنین احکام مربوط به شروع کارها را از همین خانه طالع استنباط مینمایند . خانه دوم به کار و کسب و اداری تعلق دارد و احکام مربوط به دوستان و رفقای شخص نیز از همان خانه دریافت میگردد . خانه سوم متعلق است به برادران و خواهران ضمناً احکام مربوط به تحویل ازجایی به جای دیگر از این خانه استنباط میکنند . خانه چهارم (خانه و تد الارض) به پدر و اجداد تعلق دارد ، مطالب

احتراق:

مقارنه هر يك از سیارات را با آفتاب، بجای مقارنه. احتراق می خوانند، مثلا اگر آفتاب و مریخ هر دودر يك درجه از برج معینی باشند نمیگویند: مقارنه آفتاب و مریخ، بلکه میگویند احتراق مریخ و از این کلمه احتراق فهمیده میشود که سیاره ای که با مریخ در آن برج قرار دارد، آفتاب است اما مقارنه آفتاب و ماه را اجتماع نیرین میگویند.

احکام اتصالات:

منجمان احکامی برای هر يك از انواع نظرات کواکب، حکمی قایل شده اند. نظر تثلیث و تسد یس دو سیاره را نظر دوستی میدانند و نظر مقابله و تربیع را نظر دشمنی می پندارند اما مقارنه را در صور تیکه با ستاره سعد باشد نیک و اگر با ستاره نحس باشد، نیک می دانند و اگر مقارنه با آفتاب باشد «احتراق» آنرا در کمال نحو ست میدانند نظر دوستی دو ستاره سعد «مانند» مشتری و زهره را بسیار خوب و نظر دوستی دو ستاره نحس «مانند» زحل و مریخ را اندکی بد میدانند و نظر دشمنی دو ستاره سعد را دشمنی کامل و نظر تربیع نیمه دشمنی اندکی بد و نظر دشمنی دو ستاره نحس را بسیار بد میدانند اما نظر دوستی يك ستاره نحس به يك ستاره سعد اندکی خوب است و نظر دشمنی يك ستاره نحس به يك ستاره سعد اندکی بد است و نظر دوستی آفتاب یا ماه با یکدیگر یا با ستارگان دیگر بسیار خوب است و نظر دشمنی آنها بایکدیگر یا با ستارگان دیگر بسیار بد است و نا گفته نماند که نظر های دوستی و دشمنی هم عموما يك سان نیست بلکه نظر تثلیث دوستی کامل و نظر تسد یس نیمه دوستی است و بهمین قیاس نظر مقابله است و بنا براین سعد و نحس بودن اتصالات به تناسب کامل بودن یا نیمه بودن دوستی یا دشمنی فرق می کند.

شماره ۵۱

حیز ستارگان

قبلا گفته بودیم که منجمان احکامی برج حمل را روزی «نهاری» برج ثور را شب «لیلی» میدانند و بهمین ترتیب جوزا، اسد، میزان، قوس و دلو را روزی و سرطان، سنبله، عقرب، جدی و حوت را شبی می پندارند، اکنون باید دانست که به عقیده آنها بودن ستاره روزی به هنگام روز در وتد السما و بودن ستاره شبیه به هنگام شب در وتد السماء از لحاظ زایجه، بسیار نیک است و این حالت را بودن ستاره در حیز خودش می دانند، بعضی از منجمان احکامی این حکم را توسعه داده تنها به وتد السماء منحصر نمیدانند بلکه مطلق بودن ستارگان روزی را در روز در آسمان و ستارگان شبی را در شب در آسمان به بودن آن ستاره در حیز خودش تعبیر میکنند و نیک میدانند، بطور مثال اکنون که از سال شمسی برج حوت است و هنگام طلوع آفتاب، ستاره حوت طالع میشود، طبعا بدنبال آن در روز برجهای حمل، ثور، جوزا، سرطان و اسد نیز طلوع میکنند پس بودن برجهای حمل و جوزا و اسد که روزی میباشند هنگام روز در آسمان، حتمی است و این سه برج اخیر الذکر را در خیر آنها میدانند

و دلیل قوت آنها می شمارند. حیز بفتح اول و کسر و تشدید دو م خوانده شود.

فرج و ترح:

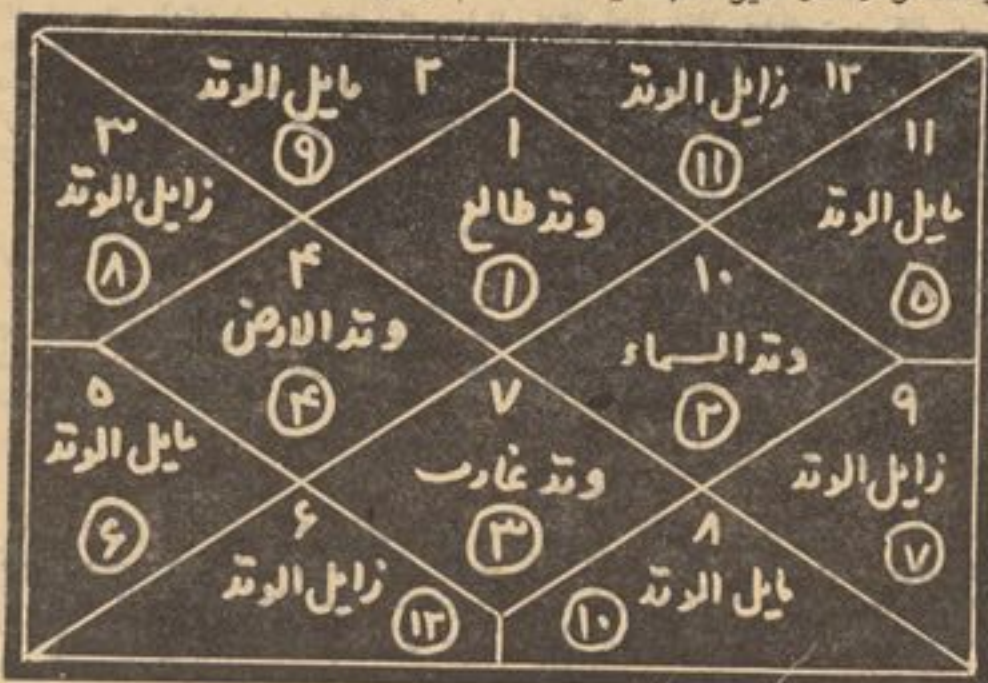
استخراج حکم از زایجه منحصر به آنچه تا کنون یاد شد نیست بلکه موضوعات دیگری را هم در نظر میگیرند که از آنجمله فرج و ترح سیارات است.

مقصود از فرج خوشحالی و از ترح بد حالی سیاره است، منجمان احکامی عقیده دارند که سیارات هفتگانه در بعضی از خانه ها «خانه های زایجه» نحو شحال و در برخی از خانه های مایل الوتد خانه هایی فرج و ترح بدین قرار است.

قمر در خانه سوم، عطارد در خانه اول، زهره در خانه پنجم، آفتاب در خانه نهم، مریخ در خانه ششم، مشتری در خانه یازدهم و زحل در خانه دوازدهم فرج دارند.

و قمر در خانه نهم عطارد در خانه هفتم، زهره در خانه یازدهم، آفتاب در خانه سوم، مریخ در خانه دوازدهم مشتری در خانه پنجم و زحل در خانه ششم ترح دارند و بد حالند.

پس اگر در زایجه دیدیم که قمر در خانه سوم آمده است، بمعقیده اهل تنجیم فرج دارد و اگر مثلا مریخ در خانه دوازدهم باشد ترح دارد و این فرج و ترح را در استخراج حکم موثر میدانند.



درین جدول که معمولا بر ای کشیدن زایجه بکار میرود خانه های مایل و زایل نشان داده شده است. اعداد خارج از دایره، ترتیب طبیعی خانه ها را نشان میدهد و از اعدادی که بین دایره آمده است درجه قوت خانه ها را مطابق عقیده منجمان احکامی به ترتیب می توان یافت. بشماره اول آن در کمال قوت و شماره دوازده آن یعنی خانه ششم به ترتیب طبیعی در نهایت ضعف است.

مایل و زایل:

موضوع دیگری که باز هم مربوط به زایجه است، خانه های مایل الوتد و زایل الوتد است مقصود از خانه های مایل الوتد خانه هایی است که پلافا صله بعد از خانه های اوتاد چهار گانه می آید و منظور از خانه زایل الوتد، خانه هایی است که بعد از خانه های مایل الوتد می آید.

واهل تنجیم یا در نظر گرفتن منسوبیات و احکام ستارگان که در خانه های مایل الوتد و زایل الوتد آمده است و قوت وضعی که برای هر خانه قایل شده اند در استخراج احکام علاوه بر آنچه پیشتر گفته شد اظهار نظر میکنند.

قوت خانه ها را به ترتیب زایل تعیین کرده اند:

خانه های اول و دوم و هفتم و چهارم به ترتیب از دیگر خانه ها قوی ترند.

خانه های یازدهم پنجم و نهم و سوم به ترتیب بعد از چهار خانه ای که پیشتر ذکر شد از دیگر خانه ها قوی تراند.

خانه های دوم و هشتم به ترتیب از خانه هایی که یاد شد ضعیف ترند و خانه های دوازدهم و ششم را از همه ضعیف تر میدانند و بعضی از منجمان اصلا این دو خانه اخیر الذکر را از طالع ساقط میدانند و بطور کلی میگویند بودن ستاره در خانه های قوی تر نشان میدهد که تاثیر آن ستاره زیاد تر است و در خانه های ضعیف تر کمتر و در خانه دوازدهم و ششم بی اثر می باشد.

مذکر و مؤنث:

قبلا گفته شده بود که برجهای روزی را مذکر و برجهای شبی را مؤنث میدانند، حالا باید دانست که خانه های طاق زایجه را مذکر و خانه های جفت را مؤنث میدانند و بودن ستاره مذکر را در خانه مذکر و ستاره مؤنث در خانه مؤنث دلیل قوت ستاره می پندارند و اگر عکس این حالت باشد آنرا دلیل ضعف ستاره می شمارند و این قوت یا ضعف را در استخراج احکام موثر میدانند.

بدتر از مرگ

از اینجا با ماهراه شوید

ترجمه : دکتر شهسوار

صدای زنگ تیلیفون بلند شد. سلینا

آمرانه فرمان داد:
-گوشی را بر دار میخوام منتهی بمکالمات

شما گوش بدهم.
هرزوب گوشی را برداشت و شروع به صحبت کرد. آنسوی تیلیفون از مطبخ حرف میزد و میگفت: من شریف داود راجا یسی فرستادم تا نیم ساعت دیگر بر میگردم. مرد عرب افزود: گوش کن من چند لحظه با دختر اسیر کار دارم. و بعد نگاهی به تپانچه افکند و بعد سر برگردانید و ادامه داد: کار مهمی است و میخوام دگر باره اخلال نکنی.

گوشی را روی تیلیفون گذاشت و بسوی دختر نگاه کرد. سلینا تبسمی بر لب داشت. مرد عرب گفت: بتو کمک خواهم کرد آیا بعدا بدرت ازمن حمایت خواهد کرد؟

-تو در گها نیکی را فراموش نمیکند.
-پس باید روی بام بر آئیم زیرا تمام درها

بشدت محافظت میشود و هیچ کس از نظرسر محافظین پنهان نمی ماند. بهترین راه فرار از راه بام است.

سلینا قبول کرد. شریف پیش و او از دنبال حرکت درآمدند و از زیننه ها با لا رفتند و اینجا باتاق کو چکی زیر آهن پوش داخل گردیدند. این اتاق مخصوص دستگاه بسیم بود. شریف شیشه سقف آنرا جدا کرد و بعد موقعیکه نیم تنه خود را از آن گذراند، سلینا داد زد: هما اینجا باش. شریف تو قف کرد. سلینا یک چوکی را روی میز قرار داده گفت: اکنون بالاشو آماده نیفت. پشت بطرف سوراخ به ایست و به آواز بلند آغوش که من بشنوم بشنودن اعدان آغاز کن.

هنوز شریف تپانچ نشهده بود که از پشت سر شرفه یی شنید و وقتی بر سر گشت و دید دختر روی بام بود و تپانچه را هنوز هم در دست داشت. شریف دوباره پیشا پیش سلینا به حرکت درآمد. چند لحظه بعد شریف در جای خود نشسته سیگاری آتش زد و گفت:

-هرچه باشد تا تاریک شدن هوا باید صبر کنیم بعد میتوانی فرار کنی.

-بگو میتوانم فرار کنیم.
همینکه هوا تاریک شد هر دو راست شدند. در یکی از زوایای تعمیر یک زینته اطفال وجود داشت. سلینا بدون اینکه یک لحظه تپانچه را از دست دور کند دنبال او رفت هر دو پایش شدند. وقتی بطبقه اول رسیدند شریف بایک خیز خود را به آنسوی فاصله رساند و سلینا روی نردبان تنها ماند. شریف گفت: میتوانم بشما کمک کنم، پرنسس عزیز؟

-خیر.
سپس دوباره راجا را بالارفته بعد جست زد و پهلوی شریف در آنسوی خیلا گاه قرار گرفت و شریف حیرت زده او را می نگریست. شریف سعی کرد یکی از تپانچه های مجاور را باز کند اما دید قفل است لاجرم به سلینا گفت که با تپانچه اش شیشه پنجره را بشکند. در عین حال لایتر خود را روشن کرد. سلینا بادسته تپانچه بشیشه زد. شیشه

پارچه پارچه شده فرو ریخت و صدای خفیف شکستن آن يك لحظه هر دو را تکان داد. شریف فوراً از خیالی شیشه شکسته دست پیش برد و پنجره را کشود. از داخل یک اتاق تقریباً متروک گذشته بیرون آمدند. آنجا یک اسانسور موجود بود. شریف در اول این راکه اسانسور چه کاری انجام میدهد به سلینا توضیح کرد بعد او را اسوار اسانسور کرد و به طبقه تحتانی فرود آمدند. شریف در بزرگ حیاط را کشود. آلو قف هر دو در خیابان بودند و شریف در بزرگ را دوباره بسته بود.

لندن پیش روی شان گسترده بود و از جمعیت جوش می خورد. چراغهای خیره کننده آتو موپلهایی که در رفت و آمد بودند، آتو بوسهای بزرگ شهری همه برای سلینا چیز جالب و حیرت آوری بود. سلینا هنوز دستش روی قنداق تپانچه که از یک دوجیبش قرار داشت، محکم بود. شریف آهسته بآهسته اوتماس گرفته گفت:

-سجده کنیم پرنسس من!
-کجا برویم؟ اینجا مارا تعقیب خواهند کرد.

شریف از بازوی او گرفته، در حالیکه چشمان سلینا از ترس و حیرت پیش از حد طبیعی گشاده مانده بود او را به یک استگاه مترو وارد کرد.

آنجا در نظر سلینا مثل یک بیابان جلوه کرد. با مردمی که به سرعت در رفت و آمد بودند و ترنهاییکه مانند غول بیابان غرش گنا ن برق آسا می رسیدند و میرفتند. زینه های اتوماتیک دوار که پراز انسانهای عجول بود و بی وقفه گروهی را پایین و گروهی را بالا می برد، در نظر سلینا بیش از حد تصور شگفتی آورده بود. همچنان ایستادش در برابر یکی از درهاییکه خود باز بسته می شد، تماس دست شریف بزرگ بازویش و راندن او به داخل یکی از ازین غولها، بعد چراغهای رنگارنگ، استگاههای مختلف و اعلامات گو ناگون که

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکوس میلیونر یونانی و همسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریقن آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

تقریباً نیم ساعت طول کشید، همه و همه برای او مثل حوادثی جلوه میکرد که در رویا های خودش میدید و کثیراً غیر قابل قبول بود. بعد وارد گر وارد یک خیابان سطح زمین شدند. بعد از نیم ساعت سفر در مترو وقتی بجاده برآمدند، یک لحظه سلینا فکر کرد که گویی صبح شده است و لی ترا فیک سنگین خیابانی اینبار خیلی بیشتر از نخستین مرتبه به نظرش وحشت آور آمد.

شریف یک تاکسی صدا زد. هر دو سوار شدند. باز هم مدتی ازین خیابان بغیابان دیگر دور زدند تا موقعی که بسوی مخصوص آب تایمز بدماغ اورسید.

پایده شده به یکی از عماراتی که چندان جالب توجه نبود، داخل شدند. یک کتفر مستخدم چینی آنرا بیکی از اتاقها هدایت کرد. این اتاق یک بستر یک چوکی، یک میز و یک حوله بسیار نازک را در نظر اول ارائه میکرد و گویا روزانه اش ه پوند بود. شریف فوراً پول را تاذیه کرد و گفت:

-برای شما اینجا جای مطمئنی است. چنانچه به شترهای خود امانت نمی گذارید دلیل آنکه اینقدر قیمت اتاق بلند است، در همین امنیت کامل آن است. سه روزه گویا را دادم و برای خودم فقط پنج پوند دیگر باقی مانده است.

آیا نزد شما پول کافی موجود است پرنسس من؟

سلینا دست بجیب پتلون خود برده یک دانه طلای بزرگ که برق میزد بیرون آورد و روی میز گذاشت. سپس در حالیکه به برداشتن پول اشاره میکرد خطاب به شریف گفت:

-ببین خیلی کمک کردی، برای چه؟
-اولاً از شما خیلی می ترسم. بعد هم شما را قابل تقدیر میدانم. و انتهای در پنجه پایی شبیل نیز هست و اگر بخواهد میتواند مرا بقتل برساند مگر چون از او خوشم نمی آید، این خدمت را بشما انجام دادم.

سلینا نگاهی به او افکند و فرمان داد:

-درست ادامه بده.
-شریف ادامه داد:

-تمام مصروفیت مرا کار کردن برای زاربت تشکیل میدهد. ولی ازین موضوع گویا است هیچ خوشم نمی آید. اگر شبیل بخواهد آنرا در مورد غیر تجارتی و صلح آمیز باگرمی معامله کند، ازین کار جلوگیری خواهم کرد. البته اگر موفق شده بتوانم اونیز این را میداند. حال شما بگوئید پرنسس عزیز، من چه باید بکنم؟

-بدرم بشما کمک خواهد کرد.
-من از بدرت آنهم هیچ خوشم نمی آید از شما هم ولی تنها چیزی که مرا باین کمک تشویق کرد، شجاعت شما بسود که

گفتم.

-درین صورت جای دیگری برو و در آنجا هر چیز را از نو شروع کن.
این دفعه دست سلینا بایک گشت از آن پولها از جیبش بیرون آمد و در حالیکه آنها را بطرف شریف پیش میکرد، گفت:

-بتو فقط پول داده میتوانم. فرار مرا بسبیل کردی و این مبلغ برای جیره این خدمت تست. را سستی تو باید شبیل را می کشی.

-نه این قدرت را ندارم.
-اگر میتوانستی این برای تو خیلی بهتر می بود. در حال برای فعلاً خیلی از تو ممنونم. اگر دریافتن مردی بنام گریج بامن معاونت کنی

لومیس انگشت روی زنگ در نهاده منتظر باقی ماند. ده ثانیه، پانزده ثانیه گذشت. کم کم عصبانی می شد. در ثانیه بیست و پنجم وقتی صدای گریج بگوش رسید که بلی می گفت:

بمجرد باز شدن در لومیس به غرش در آمد که چرا در را زودتر باز نکرد؟ و لی همینکه سر برداشت گریج را بالای سر خود دید در حالیکه تپانچه اش نیز در دست او بود و در عین حال به سوی اتاق خواب می تگریست. لومیس پرسید: مگر رفیق هم داری که آنجا پنهان کرده یی؟

-آه، بلی، راجع به بعضی امور صحبت میکردیم. میتوانم بتو یک چوکی تعارف کنم؟

-آیا بیا بسوی آنجا است؟
گریج سر خود را علامت مثبت جنبانیده بسوی اتاق خواب رفت. چند کلمه به سرگوشی صحبت کرد بعد بیرون آمده و درپ اتاق خواب را از بیرون قفل کرد و خطاب به لومیس گفت: ترانه بیند بهتر است در غیر آن اعضا بش بهم می خورد.

لومیس از میان دانه های بهم فشرده اش کنری پراند بعد بطرف بزرگترین کوچه اتاق گریج حرکت کرد، خرخر کتان روی آن قرار گرفت:

ساکر به کدام نتیجه رسیدی باین نمره
تیلیفون کن تا من آگاه شوم .
کاندیش نگاهی به کاغذ افکنده اعداد
و بازحمت خواند و بعد در حالیکه آنرا
می سوخت ، گفت :

من قایق خوبی دارم که گاه گاه با آن
بماهیگیری میروم . بعد بسوی لو میسرنگریسته
افزود : اگر بجیزی ضرورت داشتید بمن
مراجعه کنید . البته اندکی گران تمام میشود
ولی جنس من همیشه عالی است .

لومیس درحالیکه به بونول بدون لیل (دم)
نگاه میکرد ، دودل او را حق بجانب دانست
و بعد از اوتشگر کرد . کریج گفت :

ساکتون وقت رفتن است .
لومیس درحالیکه هنوز از جای خود تکان
نخورده بود ، خطاب به کاندیش گفت :
- البته این کار باید سری بماند .

- ماباجان ، خیلی کارها انجام داده ایم
و همه آنها سری بود .

فصل بیستم

باید پول بدست می آوردند . شریف از
روی ذهنایی تیلیفون خواست آدرس کریج
را پیدا کند . به تمام کسانی که در رهنما باین
نام بودند تیلیفون کشید . تقریباً نیمه شب
شده بود ولی از مکالمات شریف که بزبان
عربی صورت میگرفت هنوز حا صلی بدست
نیامده بود خواستند بیولیس مراجعه کنند ولی
باید آوردن زاروب سلیماندار و حشمت شد .
بعد ناگزیر بغواب رفتند تا صبح موضوع
را دنبال کنند . فردا صبح زود شریف بیرون
رفت تا اطلاعی را خرد کند .

از آنطرف شبیل بعد جستجوی اسباب و
اثاث سلیمان ، دید که گردن بند دران میمان
نیست . بعد به ایستگاه میرورفته تحقیقاتی
بعمل آورد . تکت فروش کم و بیش آنها را
بخطری می آورد و به او گفت که آنها برای
ایستگاه واپتکت تکت گرفته بودند . از آنجبهت
شبیل تمام ماموران خود را موظف ساخت
تا آن محدوده را وچوب بوجیب تفیش کنند .
یکی ازین ماموران شریف را موقعیکه از یک
مغازه خارج می شد ، دید و بلا معلقسی به او
حمله کرد و شریف ناچار بزود خورد با او شد
تا فرصتی برای فرار پیدا کند . و لی گرو می
از نابراین که تاکنون زد و خورد دو مرد عرب
را ندیده بودند ، به این جدال علاقه گرفته
گورد آنها جمع شدند . شریف قوی بود ولی
طرف مقابلش خیلی قویتر از او معلوم می شد .
بایک پنجه بو کسی شریف را روی زمین
انداخت و چندین ضربه دیگر نیز پیهم بر او
وارد کرد و وقتی دید شریف دیگر ر فقی
ندارد ، بی آنکه اعتنایی به تما شائیان بکند ،
پا برافرا گذاشت . البته کسی برای جلوگیری
از فرار او هم اقدامی نکرد و شریف هم که یکی
از قهرمان های شکسته اش بقلب او فروخته
بود ، دیگر جان به تن نداشت .

از جانب دیگر کسریج نشسته
خصوصیات چهره و انداز قد و رنگ سلیمان
را شرح میداد و یکتا رسام پلیس مشغول
تصویر خیالی او بود .

چند طرح بوجود آمد ولی هیچکدام هنوز
شیاهت کامل رانمی رساند . هرچار نفعی
میربختند : لو میس ، کریج ، گارپرسون
و رسام .

کریج از نو شروع کرد و بر خود فشار آورد
تا خصوصیات شجاعانه ، زیبایی و حقیقت
پسندی دختر را فراموش نکند . فقط خیالی از
پرو لیل او بدست رسام بدهد . رسام هم
خیلی به دقت مشغول شد و در هشتاد و
هفتمین طرح چهره سلیمان را بطور کامل
و نظیر عکس او بیدان آورد . لو میس تحسین
کنان گفت :

دیگر فرود آمدند و وارد محلی که به آتلیه
شیاهت داشت گر دیدند لومیس از دیدن
انواع و اقسام ابزار چوب کاری و قایق سازی
و استادان ماهری روی هر یک کار میکردند
فوق العاده خط بر در آخر کار گاه نزدیک
محلی که بطرف دریا راه داشت
یک صفحه شیشه یی نیز دیده
می شد و در داخل آن صفحه ویرترین ما نند
مردی نشسته بود که لباس آبی و کلاه
شیکه قدیمی درپوش داشت . این مرد و قتی
بلند می شد قامت بلند و درشتی استخوان
ساخته مان بدنی اش خوبتر پدیدار میگردد .
شاید نزدیک پنجاه سال عمر داشت و از آن تپیی
های بود که زود نمیشد فراموشش کرد . این مرد
بسوی کریج برگشته بازبانی که لو میس
چیزی از آن نمی فهمید پا او به صحبت
پرداخت .

کریج متوجه لومیس شده گفت : آیر شندی
است و بعد بهمان زبان اظهارات و پرا پاسخ
داد . کاندیش درین فرصت بدو ن اینکه
رعایت تشریفات را بکند ، بو تلی را از میز
خود کشیده سه گیلاس بزرگ از آن پرگرد
و گفت :

- خوب ، پس شما در جستجوی یک دختر
استید . آیا تصویری از او در دست
دارید ؟

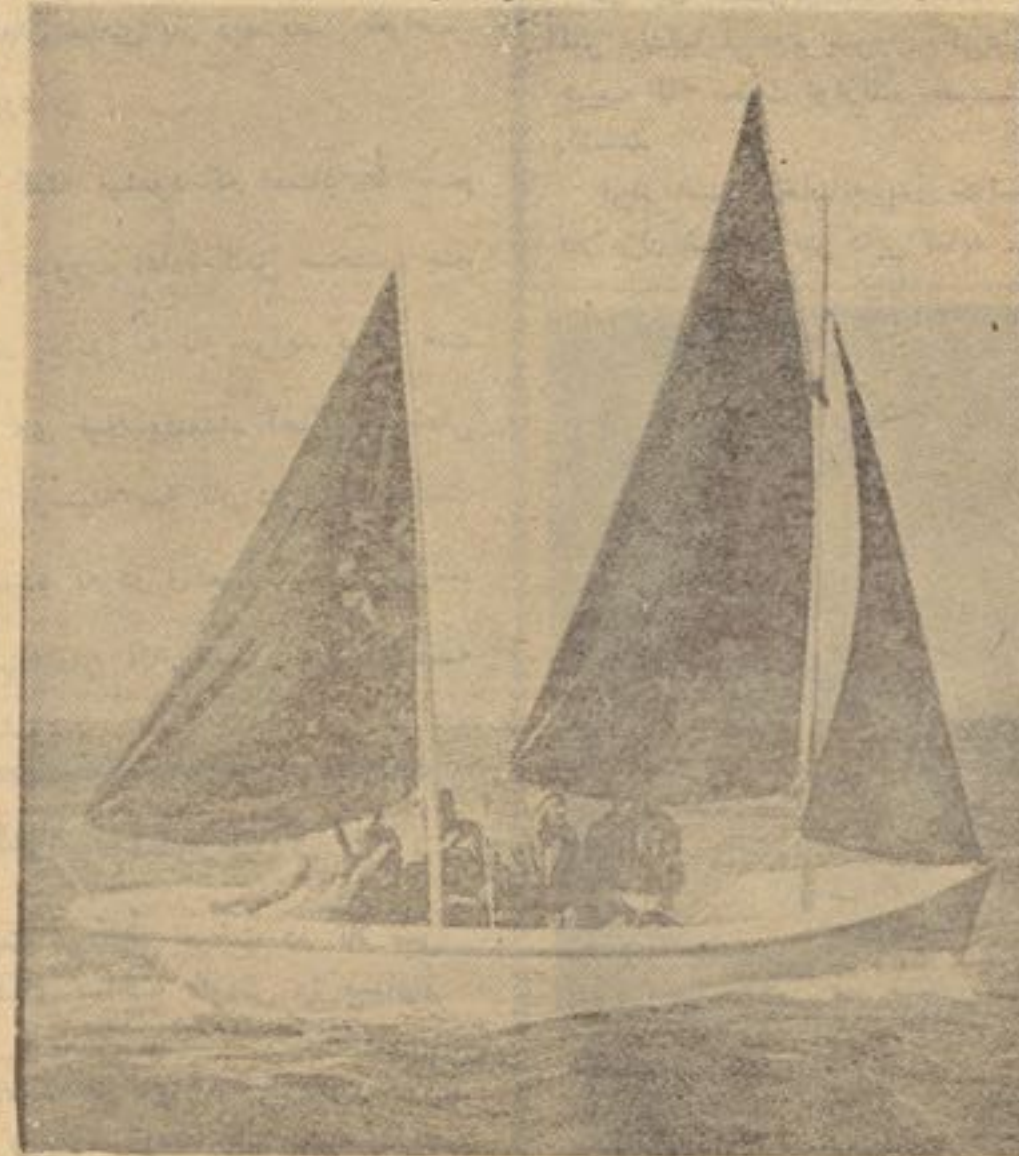
- یک عکس او را که نزدیک غروب برداشته
شده میتوانم حاضر کنیم .

- گویا این دختر عرب است . درین گرد
و نواح عرب کمتر دیده می شود اما . . . و لسی
در حال بیکار نمی نشینیم و دست به اقداماتی
می بریم .

نفرات خودم به راست وچپ برای جستجو
اعزام میکنم .

لومیس (البته) گفته و نگاهی به بو تسل
بدون لیل انداخت و کاندیش گفت :
- من ارباب مسلک آزاد استم .

کریج روی یک قطعه کاغذ زیر تیلیفون
خود را نوشته ، آنجا گذاشت و گفت :



کریج باخود گفت :
- سواینگ ها ؟ راستی این از کجا
می برآید ؟

- از خیابان سفای دوك ها . آبادران منطقه
کسی را می شناسی ؟

- ممکن است . بکنفر آنجا زند می میکند
که از خیلی قدیمها او را می شناسم .

اما نمیدانم حالا هم کار میکند یاخیر ؟ از
سابقه داران قدیمی است یعنی بسیار هم
نمیشود روی او حساب کرد .

- این قسمت دیگر علاقه مرا جلب کرده
نمیتواند فقط چیزی که از تو میخواهم پیدا
کردن سلیمان ست و بس .

کریج از جا بلند شده اتاق خواب را کشود
و داخل شد و و قتی برگشت لباس پوشیده و
آماده بود . تپانچه اش را در محلی پنهانی باخود
داشت لومیس در حالیکه از روی کوچ بزحمت
بلندی شد هر دو باین رفتند و سوار
اتوموبیل او شدند . چند دقیقه بعد رو بروی
عمارتی که برپلاک آن نوشته شده بود (آرتور
کاندیش قایق ساز) توقف کردند .

پلاک درختان و براق عمارت نشان میداد که
کرایه آن نیز نباید آنقدر عا اززان باشد .
لومیس پرسید :

- آیا این دوست تو بدر کار ما خوا هد
خورد ؟

- البته - نگران نباش .

سپس کریج زنجیری را که کنار درآویخته
بود کشید . از داخل هال صدای زنگ بگوش
رسید و بعد مردی که گوی تی سپید درپوش داشت
و یک تیغ کشوده سلیمانی در دست او دیده
می شد ، در راهروی آنان باز کرد و لسی
همینکه نظرش بکریج افتاد ، تیغ را بست و
خندان گفت :

- جان ، عجیب که یاد ما کردی ؟ کجا بودی ؟
آرتور از دیدن خوشحال خواهد شد . او در
ایرمان خود است .

بعد بیش افتاده آنها را و هتا بی کرد .
از یک دهلیز گذشته و بعد از زینه ها بطرف

سدرمورد تعقیبی که از او بعمل می آید
نسبت بمن ناراضی استی ولی من ناچار بودم
مطمئن شوم زیرا نمیتوانستم کار را به شانس
حواله کنم .

بعد بگو چ تکیه داده در حالیکه دستها یش
را روی شکم قرار داده بود گفت :

- خوب ، خبرهای تازه چه داریم ؟ سلیمان
فرار کرده است .

- طبعاً باید بحرم برگشته باشد . من
خودم بادست خود او را سوار هوا پیما
کردم .

- خیر ، اون توانست بحرم بر گردد . تا عدن
رفته توانست در آنجا او را گرفتار کردند .

بهوتلی که اقامت داشت حمله برده نفراتش را
کشتند و قراریکه گفته شده رهبر دسته یک
نفر انگلیس بوده است .

- شاید شبیل ؟

- آری . اکنون هم فکر میشود در گرد و
پیش ما همینجا درلندن خواهد بود .

بازگشت او ضروری بود زیرا اونمی خواهد
ناکسوس رابه آسانی از دست بد هد . چنین
نیست ؟

- چطور توانسته بیاید ؟ - آیامیتوا نیم او
را پیدا کنیم ؟

لومیس غریب ولی ادامه داد :

- کمی سنگین باش پسر و حوصله کن .
هفته گذشته یک صندوق بزرگ بمنسوان
سفارت زاروب مواصلت کرد . ظاهراً یک سیت
مکمل غذا خوری مرکب از ۱۴۰ پارچه ظروف
و سایر لوازم . در ظرف این سال البته این
این سومین صندوق است که به همین عنوان
وارد میگردد . بهر حال هر دو نفر در میان
یک یک ازین صندوقها بوده اند . بعد هم
دختر را بهر کز خود برده زندانی کردند . در
حقیقت ما اینطور فکر میکنیم .

- و حالا هم فرار کرده است ؟

- اینهم یک تخمین است . مامحل زندان او
را تحت نظر گرفته بودیم . آیا می شنوی ؟
در یکی از ایستگاه های مترو پلیس سیار مادو
عرب دیده است . یکی مرد ضعیفی است تمام
شریف که ما او را می شناسیم و دیگری هم
دختر ، دختری که زیبا بوده و در تن خود
جاکت و بطلون داشته و در عین زمان از مترو
رفت و آمد تر نپا و حشمت داشته است .

- آیا پولیسی آنها را تعقیب کرده ؟

- چگونه تعقیب میکرد ؟ در حالیکه نو بت
وظیفه اش تمام شده و در همان لحظه دیگری
بجای او تعیین شده و لی این را که بکدام
طرف رفته اند شنیده است .

- حالا من در نظر دارم آنجا را جستجو و
غریبال کنم .

- چرا زودتر این مطلب را بمن نگفتی ؟

- اینکه کار تو نیست فقط برای اینکه آگاه
باشی بتو گفتم و هم . . . و همینکه دید کریج

دهان باز کرده ناچیزی بگوید آواز خود را بلند
کرده گفت : توبه عشق خود مشغول باش .

سدر بنصورت چرا این هارا بمن گفتی ؟

- میخواهم او را پیدا کنی و باخود تر دمن
بیآوری . مگر قیلا نفهمیدی ؟

- ولی هر طور باشد او خود برای پیدا
کردن من تلاش خواهد کرد .

سواگر موفق نشود ؟ ولو شریف با او
باشد او چگونه سراغ ترا خواهد گرفت و از
کجا اول شروع خواهد کرد ؟ اگر به پلیس
مراجعه کرد گوئی از آنها برای اوسا خسته
نیست زیرا فقط پلیس سری میتواند در مورد
معلومات داشته باشد و آنها هم و ظیفتم
به کسی چیزی ابراز نمیکنند حتی اگر خیلی
دروظیفه جدی شوند ، دختر را تو قیف خواهند
کرد . پس فکر میکنم که او به پلیس مراجعه
نخواهد کرد .

هنرمندان خاورمیانه

رخشانه کار هنری خود را از سر گرفته است

رخشانه هنر مند شناخته شده رادیو که از مرگ مادر عزادار بود با تدویر کنسرتی در کنسرت سوگواری اش را شکسته دو باره بکار هنری شروع نمود.



خبر نگار هنری ما میگوید که در سه ماه گذشته رخشانه نسبت به مرگ خواهر جوان، خواهر زاده و بالاخره مادر خود عزادار بود. رخشانه در زمره پیامهای تسلیتی که دریافت داشته از قدر شناسی رادیو افغانستان بیشتر یاد میکند. رادیو افغانستان بر علاوه پیام تسلیت یکمشت پول نیز بخاطر منابع نزدیک بگروه هنری رخشانه مرگ مادر رخشانه کمک نمود. بود گفتند که از شش پروگرام شان در کنسرت و چاربر نامه در پلخمیری در حدود ده هزار نفر ذیدن کردند مخصوصا ترانه های جمهریست را فوق العاده استقبال می کردند در این کنسرت استاد غلام نبی فقیر، ننگیا لی غلام سرور، گل علم و حبیب الله بحیث نوازنده حصه داشتند.

قرار است رخشانه پدر خواست عده از هواخواها نشن کنسرتی در مزار شریف نیز دایر نماید.

بنیاد ملی محمد اسیر ایل رویا هنر مند جوان وبا استعداد کشور، وعده کرده است در قسمت نقاشی، خطاطی و دیزاین شماره اول سال نو برای یک هفته با مجله ژوندون همکاری نماید. بنیاد ملی رویا که هم اکنون مصروف سیر می نمودن دو ره مکلفیت عسکری است باوجود کم وقت زیادی ندارد رد کارهای هنریش را با تلاش فراوان دنبال مینماید.



آمریت موسیقی وزارت اطلاعات و کلتور برای شب سال نو پروگرامی مخصوص در کلوب مطبوعات تنظیم مینماید.

در این پروگرام عده از هنرمندان برارزنده اشتراك خواهند کرد.

يك منبع آمریت موسیقی به خبرنگار ما گفت ترتیبات مقدماتی برای انسجام شب هنرمندان در سال نو شمسی آغاز گردیده و هنوز تعداد هنرمندان مشمول پروگرام تا هنوز كاملا تثبیت نشده است.

رادیو افغانستان به سلسله پروگرامهای جدید موسیقی نیم ساعت را در شب های مذکور به نغمات اتن و رقص محلی برای جوانان اختصاص داده است.

خبر نگار ما میگوید شنوندگان از این پروگرام صمیمانه استقبال نمود و طی مکاتیب متعددی اداره موسیقی را تبریک دادند.

استاد هاشم به هند رفت

استاد محمد هاشم هنرمند توانای کشور برای تداوی و معالجه اش عازم هند گردید.

وی در عین زمان از برخی هنرمندان هندی باز دید بعمل خواهد آورد.

گفته میشود که استاد هاشم در صورت اعاده کامل صحتش چند روز بمشق سه تار خواهد پرداخت وی قبلا یکتعداد آهنگهای محلی را بوسیله سه تار در رادیو ثبت نموده که در واقع وسیله برای زنده نگه داشتن آثار مذکور پنداشته میشود.



وحید خلاند و فعالیت هنری او

وحید خلاند هنرمند اما تور آمریت موسیقی سخت در تلاش است تا ثمرات کار هنری مخصوصا آهنگهای ساخته خودش را با آواز هنرمندان ثبت نماید.

وی پنج آهنگ جدید کمپو ز نموده که دو تای آنها خودش، کوی یارا سو ما، پر نده غمگین باوازیلا و بیگانه توسط يك چهره جدید هنری بنام مرید جمشید ثبت خواهد شد.

د کرام لاس

شبه ولاړه پر آخر شو یو سا عیبت باقی
ماویار ته نسیا م نکې حکا یست با قسی
ساقی دی که پیا له ده کده و سه و گناره ده
کل واپر سپیلا دی ستا یست با قسی
مطرب که غزل خوان دی وایی په مجلس کبسی
دایم دی خدای پر تا لری صحبت با قسی
غو عیش د دنیا ته مجلس پر آ خر کبسی
بیا حکم کړه پر ما کوی خد مت با قسی
بیرون لاس د کرم کړه هم پنا د هم می خورم کړه
پاتېږی په دنیا کبسی سخاوت با قسی
مجر زموږ خدمت کړه خوشحاله مورخصت کړه
راولېږه د کور ته د خلعت با قسی
مطلب یادگاری ده چه غزل پسر دیوان کبسی
قانی به شمس الدین کبسی کتا بت با قسی
(شمس الدین کاکړ)

غوره لنډی

داستا دسترگو بلا واخلم
چهراته گوری رانه لیری کړی غمونه

خمارو دسترگو دی زخمی کړم
خکه می لاس د زړه په سر نیولی دینه

جدایی راغله لاری دوی شوی
مرگ می قبول دی جدایی نه قبلو مه

زه د پسر لی تر گل تا زه وم
ستا په بیلتون کبسی لکه پانه زېږه شومه

شونډی شربت کړه مائی را کړه
د بیلخانه په سفر خم تری به شمه

دماز دیگر ز یسری به لاسره
په روغو وایه درنخورو سلا مو نه

دهجران بحر

ماچه ستا د سرو لبانو عقیق بیاموند
تراپده می ژوندون په تحقیق بیا مو ند
په بار خو می فراری داوینکو نشته
دستا خیال می ستا به غم کبسی رفیق بیاموند
دوصال گوهر می نه راخی تر لا سو
دهجران بحر می هومره عمیق بیا مو ند
سربه ستا ددرله خاو رونه هک نه کرم
ماچه تاغوندی مشفق وشفیق بیامو ند
کوه دغم زما په سربه صورت گاه یم
هو مرعابه محبت کبسی توفیق بیاموند
ما دوصال طلب که په هجران پېښ شوم
کارز ماله بر صبر به تعویق بیامو ند
مقراله زما په حال بی رحم و شه
عاقبت می دژبا په طریق بیامو ند
(مزالله)

داهسی شوخ

چه پیدا شو ستا چشمان دا عسی شوخ
نورینه وی مردمان دا عسی شوخ
کچ زلفا نکچ ابروان لکه چه ستا دی
نه لرم شته نه مارا ن دا عسی شوخ
دیر غمونه شوخ شو غشته دی په جهان کبسی
ولی نه لکه هجران دا عسی شوخ
مگر دیووی چه بی غم وی په هجران کبسی
گنه نه بهوی انسان دا عسی شوخ
دافتی اوفسادونه به و چیری
که پیدا بهوی آسمان دا عسی شوخ
داشنا له غمه زړه داشنا نه چسوی
آفریده کړ خدای جهان دا عسی شوخ
چه یوسف بی دنیا په متاع ور کړ
پیدامشته بل کاروان دا عسی شوخ
چه بوسه له یاره لخوا یی اد بسه
خدای دی نه کاندی رحما ندا عسی شوخ
(رحمان بابا)

د دیدن اسره

په خو له بتان په زړه کبسی مینه د خوبانو لرم
ستاد دیدن اسره کوم میل دلا نو لرم
که دصنم نوم په خوله ا خلم خیال می تاپله خی
قم په خد ای دی که آرزو به دبتا نو لرم
که میخانی یا خرابات یا می فرو ش ته خمه
می پر سست نه یمه هرا د سرو لبانو لرم
کجکول په غاړه گر خو مه د رو یسره کومه
ستاد چا ل په دزکبسی رنگ د گدایا نو لرم
صبر و فرار دی له ما وپی هیخ آرام لرم
سوری سوری زړه په گو گل ستاله مژگانو لرم
خمار می ستر می دی له میو استغفار اولی
بی میو ست یمه یمه پروا به دساقیا نو لرم
تسخیر دژپونو په افسون کبسی شاعرانو په شان
جواب یی را کړو چه منتر دساحرا نو لرم
زړه دار شاد په تار د زلفو دی بنده ی صومه
نجات می نشته دی هیخ رنگ حال دبتد یانو لرم
ارشاد



د غمازانو صفت بار

دازه بند ی چه هزلغا نو شو مه
داد مین په سرو لبانو شو مه
اوس به په غلا ستا دیدن کو مه
زه چه دښمن در قیبا نو شو مه
خیر دیوصال چه در نه لخواپه زه
خکه حساب په مجر مانو شو مه
ستا په یاری کبسی چر گوئی شوم یار
خکه خوراک د کیند ا نو شو مه
داما چه ستا دلاسه پرک و خورو
خکه آشنا دشا عرا نو شو مه
دغه قصور می دد لبر دی خلقه
چه منت بار دغمازانو شو مه
دداسی ژونده راته غوره دی مر گت
زه فرمان چه بی خو بانو شو مه
(فرمان)

د زلفو گرفتار

که دی بیامو مپو تار دتو روز لفو
کرم به غاړه به ز تار دتو روز لفو
هنود کله پرستش دگشت کساندی
لکه زه یم پرستار د تو روز لفو
هغه زړونه به بیا کله را جا رو زی
چه شول یوخله حصار دتورو زلفو
په عالم به بل دا عسی قیدی نه وی
لکه زه یم گرفتار دتو روز لفو
که جفا دغیرد لب په ستا ن کرم به کرم
آفریدی یم په گلزار دتورو سترگو
(قاسم آفریدی)



تکت کهنه

داستان

وقت وزمانیکه مورد علاقه ما بود، هیچکدام عریضه در قسمت منفودی خانم مورد نظر ما به شعبه پولیس نرسیده، رسیدن این راپو برای ما دلچسپ تر واقع گردید. در حقیقت تکت سرو یس یگانه رشته باریکی بود، که ما را به این معنی نزدیک می ساخت.

روز ما بعد را وقت تکت کهنه نمودم، تسابوتم ازان نتیجه حاصل نمایم. بعد از مطالعه طرانی وجدی اسناد موثق شعبه سرو و یس شهری ایالتی به این نتیجه رسیدیم، که تکت یس افت شد، هیچ کس در رابطه با سرویس های شهری این ایالت ندارد، تکت

تعداد جنایات غیر قابل کشف در آنجا د شوروی روز بروز کمتر شده می رود، گفته می توانیم، که تعداد آنها حتی به یک فی صد می رسد. تجارب چند ساله شخصی ام حالا را به این وادار می نماید تا اعتراف نماید: در حقیقت هیچ جنایتی وجود نمی داشته باشد که امکان کشف آن زودتر و یادیر تر بهمان نیاید. نویسنده.

در اواسط تابستان سال ۱۹۶۰ درم کز ایالت ما نسل گاز را از خندق یسن جتیل کاج بطور کارخانه مورت سازی بیکد شتاندند. به فاصله ۲۰۰-۲۵۰ متر دورتر از دستگاه، که به اخیر شهر منتبسی می شود، تقریباً به عمق یکمتر در گودالی آنها نعشی ریاافتند. نتایج تحقیقات طب عدلی کمتر قناعت بخش بود. متخصصین چنین ابراز نظر نمودند: جسد زن یافت شده که سن او بین ۳۰-۳۵ می باشد، که از بین رفتن بعضی از اعضا و لباس امکانات آنرا بکلی از بین برده، تاسیب قتل، و قتل و جانی آنرا مشخص نمایم و درباره اش قضاوت درست بعمل بیاوریم. می توانیم حدی بگویم، که قتل ۱۴-۱۲ ماه قبل صورت گرفته است.

چنین معلوم گردید، که ازین واقعه مدت زیادی گذشته است، این حادثه عادی نبوده، بلکه تعمق و کاوش مداوم را ایجاب میکند. قبل از همه باید دانست، که چه انگیزه قتل را بر انگیزد. اگر این قتل است، پس در کجا و بطور صورت گرفته است؟ فعلاً باید درباره قتل حرف بزنیم، زیرا فهمیدن آن کار آسانی نیست که بدانیم کدام کس قربانی این جنایت گردیده.

دعیر دسته تحقیقاتی راچگون دهمتری نیکولایویچ زاتوف آمر شعبه تعقیب جنایی به عهده داشت. بمن وظیفه داده شده تا تحقیقات را پیش ببرم. از مطالعه اسناد تحقیقی چنین برمی آمد: فاصله ترانکان در کجاست مقتول را درین کدام بو جی انداخته باشند، گرچه، تقریباً، اثری از بوجی و لباس باقی نمانده. صرف یک چاقوی بسیار کوچک که آنهم برای سر نمودن پسرل ازان استفاده شده می تواند، در محل واقعه بدست آمده است، و امکان ندارد که این آله برای قتل بکار برده شده باشد. این چاقو متعلق به کیست، به قاتل و یا مقتول، فهمیدن آن بکلی دشوار بود.

بعد از نتیجه معاینات طب عدلی، من و دهمتری - نیکولایویچ بصورت عا جمل تصمیم گرفتیم تا آثار باقی مانده لباس خانم مقتول را معاینه نمایم. بعد از پوشیدن دستکشهای راپری یسن را گرفته شروع بکار نمودیم. درین تونه های لباس، دفعتاً یک پارچه کاغذ و اثر پروف، که درین آن چیز سفید رنگی بنظر می رسید، دیده شد. بعد از ده دقیقه، بر علاوه جنس سفید بین کاغذ یک پارچه کاغذ قات شده، که خوب حفظ گردیده بود، بدست آمد. وقتی که کاغذ را از نظر گذشتانیدیم، به عوض اینکه دران کدام آدرس و یا یادداشتی باشد - نبود، صرف یک تکت سرویس شهری بود، که دران نمیر ۲۳۸۷۲ بصورت واضح دیده می شد، تعجب ما را برانگیخت.

طبعاً، تکت کهنه سرو یس چندان مهم نبود، با صرف آن ... طوریکه تکت از چپ مقتول به برست آمده، شاید زمینه را مساعد نماید تا بدانیم که او کدام تاریخ، در کجا و بکدام خط سیر حرکت نموده است. و خبر مهم را که انتظار آنرا داشتیم، به ما رسید:



نمیر فوق مربوط به سرو یس است که وظایف یک ناحیه کو چک شهر میسک را انجام می دهد.

بعد از دور وز من و زاتوف به میسک آمدیم. تتبعات جدیدی شروع شد: تفتیش عریض دوباره اشخاصیکه مقتود شدن آنها مجبول است، است نام نویس اشخاصیکه تاقیل از تاریخ و قوع حادثه، به شهر آمده اند، مشوره داده ها اشخاص رسمی و غیر رسمی صورت گرفت.

وظیفه بزرگ ویر رجیست. یکروز، یک هفته و هفته دوم گذشت، اما هیچ کدام نتیجه بدست نیامد. اگر تکت بر و قایم دلالت کند، نتیجه حتمی باید حاصل گردد. معلوم نیست که او با کسی در شهر را به طبع مکتوبی داشت و یا نه، بهر صورت، با این هم امکان دارد که او در یکی از چهار لیسن سرو یس شهری رفته باشد، حتی این هم معلوم گردید که او از میدان مرکزی شهرالی خط ریل آمده است. بر علاوه، دانستیم که این رفتن بین تاریخ ۱۶ و ۹ ماه می ۱۹۵۹ بعمل آمده. از فرجه برمی آید که تجسس با بد دوام داده شود.

بعد از بدست آمدن علایم فوق تصمیم جدیدی را اتخاذ نمودیم، تا از امکانات جدید تری کار گرفته شود. در یکی از شبها در رادیوی محلی ایالتی پروگرام اصلی قطع گردیده، نطق یک اعلان کو چک رادومرتبه برود گاست نمود. درین اعلان نشانی های او، و چرا جستجوی او مخصوص در یسن شهر صورت میگیرد، بالاخره تمام شواهد را که درباره جسد مقتول می دانستیم گفته شده بود. خوب بخاطر دارم، که بعد از نشر اعلان من با همکارم یکجا مستقیماً بطرف میخانه شهری رفتیم، هنوز شروع به صرف نان شب نه نموده بودیم، که دفعتاً تماس تلفونی پولیس مو ظف منطقه ما را قدر است استفاده نمود. از اثر اعلان رادیو، باشندگان کو چه زار پنجه عکس العمل نشان دادند.

آنها گفته اند که ما را این واقعه الهناک با همسایه سابقه آنها زویه و تسینه رخداده باشد.

طبق اظهار آنها، مسئله ازین قرار بود. در اوایل سال ۱۹۵۹ زویه و تسینه، که در یکی از شعب جبالو جی اکتشا فی شرق دور وظیفه انجیری داشت، از کار بر طرف شده، بوطن اصلی خویش، در جاییکه مادرش می زیست، آمد.

درین وقت مادرش سخت مریض می شود. و زویه او را در شفاخانه بستر نموده و پرستاری اش را به عهده میگیرد، اما کدام کس فرق العاده دیگری با او نمیتواند. حالش روز بروز بدتر شده بالاخره در اواخر ماه مارچ پدر و د حیات میگوید. بعد از مرگ مادر، خانه شخصی خود را به قیمت ۶۵ هزار رو بل میفروشد، قرار گرفته همسایه هایش، بعد از سپری شدن چن می، او دوباره به وظیفه سابقه اش برگشت.

سینه سر و یس

ان مستند

مقتار علاوه نموده بود که بایک جوان بنا م
میشا آشنا شده و در مشکل ترین دقایق زندگی
او راهمراهی میکند - درنامه های آینده تنها
بقیه در صفحه ۴۸

خوانده هایش ارسال گردیده بود - زو یسه
دوباره مریضی مادرش دران نوشته و گفته
بود: تقریبا یک هفته می شود که درشفا خانه
از مادرم مواظبت می نمایم ، و در ضمن ایسن

تقریبا بعدازده روز، معلومات خواسته شده
ماز شرق دور رسید - قبل از همه چیزیکه
توجه مرا بخود جلب نمود یکی از نامه ها ی
وینینه بود که به آدرس یکی از خواهر

اوضاع اخیر ایجاب می نمود تا هر چه
زودتر درمورد معلومات نمایم - بدون تلف
کردن وقت سوالات استعمال را مطرح نمودیم -
جواب بزودی رسید: انجیر و شینینه بعد
ازینکه در اواخر سال ۱۹۵۸ از کار برطرف
شد، بوظیفه سابقه اش دوباره عودت نه نموده
است - درین جاسوالی پیداشد: چطور میتوان
مشخصات اصلی را بدست آورد، که مقتو له
همین لنینه است ؟ دراطراف شناسایی
او حتی کلمه گفته نمیتوانیم ، زیرا کدام دست
آواز می شنید درمحل واقعه باقی نمانده بود،
اگر لباسش بود آنهم ژو لینه و رنگ رفته
بود -

با دکتوران معالج پولی کلینیک متسک
ملاقات نمودیم، واقعه را مفصلا شرح داده
پرسیدیم: آیا شینینه ، نزد شما ، کدام
وقتی برای معاینه آمده بود - دکتور دندان که
زمانی او را معالجه نموده بود، آمادگی خویش
را برای کمک ابراز نمود - ما با او یکجا در
مرکز ایالت آمدیم - طوریکه پیش بینی شده
بود ، یکی از دندان های الاشه بالا یی او
پوش داشت - داکتر پوش را از دندان خارج
نموده و کدام چیزی را اندازه نمود ، بازهم یک
مرتبه دیگر باغور دندان را معاینه کرد ، با
اعتماد کامل بخود گفت: «میتوانم کمتر از ده
زمانی درباره مقتوله بگویم، من بخصوص این
دندان را ندانم نموده و به آن پوش را گذاشته ام
و این دندان متعلق بهوشینینه است -»

یکانه چیزیکه هنوز لاینحل بود و سوالات
مارا تشکیل میداد ، این بود: چطور و در کدام
زمان این واقعه صورت گرفته ؟ قاتل کیست ؟
و معرک اصلی چه بوده که آنها به این سر نوشت
غم انگیز دچار شده اند ؟

نقشه را اینطور میتوان طرح نمود: در
شرایط مساعد قاتل زویه را ملاقات می نماید،
امکان دارد که این ملاقات درمیتسک ویا در
شهر ماسوورت گرفته باشد، چون خانم
مدکتور از درک فروش خانه پول هنگفتی بدست
آورده ، قاتل او را بقتل رسانیده بو لبها ییش
را غضب نموده است - طوریکه دیده می شود، او
بازویه قبلا معرفت داشته ویا مدتی چند با هم
دوست بوده اند، چون در مورد پولها قبلا
معلومات حاصل نموده بود، توانست زو یه را
در حومه شهر غافلگیر نماید - طبیعتست که
کدام پلان دیگری درین باره مطرح نگردیده ،
اما این یک پلان تقریبی و پیش بینی شده
میباشد - مشاهدات و تفسیوی ما ایجا ب
می نماید تا اولتر از همه دوستان و آشنا یان
دور و پیش زویه را بشناسیم -

استعلام از شرق دور، قبل ازین ، دامیتسک
صورت گرفته بود، تحقیقات درباره زویه و زمان
مقیم بودن او در وطنش کدام مواد مهمی که
مورد دلچسپی مافزار بگیرد پیدا نشد، اینکه
چطور تمام دوستان و آشنایان مقتو له را در
شهر خویش جستجو نماییم ، تجسم نمودن آن
کار مشکلی نبود - انتظار جواب بودیم -



گلبرگ

.....

ای گل
ای شکوفه بوستان آسمان
گشتی فرو چرا ؟
مدهوش و بی زبان

...

برنخل و شاخ نقره،
چرا بدگمان شدی؟
آنچه کرده اند
کز خوابگاه شبم و سنبیل،
فرار توست ؟

...

از قرص ماه وقاب تریا سخن بگو!
آنجا چه دیده ای ؟
از باره های ابر شکوه آفرین بگو
ای مه جبین بگو
چنان بکن بیان
آخر چرا ز عالم بالا بریده ای ؟

...

آنجا درون خیمه، تنت مرمرین نبود؟
فرشت زرین نبود؟
یاسوزن خورشید، تنت بغیه می نمود،
کاینسان غضب شدی
گرشعله آتش نظری، قامت ترا،
چون قطره می نمود ؟

...

درانجین مگو
درگوش من بگو

ای گلیدن
ای نقره تن
ای شیشه رو
بگو

...

درجامه سبید و تن مخملین خود،
درپشت ظریف
چراگریه می گیتی ؟
ای دختر عقیق !
از چیست این فغان ؟

...

این گریه که سر تا قدمت،
بوسه می زند
چون قطره می شوی،
که بریزی بروی خاک

...

باعاشق شراره رخ،
سیمتن شدی ؟
کز رشک ماه و کوب و آواز آفتاب
برصورت مپا ره خود
برده می گشتی

...

واتکه بیای دلبر خود آب می شوی

نایاب می شوی

ازما مکن نهان

ای دخت کهکشان

از : (شریفه دانش ادیبان)

شکست دل

یار آمد و گفت: خسته میدار دلت
دایم با مید، بسته میدار دلت
ما را به شکستگان نظر ها با شد
ما را خواهی، شکسته میدار دلت
(ابو سعید ابوالخیر)

چشمه حیوان

نادل بهوای و صل جان دادم
لب پر لب او نهادم و جان دادم
خضرار ز لب چشمه حیوان جان یافت
من جان بلب چشمه حیوان دادم
(فا آبی)

انتظار

نرگس که در انتظار گل بود چو من
یک چندباده چشم بر طرف چمن
باسرخ گلشن بهم چو دیدم گفتم:
ای نرگس بر خمار، چشمه روشن!
(کمال الدین اسماعیل)

گریه ابر

با گل گفتم: ابر، چرا میگری؟
ماتم زده نیست، بر کجایم گریه؟
گل گفت: اگر راست همی باید گفت
بر عمر من وعده شما میگریه!
(انوری)

پیام بشاعر

همی دانم که در در پای طبیعت
گهرهای بسی، لاسفته داری

...

زسورت مستی دریا نگهدار
بسوزت شعله صحرای نگهدار
زسوز و سازت ای سازشگر مهر
شرار عشق دایر پانگهدار

...

جهان پرشور بادا از صدايت
نوا در بینوایی رانوايت
مبادا این کهن دشت محبت
همی خالی زسوز شعله زایت

...

ز لعل آبداری شعر تربه
گهرهای سخن از گنج زربه
نیاشد خوش اگر ماند تو گنج
اگرماند اثر از تو، اثر به

...

رسد کز گردش دور زمانه
نماند از تو طبیعت نشانه
ولی ماند بلوح روز گاران
چونقش نیک شعرت جاودانه

(دکتر شمع ریز)

بیا شاعر نوای راز سر کن!
سرو د عالم اعجاز سر کن!
بگو از عالم با لا سخنیا!
بسا ز قدسیان آواز سر کن

...

زبان را بیان دیگری بخش
بیانت را فغان دیگری بخش!
بهشتک کهن روح توین ده!
فغان را زبان دیگری بخش!

...

ز ابر طبع با ران وفا ریز
مهر از گفته های باصفا ریز
بگام تشنگان دشت معنی
ز جام شعر تراب بقا ریز

...

نوایت کار و آنان را دریایی است
سرودت ساریانان را نواپی است
بگوش خفگان وادی دهر
سروشت زندگی بخشا صداپی است

...

بکشی گنجی که در خود خفته داری
بگو آنچه بدل نامفته داری

نگاه

دلم در سینه از برق تپشها شعله افروزی
سر سودا بیم را هر نفس فکر جهان سوزی
خیال از بس که بر منظور می بیخدرم ادایم
بخشم بسته هم باشد نگاه حسرت اندوزی
شیم درد آشنای یاس و روزم سعی لاحاصلی
چنان شب در نصیب کس میاد با چنین روزی
نواي من من فضا را دیر شد پر شور میدارد
نیم پر شاخسار این چمن مرغ نوا موزی
نداند دلت بسمل شدن رادر گرفتاری
نخورد آنکس که از تاب نگاهی تیرد لذوزی
من اندر نغمه را ز زندگی بی پرده می سازم
اگر فهم رسا باشد ندارم حرف مرموزی
صفا داغ زهشیاران بیدردان درین محفل
باین بدمشربان یامرگ یاجام گلوزی
(استاد صفا)

از: محمد انبیا



زیباروی

می نمود آنجا میان لای و برف
بولهای خویشتن راجستجو
چشم مخمور گدای خو برو
سوی او گاهی نگاهی می نمود
از غم کودک دلش می سوخت لیک
در میان جادش یو لی نبود
رهروی چاق و تنومندی گذشت
از کنار ماهروی بینوا
از شکاف پیرهن چشمش افتاد
بر تن سیمین و زیبای گدا
از تبسم باز شد لبهای او
برق خواهشها ز چشماتش چید
پیسسه ای در جادش الگند و گفت:
خیر خواهی با چنین ساق سپید؟
(محمود فارانی)

باتن لوزان واز سر ماکبود
در کنار کوچه ای استاده بود
گیموی آشفته و چرکین او
بر رخ بیرنگ او افتاده بود
دانه های برف می آمد فرو
باد سرد شامگاهی میوزید
اوهمی لرزید واز سلی باد
بیشتر در جامه خود می خزید
لنگ لنگان سوی خانه میدوید
پیرمردی شیشه تیلی بدست
پای او لغزید ناگه روی برف
اوفتاد و شیشه تیلش شکست

...

کودکی فریاد میزد، میگریست
برف را میکرد پیهم زیر و رو

از: هانری هاینه

روایای شب

از این پیش گلهای سرخ و شقایقها و
کوتران و خورشید را خیلی دوست میداشتم،
اما اکنون از اینها همه دل برداشته ام و تنها
ترا دوست میدارم. ای سر چشمه عشق،
که در این حال گل و شقایق و کبوتر و
خورشید منی!

...

وقتی که چشمان ترا می بینم در دو اندوه
خود را فراموش می کنم و چون ترا می بوسم
حق می گفتم که بکلی شفا یافته ام. اگر سرم
رابه سینه ات می گذارم نشاطی آسمانی نصیبم
میگردد. با این همه اگر بگویی (ترا دوست
میدارم) به تلخی خواهم گریست.

...

از هزاران سال پیش، ستارگان به حرکت
بر فراز آسمان ایستاده، با عشقی دودناک
بیکدیگر می تگرند و با زبانی زیبا و بسیط
سخن میگویند. اما اکنون هیچ زبانی شناسی
این زبان را درک نکرده است.

تنها منم که زبان ایشان را آموخته ام
و هرگز فراموش نخواهم کرد. چهرة دلدارم
برای من بجای صرف و نحو این زبان بوده
است.

عکس و مطلب

هم ازدواج هم سالکرة

در روز ازدواج جفت جوان ماری لوها روبا ژوزف چرنی تشریفات ازدواج معمول اضافه تر بود زیرا پدر کلان و مادر کلان عروس و داماد هم



پنجاه سال پیش در همین سال لوندور همین تاریخ ازدواج کرده بودند درعکس عروس و داماد رادر حالی مشاهده میکنید که پدر کلان و مادر کلان شان هم در دو طرف نشسته اند این فامیل هادر چکو سلاواکیا زندگی میکنند .

موزیم گدی ها

در اکثر کشور ها موزیم های گدی وجود دارد . برای گدی هانیز مانند اشیای دیگر موزیم میسازند بزرگترین موزیم در چکو سلواکیا وجود دارد. اینك چند سطر در مورد این موزیم



عجیب تقدیم خوانندگان عزیز می نمائیم بیست دو سال قبل در شرق بوهمیای چکو سلواکیا موزیمی از گدی ها در يك عمارت قدیمی ايكه در قرن ۱۶ ساخته شده بود افتتاح

وسایل حمل و نقل

برای پیشبرد امور زندگی انسانها مجبور اند از وسایل نقلیه هم گاهگاهی و یا بکثرت استفاده کنند. حیوانات سنا لهای دراز بار سنگین بدن انسان را بدوش کشیده و حیثیت وسایل نقلیه را برای بشر داشته است ، بعد ها بشر برای ایجاد سرعت در کار ها از عرابه استفاده نمود. این عرابه ها را هم حیوانات میکشیدند ، منتهی عرابه کار حمل و نقل را سریع تر گردانید. بعد تر وسایل حمل و نقل آنقدر انکشاف یافت که شمارش نوعیت آنها در يك مقاله نمی گنجد .



عکس را که مشاهده میکنید باز هم يك وسیله نقلیه است، منتهی این وسیله نقلیه را هیچگاه با ترن های برقی ، طیارات سریع السیر ، یاراکت ها مقایسه نکنید .



شد و امروز غرفه های اختصاصی از کشور های زیادی وجود دارد که يك حصه تاریخی خورا ذریعه این گدی ها به نمایش میگذارند، هر سال به تعداد این غرفه ها افزوده میشود این نمایش گدی ها جز کلتور مردم چك است.

درعکس چند غرفه موزیم مذکور را که به کشور های مختلف تعلق دارد مشاهده مینمائید .



نوشته از : فرانک پیر
مترجم : نیرو مند

عزیزم بگو هر چه می خواهی

همسرم خواست يك تيز رفتار مودل جديد جگوار برايش بخرم
چرايي؟ خريدن يك موتر جگوار براي من
اشكالي نداشت. اما دير متوجه شد كه
اين آخرين خواهش او بود.

«بالا پوش تو؟»
«بلى. از من. و هم دلم مي خواهد يك موتر
مودل جديد داشته باشم.»

«تو از من مطالبه هاي غيرعادي ميكني.»
مادگه بالحن آرزومندانه اظهار كرد: «مگر
اين حق مسلم من نيست؟»
«بقيت. تودرين مطالبات خود حق بطرف

جان، مي توانيديك شماره دگر از روزنامه
تايمز براي من خريده، بياوريد؟» پيشخدمت
منزل دران لحظه ساكت و آرام در كنار ميز
ايستاده، تگران پياله قهوه بود كه نيم سوخته
سگرت درميان آن شنامي كرد.
اومي خواست مطلبى را بمن گوشزد كند:
آنا، اجازه مي خواهم بعرض تان پرسنام كه
دوين روزها اتفاقات عجيبى در منزل رخ داده
است.

حرفش را بريندم و گفتم: جان، از تو روزنامه
تايمز خواستم.
درست در لحظه ايكه پيشخدمت از سالون
بيرون رفت همسرم مادگه وارد شد بالا پوش
خواب به تن داشت و برجستگي هاي سرين او
از هر دو طرف از زير بالا پوش ابريشم خالص
بخوبي نمايان بود. بيگوني هاي فراوان به موهايش
بسته با نگاه معصوم و عاري از گناه بمن
خطاب كرد رابرت حال مي فهم كه چقدر به
ساده گي مرا گول زدي.

در اینجا لازم به تذکر می دهم که مادگه را بر حسب
اتفاق در يك مسافرت قشنگ در ويتز شناختم
و علي الرغم مخالفت ساير رفقا او را با خود
به منزل آوردم اما عليه خواهسته هاي قلبيه
ندرت مي توان كاري كرد. براي بيان بهتر
منظورم مي گويم كه عاشق بيقار ما دگه
شده بودم. و از همين سبب به تمام ملاحظات
پشت پا زده، برخلاف كلييه سنن اجتماعي،
غيوب و ضمه هاي مادگه را ندیده مگر قسم
واما حال ... بجوابش گفتم:

«اوه عزيزم، من ترا گول زده ام؟»
«رابرت، جدا از تومي خواهم كه بصورت
فوري براي من ...»
جان باروز نامه تايمز آمد و آنرا كنار پياله
چاي گذاشته، بدون اظهار يك كلمه اتاق را
ترك گفت.

از مادگه پرسيدم:
«عزیزم، خواهش داشتني؟»
«من مي خواهم كه ...»
در اخبار مربوط به خريد و فروش اسعار
امروز چندان چيز جالبى وجود نداشت. ليدي
دانپيل در گذشته بود. برمر ك اوافسوس
خورد. اگر رشته اين ازدواج لعنتي دست
ويايم را نيسته بود، حال بدون شك از او
ميراث مي بردم. يك شوب از چاي خسود
نوشيده، در حاليكه ذهنم بجاي دگر مشغول
بود پرسيدم: «همين لحظه تو چه گفتي؟»
«من مي خواهم ...»

«مادگه طبعاً چيزي مي خواهي. اما من
از خودم مي پرسم آن چيست كه تومي خواهی؟»
«بالا پوش پوستي من گم شده است.»

هستو بايد بحقوق مسلم خود برسي. من
طبعاً مخالفتي به آن ندارم.»
زنگ را فشار داده، جان را نزد خود فرا
خواندم. او وارد اتاق شد و در دهن درواز
منتظر مانده گفت: «آقا، فرمايشي
داشتيد؟»

«جان، همسرم يك خواهش دارد. اميدوار
هستم ما بتوانيم اين خواهسته اش را بر او رده



بيازيم.»
روزنامه تايمز را از دستم گذاشته از مادگه
خواستم، بالاخره بنشيند. او با قيافته ناراضی
اين كار را كرد و من سوالم تكرا ر
نمودم:
«خوب، توجه مي خواهي؟ پيشتر گفتي يك
خواهش داري؟»

مادگه پياله قهوه اش را از مقابل خود يك
سو گذاشته، برويم لبخند زد و از من تقاضاي
خريد يك موتر تيز رفتار مودل جديد جگوار
را كرد.

«جان، تو اينقدر خوب هستي كه بتواني
هر چه زودتر يگه رده جگوار براي همسرم
فرمايش بدهي؟»

پيشخدمت از اتاق بيرون رفت و مادگه
خود شرابه گردنم آويخت. امانم با فرو تني
اورا از خودم دور كرده گفتم:
«همسر عزيزم، هر خواهش تو بر آورده
مي شود.»

«رابرت، ترا دوست دارم. من ترا از حيات
ونفس خود پيشتر دوست دارم.»
از مادگه خواهش كردم: «مادگه، تو نبايد
اينقدر تعارف كني آخر تو يسي بي منزل
هستي.»

او بصورت تواناي مرا غرق بوسه كرد، درست
شبيهه زماني كه در ونيز با هم بون يم
بيگدي هاش سخت گونه جيم را خراشيد.

پس از گذشت چند لحظه جان دوباره داخل
اتاق شده، با اظهار تاسف دستها را با لاي
سرس برده گفت:
«آقا متاسفانه يك مقدار وقت مي گيرد.»

بهن اطلاع دادند كه آنها صرف پس از ۴
هفته مي توانند يك موتر تيز رفتار جگوار را به
تحويل بدهند.

«جان از تو تشكر مي كنم.»
مادگه بلا تكليف بصورتم خيره ما ند
گفت: «مازندك آن ...»

به او گفتم: «به نظر من رنگ سياه متين
تراست.» مادگه از اين پيشنهاد به هيچان آمده،
نزديك شد و مرا بوسيد.

يك ماه از آن تاريخ گذشت و من خطاب به
جان گفتم: «جان، شما البته همسرم را خبر
ميكنيد؟»

من پس از مدت ها دوباره روزنامه تايمز را
بدست گرفته بودم. اين روزنامه نه به بروي
زمين افتاده و نه خوانده شده بود و هم در
پياله قهوه نيم سوخته سگرت شنا نهي كرد.
همچنان آثار بيسرين در لب پياله ديدنه
نميشد.

«بلى، آقا مطمئن باشيد.»
من پياله قهوه ام را تا آخر نوشيدم و ستون
نرخ اسعار را مجدداً از نظر گذراندم. درستون
مخصوص نرخ اسعاري اسهام وال استريت
خيرتكان دهته وجود نداشت. روزنا مسه
تايمز را روي ميز گذاشته، با نگاه منتظر به
سمتي كه مادگه از آن پيش مي آمد، خيره شدم.

بقية در صفحه ۶۲

«معلم ثانی» ابو نصر فارابی

بخش سوم

فارابی در تمام آثار خویش با وسعت نظر متمایز است و بر اساس آن پیش از آنکه تجزیه کند، تعمیم میدهد. او بدون آنکه به توقف در برابر جزئیات قناعت کند، پیوسته در تلاش آن بود تا صورتی کلی از جهان بدست آورد. شاید این گرایش مایه آن گردیده است تا تفاوت بین فلاسفه را نادیده گیرد و در پیرامون وجوه شبه میان مذاهب فلسفی به بحث پردازد.

فلسفه از نگاه او علم موجودات است. همانطوریکه هستند و یگانه علم جامعی است که میتواند صورتی کلی از جهان در برابر ما قرار دهد.

منطق در نزد فارابی منحصر به تحلیل تفکیر علمی نیست، بلکه مشتمل بر مسائل لغوی و مباحثی از نظریه معرفت میگردد. فرق منطق با تحوایست که نحوه لغت (لسان) یک قوم اختصاص دارد. اما منطق قانون تعمیم بر زبان عقل انسانی در نزد تمام ملل میباشد و از بسط ترین عناصر کلام پسوی مرکبترین آن میروند؛ از کلمه به قضیه، به قیاس و عکس (۱۵).

همانطوریکه گفتیم فارابی معلوم جزئی به توجه چندانی ندارد و تمام جهد خود را در متعلق، مابعدالطبیعه و در اصول علم طبیعت محصور میسازد. او متکلمین را از رهگذر اینکه ادله خویش را بر اساس مقدمات مشهور مأخوذ از نظر عامیانه، بدون زدن آنها به محک تحقیق بنامی نهند، مورد انتقاد قرار میدهد و سپس فلاسفه طبیعی را بیان انتقاد میگیرد که توجه خود را فقط به آنچه از اشیا صادر میگردد، محدود میسازند و از عالم حوادث متضاد بیرون نمیروند تا صورتی کلی از موجودات بدست آورند.

فارابی بدین سان میگوید برخلاف گروه اول، برای فکر اساسی صحیح بگذارد و برخلاف گروه دیگر میخواهد علت نخستین و یگانه را مورد بحث قرار دهد. (۱۶)

فارابی تلاش میوزید تا اندیشه های خویش را در باره تمام مسائل پر اساس های علمی استوار نگهدارد و بایگیری منطقی و مدلل بودن ملاحظات خویش شهرت داشت و از همین رهگذر او را بنام «منطقی» نیز یاد میکردند.

مباحث مربوط به ماده، ساختمان و خصوصیت های آن، مطالب مربوط به پروسه معرفت و قابلیت شناسایی انسان و نیز آموزشهای مربوط به جامعه بشری و اخلاق آن، جنبه مهم و متوقی فلسفه فارابی را تشکیل میدهند.

از نظر فارابی ماده یک شی واقعی بود و در مسیر تکامل قرار دارد و اساس تمام بدیده هارا تشکیل میدهد. این طرز تفکری بوی امکان میدهد تا ماده را بر اساس قانونمندی آن، بیاموزد و درین زمینه به استنتاجات علمی دست یابد.

تعلیمات فارابی درباره ماده و ساختمان و خواص آن معلو از اندیشه های رواقیستیک میباشد: ماده پایه تمام اشیا واقعی بوده و عبارت از عناصر چهارگانه (آب و خاک و باد و آتش) است. اجرام از ترکیب این عناصر بوجود می آیند. آن اجسام مادی که جهان



وسيله آموزش علوم نظری و بزرگترین یاور در آشناسدن به اسرار علوم و رعایت سلسله مراتب آموزش آنها میباشد و از جمله در مورد کتاب وی راجع به مبادی متافزیک و استدلال معلوم طبیعی میگوید که کتابی سودمند تراز آن برای طالبان فلسفه نمیشناسم. زیرا این کتاب مفاهیم مشترک تمام علوم و مفاهیم خاص هر علم را طوری جداگانه تعریف میکند و برای فهم معانی قاطع و یوریا (کته گوری - مقولات خسته) و اینکه چگونه آنها بحیث مبادی علوم وضع شده اند. جز از طریق این کتاب راهی نیست.

همچنان اللفظی به ارزش بزرگ و عمق محتوای اثر مهم دیگر معلم ثانی (أحصاء العلوم) متوجه است و آنرا اثری ابتکاری و اصيل میداند. چنانچه میگوید: دیگر او را در شمارش علوم و تعریف مقاصد آنها کتاب ارجمندی است غیر مسبوق (یعنی قبل از آن کتابی چندان پرداخته نشده) و روش ویرا درین کتاب (تا آنوقت) کسی نرفته است. جویندگان انواع دانش نمیتوانند از مراجعه باین کتاب بی نیاز باشند. (۱۴)

۱۴. اللفظی، تاریخ الحکماء چاپ لیبزیک ۱۹۰۱ ص ۲۷۷ و ۲۸۸
۱۵. الموسوعة الفلسفية المختصرة، ذیل آرتیکل ابو نصر فارابی، افزوده شده توسط دکتر ذکی نجیب محمود صفحه ۲۰۸ چاپ

آنانیکه مفکوره غرب گرایی را تبلیغ مینمودند با انکابه اینگونه توهانی که ساخته و پرداخته خودشان بود وسیله ترویج و بخش اینگونه افکار ارتجاعی گردیدند که مو یاشرق نیازمند حمایت غرب است و نمیتواند بدون غرب راه تکامل بییماید. ضرورت تأثیر بایست ضمن فرما نروایی یورقی آنها تریه کند و چون شرقیان هم از لحاظ تفکر هم از حیث نژاد و هم از نقطه نظر مرحله تکامل بدرجات پایین قرار دارند، تاگزیر باید در برابر غرب گردن نهند و ادعا نمودند که تمام مظاهر علم و ادب نیست شرق در نتیجه تأثیر تریه بلاواسطه غرب بوجود آمده و بعد ازین نیز بوجود خواهد آمد و نیز هرگونه افکار علمی، طبیعی و فلسفی شرق باضمون افکار پیشا هنگی که در جهان غرب بدیده آمده آبیاری گردیده است و از همین رهگذر آنها الکنندی، فارابی و ابن سینا را بحیث مفسرین و مروجین دانش و فلسفه یونان قدیم میسمارند و پس بر اساس دعوی طرفداران این نظریه فارابی نتوانسته در راه رشد و تکامل نظریات علمی فلسفی و اجتماعی حتی یک گام ابتکاری هم بردارد.

طی سالهای اخیر در نتیجه نیرو مندی روزافزون جنبش آزادیخواهی ملی، در اثر ضربات شدیدی که بر پیکر استعمار وارد آمد و در نتیجه استقرار دولتهای ملی در ممالک شرقی، طرفداران نظریه مذکور تاگزیر شدند موقف پیشین خویش را قسماً تغییر دهد و در صدان شدند تا برای استناد مقاصد خویش فارمولهای جدیدی بیابند و تلاش بعمل آورند از یک قسمت افکار فارابی درین راه به نحوی دیگر استفاده کنند.

همزمان با این دگرگونی ها در سالهای ۴۰-۵۰ قرن حاضر در ممالک شرق نزدیک و میانه به ارزیابی علمی جهان بینی و فعالیت فارابی توجه خاصی مبذول گردید و در سایه پیروزی های پی در پی جنبش آزاد یخواهی ملی علاقمندی به گسترش و رشد فلسفه ملی شدت یافت طبعاً این علاقمندی نمودار نیرو مندی روز افزون موج مخالف با سیاست استعماری و مصلحتین این سیاست در ساحه فرهنگ جامعه شناسان ارتجاعی و مبلغین تفوق نژادی بود.

از سال ۱۹۵۰ در کشور هایی چون جمهوری عربی مصر، سوریه و عراق، رشد بیشتر جریان مطالعه و ارزیابی تاریخ ادبیات و افکار طبیعی علمی و اجتماعی - فلسفی کشور های شرق میانه را از دیدگاه نوین ضد استعماری میتوان مشاهده کرد، در آثاری که طی سالهای اخیر درین کشور عاتایف گردیده، به اصالت و رشد مستقل فلسفه جهان اسلام و نشان دادن سهمی که متفکرین مسلمان در رشد معنوی مردمان شرق و تکامل مدنیت جهانی گرفته اند اهمیت خاصی داده میشود، متلاعثمان همین در کتاب «تاریخ فلسفه اسلام» خود که بسال ۱۹۵۸ در قاهره بطبع رسیده با این مسئله تماس وسیع میگیرد در مملکت کتاب چنین مینویسد:

فلسفه دنیای اسلام دارای اصالت و ارزش خاص خود میباشد و ازین رهگذر هم با فلسفه یونان و هم با فلسفه مسیحیت متفاوت است ۱۳ بدون تردید این نوع گرایش که در زمینه رشد فرهنگی ممالک مستقل در حال رشدش قی بدیده آمده و با خصوصیت ضد استعماری خویش

۱۳ - منظر خیر الله یف، فارابی دوباره - پروسه های روحی و تعلیم و تریه ص ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۲۵

گدازگاه تبسمو

پس خودم کیستم

دیوانه ای به همراه رفیق خود یک سفر طولانی کردن و دیوانه یک کدو میان خالی را بگردن خود او یخت تاگم نشود. شبی که دیوانه را خواب برده بود، رفیق اش بشوخی کدو را از گردنش گرفته و بگردن خود او یخت فردا که دیوانه از خواب بیدار شد و کدو را بگردن رفیق خود دید گفت: من یقین می‌کنم که این شخص خودم هستم. پس خودم کیستم؟



چرا ای آدمه زدی؟
صاحب ماچه زدیم... بلاز دیش

اشتباه

دو دوست در سرك باهم بر خورد کردند یکی از آنها که از دیدن دوستش خوش شده بود گفت چرا رویت رانمی شویی من حالا با دیدن برویت می توانم بگویم که امروز صبح چه خورده ای دو ستش پرسید: خوب بگو امروز صبح چی خورده ام.

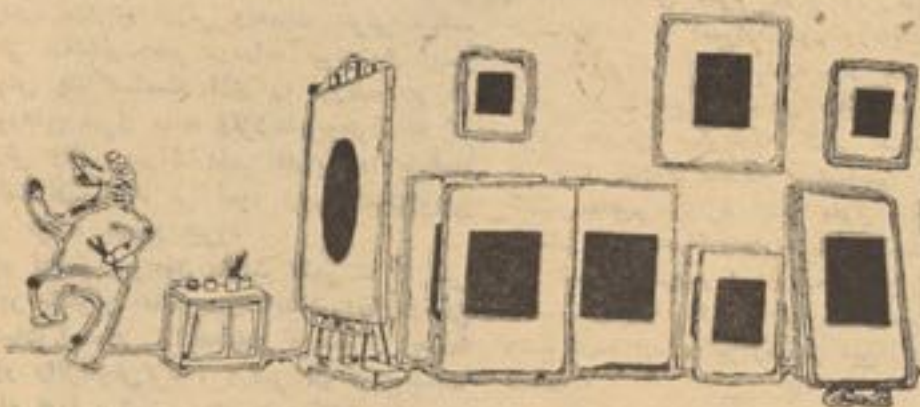
دوست اولی بلا فاصله گفت تخم مرغ.
دوست دومی گفت دیدی اشتباه کردی من تخم مرغ را چند روز قبل خورده ام.



وقتی که زن وشو هر آواز خود را
ریکارد بگیرند

چو کی مدرن

آمریک دفتری که مدتها از درد کمر و شانه می نالید بالاخره مجبور شد تاچوکی خود را لیلام کند اما بعد معلوم شد که آن شی را که دواز آن به حیث چو کی مدرن استفاده کرده کاغذ دانی بود نه چکی.



رسام وتابلو هایش !!

قیمت آن چند است

دختر زیبایی داخل یک مغازه بوت فروشی گردید و بعد از دیدن چند بوت یکی آنرا پسند کرد و گفت: قیمت آن چند است.
دختر که خوش بوت فروش آمده بود گفت: فقط یک بوسه دختر گفت: بسیار خوب بوت را بد هید که خانه بروم مادر کلانم را روان میکنم تا قیمت آنرا بپردازد.

نمره اش را بردار

روزی دومرد که یکی شل و دیگری آن کور بود بایک صندوقچه ای که در دست داشتند سوار تکسی شدند و به جایی که می خواستند رسیدند و از تکسی پائین شدند مرد شل بیادش افتاد که صندوقچه در روی سیت موتر مانده است و تا که در رپور را خبر کنند موتر حرکت کرده بود. شل گفت: خیر تو نمره اش را صندوقچه را به موتر گذاشتی و یا دت رفت.

مرد کور گفت بدو به پشتش. مرد شل گفت: خیر تو نمره اش را بگیر بده برای من.
ارسالی: محمد تمیم سمیعی



اینه قربان... بخاطر جلو گیری از آلوده شدن هوا یک چاره پیدا کردیم



اعتراض

دختری به اتفاق نامزدش از مهمانی برگشته بود وقتی پیشروی در منزل مشغول خدا حافظی بود. پدر دختر سرش را از پنجره بیرون کشید و با قهر به جوان گفت: خجالت نمی کشی این چه وقت برگشتن از مهمانی است، این چه معنی دارد دختر مرا ساعت هفت صبح به خانه می آوری جوان باخو تسردی جواب داد خیلی ببخشید قر بان آ خرباید ساعت ۸ صبح سر کارم حاضر باشم.

از بالا به پائین بدون شرح

حمید به رفیق خود گفت: نمره

تلفون دفتر کاکایم چند است ؟

رفیقش گفت به دفتر کاکا یست
تلفون کن و نمره تلفون آنها را پرسی

تلفون کن و نمره تلفون آنها را پرسی

کن .



لطفا ده افغانی بمن مسکین کمک
کنید تا بسینما بروم
ارسالی سیف الدین کارگر

یک عمر کار می کند

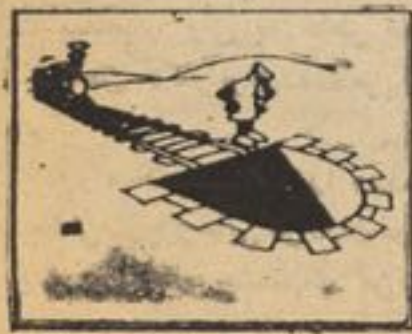
خانمی از شوهر خود پرسید.
- برای سالگره ام چه تحفه
خریدی .
شوهر جواب داد :
- برای یک ساعت بسیار قشنگ
خریده ام که هم واتر پروف است و
هم اگر به زمین بیفتد خراب نمی
شود و فرو شنده آن گفت یک عمر
کار میکند و هیچ وقت خراب
نمیشود .

خانم گفت:

کجاست، بده که ببینم .

شوهر گفت :

متأسفانه آنرا گم کرده ام.



بدون شرح



بدون شرح

طولش میدهدم

مریض: از کشیدن دندان چند
افغانی فیس میگیرید .
داکتر گفت : چهل افغانی.
مریض : این بی انصافی است
آخر برای پنج دقیقه چهل افغانی
میگیری ؟
داکتر با خیر سند دی گفت: اگر
مایل باشید طولش میدهم.



مجاد له علیه دود فابریکات

خیال کردم کلاه خودم است

روزی دور رفیق در راهی با هم یکجائی رفتند و کلاه یکی از آنها به سر
دیگرش بوده و آن دو مشغول صحبت بوده راه می پیمودند درینوقت باد
نسبتاً قوی به وزیدن آغاز نمود یک بار کلاه از سر شخص مذکور به
زمین افتاد آن شخص شدیداً قهر شد کلاه را برداشت و گفت: مرگ
به صاحب شخصی که همراه با و راه می پیمود گفت : چه گفتید؟
شخص اولی گفت هیچ، گفتم مرگ بر صاحب این کلاه یکبار شخص
مذکور شدیداً قهر شده گفت تو به من تو هین می کنی شخص اولی گفت
اوه ببخشید من نفهمیدم خیال کردم که کلاه خودم است .



بدون شرح

سرگذشت

اصلا من فکر میکردم که يك كوكتيل بهترين چيزيست كه درين جهان پيدا ميشود. من به اين نكته اطمینان دارم.

«ایزادورا» اتاق سبز رنگش را در استديو سخت دوست داشت. بساها او را دیدم که با چشمهای اشك آلودش پرده های سبز رنگ اين اتاق را میبوسد، زیرا پرده ها روز گاری متعلق به صحنه یی بود که وی در آن میرقصید. و در آخر زندگی از تمام آن پیروز یسها تنها همین پرده ها برای او باقی مانده بود و بس.

يكشب گریه كنان به من گفت :
- میگویند كه اگر قر ضهايم را نپردازم ، این استديو را از من خواهند گرفت. همه چیزش را خواهند گرفت. ولی این پرده ها كه ارزشی ندارد، تنها برای من ارزش دارد. و خیلی هم ارزش دارد.
بعد به جادو خودكشی خودش اشاره كرد من پرسیدم :
- پس شما پراستی دست به خودكشی زده بودید؟

جوابی نداد. متفكر به نظر میآمد شاید هم فكر میکرد كه نیاستی درین باره چیزی بگوید. ولی با ایشم ادامه داد :

- میفهمید، آتشب باچند نفری در استديو بودم. وقتی آنان رفتند خودم را خیلی تنها احساس كردم. تنها تر از هر وقت دیگری. هر چیزی كه در باره «فضای سكر انگیز» در روز نامه ها خوانده اید، ساخته ذهن خبر نگار است. «ركس انگرام» هم اصلا آتشب اینجا نبود. خیلی كم چیز برای خوردن داشتیم. برای نوشیدن هیچ چیزی نبود. اگر چیزی برای نوشیدن وجود میداشت من هرگز کاری را كه كردم، نمیكردم. در عوض، بسیار خوشحال میبودم ولی روز نامه ها آرا مترين مهمانی مرا «سكر انگیز» نامیده اند. و من

او به این تپه ها مینگریست و در باره جهان ما خواب میدید. اما حالا مردم بین كه به اینجا میانید، تپه ها را تماشا میکنند و یگانه الهامی كه بر میدارند این است كه پشت سر هم كوكتیل بخورند !

پس از گفتن این جمله ها چشمهایش به تپه های سبز خیره شد و به فكر فرو رفت. چندین دقیقه به این حال باقی ماند. بعد، ناگهان رویش را به سوی من كرد و گفت :
- «سو یل» يك كوكتیل دیگر هم به من بده. من از تشنگی میمیرم.



«ایزادورا» با (سی انین) شاعر پر آوازه روس ازدواج کرد و سرانجام او را به سوی خود کشی راند.

به تاریکی اتاق عادت گرفت در كنج و كنار اتاق يك پيانو، يك ماشین چند روز بعد درباری نشسته بودیم تا یك و يك گرامافون را دیدم. و تپه های سبز رو به روی خود مان را مینگریستم. این تپه ها به سوی آب بحر پایین میشدند. درین حال «ایزادورا» گفت :

- به نظر من این تپه ها همان تپه ها ییست كه به «نتیجه» این مرد بزرگ الهام میبخشید میدانی كه (نتیجه) گذشته از فیلسوف رقص هم بود؟ بلی رقص هم بود

به دیدن او پیروید. وی دیگر به خانه خودش نیست. و لی هر روز به استديو سری میزند تا ببیند كه آیا نامه یی برایش رسیده است یا نه. او به من گفت كه اگر شما به دیدنش پیروید، بسیار خوشحال خواهد شد. صبح روز بعد، به استديو برای دیدن «ایزادورا» رفتم و در آنجا خودم را در اتاق سبز رنگی یافتم. این اتاق تصور معبدی را در اعماق بحر در ذهنم به وجود آورد.

پرده های سبز از زیر سقف تا سطح اتاق کشیده بود، فرش اتاق نیز رنگ سبز داشت.

«ایزادورا» در گوشه یی نشسته بود و در نور كم رنگ اتاق مثل شبی به نظر میآمد شبی كه انگار از جهان دیگری آمده بود. چشمهایش غصه ناك به نظر میآمد و لبخند نامطمئنی به لب داشت.

در اول اندکی از من عصبانی بنظر میرسید.

بعد تر گفت كه از آمدن من بسیار خوشحال شده است، زیرا خودش را كاملا تنها احساس میکند. سپس دستش را دراز كرد و كتابی را كه با خود داشتم گرفت این كتاب جلد دوم «زندگی من» نوشت «فرانك هاریس» بود. از بخش این كتاب در بریتانیا جلوگیری می شد و تنها به صورت شخصی امکان داشت آن را به دست آورد.

«ایزادورا» بالحن امریکایی خودش گفت :

- مدت ها ست آرزو دارم این كتاب را بخوانم شما به من امانت میدهید؟ لختی مرا نگریست و ادامه داد :
- اطمینان دارم این كتاب از كتابهای نیست كه شما غالباً به دوستان تان امانت میدهید، ولی به خاطر داشته باشید كه من «كازانووا» دهده امریکایی هستم.

«ایزادورا» كتاب را ورق زد و به بعضی از چیزهایی كه در آن خواند، خندید. درین حال چشمهای من بیشتر

ندر دناك ((ايزا دورا))

«ايزا دورا» آهي كشيده وگفت :

ميخواستم بفهمم كه چرا ماشين تايپ در گوشه زيبايي جاداده شده است «ايزا دورا» در حالي كه

برجايش ميس نشست ، در جوابم گفت :

« تاكنون هرگز ازين ماشين كار نكرفته ام و فكر نميكنم كه بعد ازين هم كار بگيرم. ولي ميفهميد؟ شايد اين نکته مضحك باشد، اما من فقط خوشم ميآيد كه احساس كنم ماشين تايپي در اختيار دارم. برخي از اوقات احساس ميكنم كه اين ماشين تايپ يگانه چيزيست كه براي من باقي مانده است. خوب ... دربارۀ خودكشي صحبت ميكردم لختي ساكت شد و سپس ادامه داد :

«آنشپ آرام و تنهانشسته بودم و خودم را خيالي بيچا ره احساس ميكردم. ناگهان در يافتم كه بيش ازين نشسته نيتوانيم به خودم گفتم كه ديگر نميخواهم زنده بمانم، زيرا هيچ كسي مرا نميخواهد. به نظرم آمد كه كسي ديگري، بغير از خودم اين سخنهارا به من گفت. وقتي هم كه پرامدم و سوي ساحل رفتم، احساس ميكردم كه كسي پاملايست بازويم را ميكشيد و مرا به جلو ميبرد خوب به خاطر دارم كه در آن حال فكر ميكردم چه خوب است آدم هيچ تشويشي نداشته باشد و چه خوب است كه آدم مسئول پايان دادن به حيات خودش نباشد ، زيرا كسي ديگري، كسي كه از بازويم ميكشيد و مرا به سوي بحر ميبرد، مسئول خاتمه دادن به حيات من بود. اين احساس سخت شگفتي انگيز بود. حالا هروقت ميخوانم كه كسي خودكشي كرده است ، فكر ميكنم كه حتما بايد همان احساس مرا داشته بوده باشد. يعني كسي ديگري او را بسوي خودكشي رانده باشد. هنوز سخن «ايزا دورا» تمام نشده بود كه باز هم كسي در واژه را به صدا درآورد .

بقية ذر صفحه ۵۹

«حالا زندگي من اينطور سپري ميشود . من پيامي دارم كه ميخواهم به جهانيان برسد :

من ميخواهم به رقص ادامه بدهم ولي آنچه عملا انجام ميدهم مطمئن ساختن چنين مردمان است به اين كه روزي قر ضشان را خواهم پرداخت و همين كافيست كه آدم را وادار به خودكشي سازد.

پرسيدم :

« گاهي ازين ماشين تايپ كار هم ميگيريد؟

سوال ابلهانه يي بود، ولي من

پول به دست خواهم آورد .

ولي فرانسوي کوتاه قدنخواست با خواندن متن قرار داد به «ايزا دورا» اهانت كند . در عوض گفت كه خيالي خوب منظور او را فهميده است و از «ايزا دورا» معذرت خواست كه باعث زحمتش شده است . درين حال ميگو شيد جزئيات چهره «ايزا دورا» و اتاق او را به خاطر سپارد . شايد در صدد بود بعد تر همه چيز را به تفصيل به دوستانش قصه كند . وقتي مرد فرانسوي رقت ،

مجبور شدم آن قصه رقصيدن خودم وافتادن درآب را براي خاطر دوستانم بنويسم. گروهی ازين دوستان ميخواهند خانه ام را در پاریس از ضبط شدن نجات بدهند. واضح است كه قصه خودكشي من نقشه شان را برهم ميزند ولي آنچه به شما گفتم عين حقيقت است...»

درين هنگام كسي ضربه هاي محكمي به در واژه استديو زد، «ايزا دورا» آهي كشيده وگفت :

«يك لحظ هم مرا آرام نيمانند ممكن است ببينيد كه كيست ؟

در بيرون در واژه يك مرد فرانسوي عصباني استاده بود. او قامتي کوتاه وچهره سرخ داشت و به من گفت :

«خانم «ايزا دورا» به خانه است پيش از آنكه فرصت جواب دادن رايه من بدهد، از كنارم گذشت و به درون آمد. ولي وقتي به استديو داخل شد ،عصبا نتيش كاهش يافت و با آوازي اندكي قهرالوده گفت كه آمده است تا كرايه ماشين تايپ را بگيرد وقتي چشمش به تاريخي اتاق آشنا شد وقامت بلند «ايزا دورا» را ديده، تغيير حالي در او به وجود آمد وساكت ماند.

«ايزا دورا» گفت :

« من سر گرم نوشتن خاطرات خودم هستم .

سپس قرار داد چملك شده يي را از بكشش بيرون كشيده و مرد فرانسوي نشان داد :

« در بدل خاطراتم پول زيادي خواهم گرفت . آنوقت كرايه ماشين تايپ شمارا ميبر دازم بعد به سوي ماشين تايپ، كه مثل جنائيكار كوچكي در كنج اتاق خريده بود ، اشاره كرد وگفت :

« به مجردي كه پول از امريكا براي برسد ، كرايه تايپ شما را ميدهم ، من هنر مند فقيري هستم ولي به زودي پول به دستم خواهد آمد . بر اساس اين قرار داد من





زنان و دختران



مترجم : محمد حکیم ناهض :

طفل در هوای آزاد

سال اول يك طفل حق دارد تا زمانیکه بیدار است کسی یا کسان نزدیک وی باشد ولو که خود را با چیزی مصروف هم بسازد . برای طفل بهتر است که برای ۲ یا ۳ ساعت با مادر خویش بیرون برود و یا خواب باشد . هر گاه در خارج شهر زندگی کرده و کدام چمن و یا صحن حویلی ندارید تا طفل را ببرید ، پس با کدام ریکشا (اگر داشته باشید) و یا هر وسیله که بتوانید طفل را بیرون ببرید .

در فصل تابستان ، هر گاه خانه شما شدیداً گرم و طاقت فرسا شود می توانید يك محل مناسب هوای گوارا در خارج منزل پیدا نمائید ، و قتی طفل شما خواب باشد هر قدر دیر تر خارج منزل باشد بهتر است . هر گاه خانه شما سرد می باشد (در تابستان) با آنهم توصیه من اینست که طفل خود را روزانه ۲ ساعت خارج منزل ببرید . اما در اوائل صبح و اواخر بعد از ظهر . و قتی طفل شما برای اولین بار به پرو گرم غذایی رو زانه سه دفعه آغاز می کند ، ضرور است تا

استراحت خویش و طفل را مدنظر داشته باشید مگر بر نسیب عمومی برای خارج منزل بردن طفل برای ۲ یا سه ساعت در روز بهمان شکل خویش باقی می ماند که تذکر داده شده است . چینی که طفل بسن يك سالگی نزدیکتر شده می رود دیدن ما حول وی را بیشتر متعجب

و علاقمند می سازد . حتی اگر بوسیله کدام گادی گک یا ریکشا وی را برای گردش می برید ممکن است بعد از صرفه غذای چاشت از خواب کردن هم امتناع ورزد . بنابراین (بقیه در صفحه ۶۰)

برای هر طفلی که دارای وزن ده پوند یا بیشتر باشد و قتی که بارندگی نباشد خوب است تارو زانه برای ۲ یا ۳ ساعت در خارج اتاق برده شود البته تاوقتی که درجه حرارت بالای نقطه انجماد نبوده و باد بسیار سرد نباشد .

يك طفل که ۸ پوند وزن دارد می تواند بیرون برده شود در حالیکه درجه حرارت ۶۰ درجه یا بالاتر ازان باشد . باید گفت که درجه حرارت هوا یگانه فکتور محسوب نمی گردد ، بلکه هوای مرطوب نسبت به هوای خشک درعین درجه حرارت بیشتر سرد بوده و باد اگر باشد سرد تر میباشد . حتی اگر درجه حرارت تحت نقطه انجماد باشد يك طفل صاحب وزن ۱۲ پوند می تواند برای ۲ ساعت در يك محل آفتابی که از وزش باد در پناه (مضنون) بوده مستریج باشد .

در فصل زمستان بهترین وقت برای خارج منزل بردن طفل وسط روز (بین ساعت ۱۰ قبل از ظهر میباشد) هر گاه شما در خارج شهر (در کدام يك از قراء و قصبات) سکونت دارید و یا اینکه منزل شما دارای کدام باغچه و چمن میباشد ، می توانید حتی برای بیشتر از ۳ ساعت در هوای مساعد طفل خویش را در خارج منزل نگاه دارید و اجازه دهید تا آفتاب برای مدت کوتاهی برویش بتابد هر گاه آفتاب وی را نارام نمی سازد .

طوری که طفل بزرگ شده میرود ، برای وقت درازتر بیدار می ماند و از همراهی شما باوی بیشتر خوش می باشد ، البته اگر بیدار باشند (مؤلف) نمی خواهم بیش از يك ساعت تنها بماند . در نیمه دوم

وظیفه زن



مرد نشر عالم انسانی است وزن اوست ، به فرمانروایی پردازد .
شعر آن .
مرد باید مانند نشر کار آمد و در همه موارد مفید بوده وزن مانند شعر باید زیبا و نشاط انگیز باشد . این درست نیست که زن سعی کند از مرد تقلید نماید و راه و روش او را یاد بگیرد . با این عمل زن مقام خود را پایین می آورد و نظیر آن شعر نسبت و ناموزن می گردد که نه نشر است و نه نظم بلکه کاریکا تور نیست از هر دو . زن باید زن باشد تا بزرگی اش کاملاً عیان گردد . قدرت زن در قلب اوست و قدرت مرد در سرش . زن باید بگوید هر چه بیشتر از پلکان طلایی عشق بالا رود تا بتواند در قلمرو عواطف که قلمرو مخصوص

مرد نشر عالم انسانی است وزن اوست ، به فرمانروایی پردازد .
زن باید قبل از هر چیز روف ، مهربان ، عقیف ، باحیا ، با وفا ، حساس ، فدا کار ، غمگسار و با محبت باشد . با لزاك میگوید : « احساس کردن ، مهرورزی ، رنج بردن و خود را وقف کردن در خدمت خانواده و جامعه ، اینها همه متن زندگی زن خواهد بود . » بزرگترین احتیاج زن ، توسعه زندگی نهادهی است ، یعنی توسعه دامنه عشق است . بجای آرایش ظاهر ، زن باید باطن خویش را با پرو رش دادن بهترین عواطف در خود بپا یند . ما موریت زن ، کاستن در های درونی بشریت است . یعنی زن طبیعتاً دیندار و خاتان مهربان و با محبت است . اگر زنی اینطور نباشد ، او طبیعی نیست ، (بقیه در صفحه ۶۰)



زن از هر نگاه

بر خلاف گمان مردم، مهر با نی
وصفای قلب زن ربا ینده دلست نه مرد حتی قدرت تصور تش را نتواند
قشنگی و زیبایی او کرد.

(شکسپیر) «دید رو»

بر خلاف مردها، زن همیشه به
يك حالت باقی میماند: اگر خوب
باشد، همیشه خوب است.
اگر بد باشد همیشه بد است.
«گوته»
نغمه ای خوش آهنگ تر از صدای کسی
نیست که از زیبایی او سخن می
گوید.

«آدریان دو پویی»

زن بواسطه ناتوانی خود بچیزهای
نایل می شود که مرد با توانایی
خود بان دست نمی یابد.
سید جمال الدین افغان
زنان عموماً گوشه های کوچک و
زبانی دراز دارند:

ما و مود



رمز شوهر داری

هماهنگی در زناشوهری

برخی از زنان عادت دارند که حتی
لحظه ای را هم در خانه تنها نگذرانند
و همیشه در کنار همسرشان باشند
ولو این وضع منجر به شکست مرد
در کارهای فکری و ادامه تحصیلات
وی گردد.

ازین رو زیاد دیده می شود که
مرد بخاطر خوشنودی زن و برای
رهایی از هیاهو و داد و فریاد همسرش
بکلی از ادامه تحصیل و کوشش برای



ارتقا به معرفت، از رفتن در کورس
های بعد از وقت چشم می پوشد.
این دسته از زنان هیچ نمی فهمند
که خود سهم مهمی را در رکود و
عدم پیشرفت شوهرشان در اجتماع
ایفا می کنند. در این قبیل موارد
مسئولیت شکستهای مرد به عهده زن
است. زیرا وی خار راه پیشرفتش
شده و نگذاشته است که از طریق
علم بجایی برسد اگر این عده زنان
باطراف خویش نظر کنند می بینند
که مردان موفق و خوشبخت همین
گونه بدنیا نیامده اند. غالباً ترقیات
اشخاص اکتسابی است. آنها باید
فداکاری کنند و زحمت فرا گرفتن

بقیه در صفحه ۶۰

دختر انسان

ژوندون



درد دل جوانان

متصدی محترم صفحه جوانان! و تنها کاریکه این عده بصفه یك جوان من هم گله و شكایتی از ناحیه بورس تحصیلی دارم مقصود از گفتارم یا بهتر بگویم از درد دلم، درد دلی که شاید هزاران جوان ازین ناحیه داشته باشند اینست که چرا در گذشته عده زیادی از جوانان ماکه هم لیاقت داشتند و هم اهلیت و استعداد و هم از هر نگاه شایسته برای ادا مه تحصیلات عالی در خارج از مملکت بودند متاسفانه برای آنها این چانس داده نشده و بدبختانه این بورسها را يك عده جوانانیکه اهلیت استفاده ازین بورسها را نداشتند خود را کاندید این بورس ها نمودند و موفق بگرفتن بورس تحصیلی شدند و هم چنان يك عده اشخاصیکه سن شان از چهل و پنجاه تجاوز می نمود نیز ازین بورس های تحصیلی استفاده نموده و بعد از استفاده ازین بورس ها بعضا ناکام و یا دوره تحصیل را ناتمام گذاشته دوباره برگشتند

و تنها کاریکه این عده نمودند سوختن این بورس ها بود و بس زیرا آنها نه حوصله تحصیل داشتند و نه لیاقت و تنها برای تفریح و دیدن ممالک خارج ازین ها بورس استفاده نمودند. خو شبختانه با استقرار رژیم جمهوری در کشور عزیز ما این امید واری برای همه مردم مخصوصا جوانان و البته آن عده جوانیکه واقعا شایستگی و لیاقت و استعداد دارند نمودار شده است که از بورس ها مستفید گردیده و این امید واری روز بروز برای جوانان بیشتر میگردد زیرا با علاقه و جدیت بکارهای خویش متوجه بوده و هر چه بیشتر از پیش میکوشند تا کارها و وظایف خویش را بنحو شایسته ای انجام داده زیرا میداند که بعد ازین وسیله و واسطه خریداری نداشته و تنها لیاقت و اهلیت شخصی است که برای آنها آینده درخشانی را نوید میدهد. (کبیر داوری)

نامه های رسیده

خود را دریای انگیزه های تا ریک خیال خود قربان می سازند و بدون شناختن پیچیدگی های زندگی و علم بکاربرد منطق و دانش در تحلیل و تدقیق از آن به موانع رو برو میشوند عده دیگری تصور می نمایند که به هیچکس و به هیچ چیز محتاج نبوده و از همه دوری می جویند اینجاست که دوستی و صمیمیت در بین آنها

بناغلی محمد مسعود واصل متعلم لیسه حبیبیه نامه شما که عنوانی مدیریت مجله تحریر یافته بود به این مدیریت رسید از همکارین تشکر و این هم قسمتی از نامه شما بعضی از جوانان در رویداد های نامساعد و در راه پیشرفت و ترقی علمی و اجتماعی خود احساس ترس و وحشت نموده شبها متانسان

روان شناسی برای جوانان از کتاب روان شناسی

هیجان و ماهیت هیجان

هیجان در حیات روز مره نقش بزرگی را بازی میکند و بنابر این بتند رستی و سلامت روحی و جسمی ما خیلی مهم است که هیجان را از نزدیک مورد مطالعه قرار دهیم. بسیط تر تعریفی که برای هیجان قایل شده اند این است که هیجان عبارت از شورش است که بر انسان مستولی گردیده و تمام وجود از آن متأثر میشود.

حالت هیجانی زمانی رخ میدهد که انسان بزمینه و یا وضعیتی رو برو شود که آن تصادم و یا فشار وجود داشته باشد در تمام این گونه زمینه هاسعی میشود فشار یا تصادم از بین برداشته شود هر گاه سعادت بقیه در صفحه ۵۴





وفات

دوکتور سید انور سلطانزاده آمر مرکز صحنی بخارده غوربند در حین اجرای وظیفه در نیمه ماه گذشته در سکتته قلبی بعمر ۳۵ سالگی وفات کرد. وفات این دوکتور جوان باعث اندوه دوستان و همقطارانش شده است.



مرحوم دوکتور سید انور سلطانزاده

محو گردیده وحسن تفاهم و خوش بینی جای خود را به حس بد بینی وترس میگذازد.

پیغله نریمان نوین

وجیزه های انتخابی شما بمدریت مجله رسید اینهم چند وجیزه انتخابی شما:

د ژوندانه لار

بریالیتوب پرته له چانس خخه بل شی نهدی د هر شکست خوړلی خخه چه پوښتنه وکړی اجزه کوی.

ښوونځی

دعلم او پوهی هرښوونځی چه پرانستل کیږی د زندان دروازه تړلی کیږی.
(هوگو)

(بقیه در ص ۴۵)

شماره ۵۱

کلو گلو خواننده جوان

کلو گلو یکی از خوانندگان جوان میباشد که اخیرا کنسرتی در بروکسل برای یکعده جوانان و علاقمندان خویش اجرا نمود که مورد استقبال زیاد تماشا چیان قرار گرفت. این هنرمند و آواز خوان جوان در مقابل دوازده هزار تماشاچی چنان از خود هنر نمایی نمود که مورد استقبال کم نذیر قرار گرفت. شور و هلهله تماشاچیان و کف زدن های پی هم آنقدر زیاد بود که خواننده جوان را به هیجان آورده و برای دوستداران آوازش بیشتر از پیش هنر بخرچ داد و باعث شادی و خوشی تماشا چیان گردید.

عده از تماشا چیان آن شب را که کلو گلو این خواننده جوان با آواز خویش ساعتها آنهارا مشغول داشته یک شب فرا موش ناشدنی خوانده و گفته اند که کلو گلو واقعا یک آواز خوان خوب است.



شاگردان ممتاز



نام - فاطمه (حاجی زاده)
صنف - نهم الف لیسه آریانا
سن - سیزده ساله
درجه - اول نمره
علاقمند - به مضامین ساینس و ورزش.
آرزو - میخواهم در آینده تحصیلات عالی خویش را در فاکولته طب به پایان برسانم.



نام - بلقیس (عظیمی)
صنف - یازدهم ب سلطان رضیه
مزار شریف.
سن - ۱۸ ساله.
علاقمند - به مطالعه
آرزو - میخواهم در آینده داکتری داشته باشم

مردی با نقاب بقه

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب مایتلند پیر که مرد مرئی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نواپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود تحقیقات پو لیس هاگن مد یر کلپ هیرون گر قنار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتبا هی که دارد بکس هایی را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اننای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منقلب میشود و اینک بقیه داستان.

که بدانم اثری هم درین روز هابه پرورشش ریش خود سخت تو جه دارد. اینکه موضوع از چه قرار است، من به آن دلچسپی ندارم. الک سگرت را میان لبهایش چندبار اینسو و آنسو گولاند و اظهار نمود. من زیاد کتاب قوانین را ورق نزده ام. اما بطور قطع یقین دارم که هیچ یک چنین قانونی ندارد که کسی را اجباراً به گذاشتن ریش وادار سازد - اما آقای براد، شما مگر امریکایی نیستند، همینطور نیست؟ براد با لبای نیمه متبسم که همیشه در چهره اش خوانده می شد جواب داد: - بلی من ازین امتیاز بر خودار هستم. الک پرسید: (شما کسی را بنام ساول مورالیس می شناسید؟) الک پس از طرح این سوال بسوی کلکین اتاقی نگاه کرد. جوشا براد در حالیکه به ذهنش فشار می آورد چندیایی روی پیشانی اش

تصور نمی کنم که در انجام مراسم از دواج آندو نقطه قابل اعتراضی وجود داشته باشد اگر چه مطمئنم که رای بنت، رفیق جوان شان کمترین اطلاعی از ارتباط واقعی بین آندو ندارد. برودی از یک هفته به اینطرف در کاورلی هاوس توقف دارد و در اینقدر مدت قطعا از دروازه منزل پایش را بیرون نگذاشته است اما عجیب تر از آن اینست که بنت جوان هم در طول این مدت از منزل خود خارج نشده است. تصور نمی کنم که بین آندو مشاجره رخ داده باشد و قبلا حدس می زدم که موضوع عمیقتر ازین باشد. اما بر حسب تصادف وقتی از دوازده منزلم پا به درون می گذاشتم، برودی را دیدم دروازه منزل بسانو اتفاقاً در همان لحظه کاملاً باز بود. لولاشید را بداخل منزل می برد و من یک نگاه برودی را دیدم.

او ریشش را گذاشته که به صورت بسیار مقبولی برورید و باعث تعجب فراوان من شد که یک بوکسر چنین ریش مقبول برای خود بگذارد. عادتاً بوکسر ها خوش ندارند ریش بگذارند و دیدن ریشی به آن قشنگی مرانست به غیبت و ظاهر نشدن بر و دی کنجکاو ساخت. من برای دیدن رای بنت رفتم. در همین تازگی ها او را در کلپ هیرون دیده بودم و هم فرصتی دست داد تا با ماداموازل بنت حرف بزنم. پیشخدمت او که یک مرد است و از طرف روز برای برسن آن لبای سپایش می آید وضمناً جمع وجور کردن منزل را بدوشش دارد، بمن گفت که وضع و رای بنت خوب نیست و نمیخواهد کسی را ملاقات کند.

براد حلقه دودی به هوا فر ستاده متفکرانه به آن چشم دو خت. (اگر دریک منزل نوکری کار می کند، نزد صاحب منزل زندگی میکند و برای من صرف دو دالر و هفتاد و پنج سنت به نرخ روز خرج داشت

مراجعه کرده پرسید که می تواند به منزل برود و اظهار داشت: (من به همسرم وعده کرده ام) الک گفت: (صبر کنید... و متوجه باشید که بوعده خود وفا نمائید.)

هنوز هم ساعت از رفتن معاونش سپری نشده بود که یک نامه رسمی برای انسیکتر الک رسید و وقتی متن نامه را خواند، درخششی در قیافه اش پدید آمد. آن نامه از آمرعمومی مشاوریت پولیس عنوانی او نوشته شده بود و متن آن از اینقرار بود: (ریاست پولیس مرا مامور ساخته است به اطلاع تان برسانم که ترفیع بخارند پولیس جی. جی. بالدر به رتبه سرجنت از تاریخ اول مارچ سال جاری منظور شده است.)

الک کاغذ را قات کرده، احساس سرور مملو از افتخار نمود. او فوراً گوشك تیلفون را بر داشته خواست بالدر را احضار کند. اما پادش آمد که او را به منزلش فرستاده است. الک آنشب نوکری نداشت و در حالیکه قلبش مالمال از خوشی بود تصمیم گرفت تا شخصاً این خبر سرور انگیز را به بالدر برساند.

الک با خودش گفت. بسیار مایلیم با خانم عزیز او از نزدیک معرفی بشوم و هم هر وقت طفل او را ببینم او دفتر پولیس را ورق زده آدرس منزل بالدر را پیدا کرد. لیو فوردر ۹۳، اکس براید موتر پولیس الک را تا به آدرس نمبر ۹۳، لیو فوردر اکس براید رساند.

یک عمارت قشنگ و کوچک بود عیناً همان نظری که رنگ منزل نشیمن معاونش را پیشبینی کرده بود بالدر دق الباب او یک خا تم



آنجا سکو نت دارد .

الك در حالیکه هر لحظه بیشتر احساس خشکی دهان می کرد پرسید شما از موتر چه کسی حرف می زنید زن پانسیونر پاسخ داد: «موتر خودش یا از دوستش را دیده ام لطفاً بمن بگویید که با او زیاد دوست هستید الك محتاطانه پاسخ داد. «اوه بلی بسیار با هم رفیقیم؟»

- پس چرا داخل نمی شوید؟

الك به دنبال زن پانسیونر وارد يك اتاق كوچك و لی بسیار پاک و نظیف و شد. «برای اینکه حقیقت را از شما پنهان نکرده باشم، می گویم که من قرار دارم با آقای یا لدر فسخ کردم. او همیشه شکایت داشت و به زحمت از کار من راضی می بود و من دگر حاضر نیستم برای او خدمت کنم. علاوه او چندان حق الزحمه خوبی هم بمن نمی داد. من برای دو اتاق پول نا چیزی از او دریافت می کردم و حال در نظر دارم که این دو اتاق را در مقابل پول مناسبی به کرایه بدهم. گذشته ازین نامه های وارده او برای من عجیب و حیران کننده بود. من بخاطر او این صندوقچه بزرگ پستی را در بیرون عمارت نصب کرده ام، اما همین صندوق هم گاهی خردی می کند و گنجایش پسته وارد نمی رایش رانمی داشته باشد. نمی دانم، شغل و کار ضمنی او غیر از معاونیت پولیس چیست. نامه های که به اینجا می رسند، عنوانی کار

خانه های کیمیاوی واقع دیتکوب می باشد. نی، شاید گمان کند که من موجود نا جوری هستم که او تقریباً همیشه تمام روز را بیرون از منزل میماند و کمتر شبها را در اینجا می خواهید.»

الك پاسخ داد «اوه نی، به چه چه تصور می کنم شما مهربان ترین زنی هستید که من دیده ام و حال خیال دارید که بیرون بروید؟» زن صاحب پانسیون باسرا شاره کرد و گفت: من از طرف شب کار می کنم و ساعت ۱۱ روز واپس می آیم خوب شد که شما آمدید و من در منزل بودم.»

الك پرسید. شما گفتید که موترش

چه نوع موتر است؟

(بقیه در صفحه ۵۹)

صفحه ۴۷

نسبتاً مسن که لباس بیرون رفتن از منزل به تن داشت، دروازه را باز کرد و الك دچار حیرت شد که دید لباس پیشخدمتی به تن آن زن بود. آن زن در جواب اظهار داشت: بلی، آقای بالدر در همین جا سکو نت دارند. یعنی او در اینجا دو اتاق اجاره گرفته است. اما از طرف شب بندرت اینجا میماند. او عادتاً صرف برای تبدیل لباس می آید و همینکه لباس را عوض کرد، فوراً بیرون می رود. فکر میکنم نزد رفقاییش میرود. - همسرش در اینجا زندگی می کند؟

آن زن با تعجب جواب داد: خانمش من هیچ نمیدانستم که او ازدواج کرده است. الك اوراق سجل بالدر را با خود آورده بود تا بعضی اوراقی را که در زمان فرار سیدن تقاعد و تثبیت مستمری بندرش می خورد به کمک خود بالدر خانه پری کند ولی حال متوجه شد که در زیر آدرس، يك آدرس دیگر هم وجود داشت. اما رنگ طوری انتشار کرده بود که او صرف درین لحظه پس از دقت در آن متوجه شد.

الك اظهار کرد: «تصور می کنم اشتباه کرده ام. آدرس جدید او خارو استریت واقع ستپانی می باشد. اما زن پانسیونر لبخندی زده اظهار کرد: «اوه، نی. چندین سال میشود که او نزد من زندگی میکنند و پس از آن به اور خارد - استریت نقل مکان کرد. اما وقتی جنگ شروع شد. او دو باره نزد من آمد زیرا حملات هوایی در ناحیه شرقی شهر لندن نسبتاً خطرناک تلقی میشد. با وصف آنهم تصور می کنم که او يك اتاق در استپانی دارد الك متفکرانه گفت: «هوم» او در مقابل دروازه بود و زن پانسیونر سر برداشته و گفت:

«من نمیدانم چقدر اجازه دارم، راجع به معاملات او با دگران حرف زنم. اما اگر زیاد کار دارید. در انصورت به احتمال قوی میتوانید او را در «سلاف» پیدا کنید. من مدت متگار او هستم که از شروع تا ختم ماه برایش کار میکنم و یکی دو بار موترش را دیده ام که در خیابان سلاف، ناحیه «زین گیبیل» پارک کرده بود صور می کنم یکی از دوستانش در

هزار و یک گپ

چندی پیش با آقای زیارمن یکی از مترجمین دانشمند و سابقه دار مطبوعات مصادف شدم ضمن گفتگو و احوالپرسی از ایشان خواش کردم تا دو پاره همکاری خود را با مطبوعات از سر گیرد

شاعلی زیارمن با وجود مشغولیت ها پس که دارند ترجمه جالبی برایم فرستادند چون خیلی دلچسپ است و در همین صفحه خدمت تان تقدیم میکنم .

مجازات حیوانات و اشیا

پرونده اینک که روی محکومیت و مجرم ساخته شدن عراده که يك انسان توسط آن بقتل رسیده است بیاندیشند پس معلوم است که نسل فعلی براتپ هوشیارتر از آنها بوده است . در صورتیکه درازمنه قدیم چیز های غیر ذیروح محکوم قرار میگرفتند تصوراتیکه انسانهای قدیم روی محکومیت مخلوقات ذیروح هم از سرعت عمل کار میگرفتند گاهی بعید بنظر نمی آید .

مادرزمینه از زمانه های بسیار قدیم دلایل زیادی در دست داریم . در قرون قدیمه با هر حیوان متجاوز مانند يك انسان مجرم معامله صورت میگرفت و آنها قبل از رویکار آمدن محاکم قانونی جهت دادن جزا پوارت مجروحین و یا مقتولین سپرده میشدند که بعدها جزای آنها توسط محکمه تثبیت مسیگردید فقره حیوانات اهلی به محاکم عادی و از حیوانات وحشی به محاکم کلیسا سپرده میشد . این حیوانات رسماً متهم قرار گرفته و برای دفاع از آنها وکیل دعوی تعیین میگردد حیوانات مذکور در نتیجه محکمه یا برائت حاصل میگردد و یا اینکه محکوم به جزا میگرددند .

خوکی بالای چوبه دار

این یکی از مشهور ترین دعاویست که در ۱۴۵۷ در سائوتیک بوقوع پیوسته و رسماً حکایت میگردد : يك خوگ مساده با شش جوجه اش نسبت کشتن يك طفل و خوردن قسمتی از گوشت آن سپرد محکمه میگردد . دلیل واضح بود اما وکیل دعوی حیوانات متهم باندازه قوی از آنها دفاع کرد که صرف خوگ ماده محکوم قرار گرفت و پس و چوبه ها را برین دلیل که سن شان کوچک بوده و هم مادرشان به آنها شکل يك نمونه پترا تشکیک داده است . نجات داد . خوگ ماده در حضور جم غفیری از مردم در يك چارسوق بدر آویخته شده و بمنظور اینکه برای دیگران درس عبرت شود روزها آنجا باقی گذاشته شد .

در ۱۶۹۴ بالای يك قطعه اراضی که متعلق به کلیسا بود خوکی مرتکب جنایتی شده بود مدعیان پاپهای کلیسا بودند چون یقین است فیصله که آنها درباره این خوگ صادر کرده اند مطابق به خواسته قضات امروزی جهان بنظر می آید فکر میشود ارزش توضیح را داشته باشد .

دعوی این اصل که جرم مذکور مستکره و فرت آور میباشد و لذا برای اینکه قرار ما

انسانهای ابتدائی حوادث را بر اشیا معطوف میداشتند باین معنی که اگر از جهت کسب نام يك از اشیا ضروری پادشاه عاید میگردد آنرا تخریب و یا اینکه آنرا به جزا میرسانیدند . چنانچه هر طفل در اگر شوق طبیعی این کار را میکند ، هنگام راه رفتن همیشه کدام چیزی به پای شان اصابت کرد برگشته آنها به لگد میزنند و آنها بدور می افکند . در یونان قدیم هر آن شی ای که بوسیله آن آدم کشته میشد سپرد محکمه میگردد همیشه گناهش ثابت میشد آنها از سرحد مملکت بسور می افکندند . بعدها در انگلستان به سادگی که مرتکب جرم میگردد اسم (فلکت) رامیگذارند و آن شی را به وارث مقتول نه بشکل تضمین بلکه باین منظور که جزای انتقام را توسط آن عملی کنند می سپردند که بعد ها این قبیل چیزها عوض و از بین بدولت تلویش میگردید حکمروایان این جنایتکاران بی جان را گرفته و به آن نام (ده اودانت) را میگذاشتند (ده اودانت) چیزیکه نذر خدائی شده است . بعد از این اشیا فروخته شده يك حصه کوچک آن برای خیرات و حسنات مقتول داده میشد که بعدها قوائد و استثنائات عجیب و تریبی درین زمینه بمیان آمد مثلاً اگر شخصی تحت عراده شده و میمیرد آنوسیله نقلیه بشکل يك گل ده اودانت میگردد اما اگر وسیله نقلیه ایستاده بوده و شخصی از درك یکی از عراده های آن آسیبی رامتحمل میشد در آن صورت تنها همان يك چرخ عراده (ده اودانت) محسوب میگردد .

اگر شخصی توسط يك پارچه کشتی که در آبهای شیرین گردش میکرد آسیبی برداشته و میمیرد آن کشتی بکلی (ده اودانت) میشد اما يك کشتی متعلق به آبهای شور بداخل عین شرایط تابع (ده اودانت) قرار نمیگرفت . نظریه عقیده (لارد کیوک) چون آب شور اکثر دستخوش طوفان های بحری قرار میگیرند و کشتی نمیتواند تعادلش را نگه دارد و مطابق به اراده خود حرکت کند نظریه باین عجزش نباید مجرم قرار داده شود . زمانی یکنفر دهقان در (ماریلند) از يك درخت بزمین خورده بود ، بعد از تحقیقات روی بدن دهقان مسووف حکم برین شد که باید درخت مصادره گردد حیواناتیکه مانند انسان محکمه میگردند

از همه این احوال برمی آید که گذشتگان قرون پیشین علی الا کثر مردمان عجیبی

حقوقی استفاده بعمل آورد و باین ادعا که اکثر از موشها به دهانت همجوار برانگنده شده اند و ممکن نیست آنها را صرف بایک قطعه جلب نامه احضار نمود لذا لازم است در زمینه چندین جلب نامه تحریر گردد محکمه این ادعا را وارد دانسته همانطور هم میکند اما ناوقتیکه این امر انجام می پذیرد وقت زیادی تلف میگردد (چاسان) تکرار بحضور محکمه حاضر و از جهت اینکه در منطقه که موکلینش پناهانده شده اند پشک های زیادی وجود داشته و آنهم بکلی مفلوک الا لر گردیده اند و هم باین دلیل که اگر يك مضمون از مقام محکمه تحت جلب قرار میگیرد و مجلس نسبت عدم امنیت نمی تواند خود را به محکمه برساند درین صورت عذروی موجه و قانونی شمرده میشود و ضمن ارائه چنین دلائل قانع کننده میگردند مدعیان موکلینم مجبورت قانونی دارند تا اقرار خط بدهند که پشک ها در طول راه به آنها آسیبی نخواستند رسانید و صحیح سلامت اینجا حاضر خواهند شد . این خواهش وکیل طرف قبول واقع گردیده و لیت دیوان قضا میگردد مدعیان چون نمیتوانند از پشک ها که دشمن ازلی موشها میباشند تمهیدی بدهند ازین دعوی خود میگذرند .

جزای خروس که تخم گذاشته است . این يك دعوی دلچسپ دیگری که در ۱۴۷۴ در بانی رخ داده است .

يك خروس تخم گذاشت نسبت این جرم منفور و سپرد محکمه گردید و در آنجا رسماً متهم قرار گرفت و چون جرمش ثابت بود حکم برین شد تا او را میخکوب کرده و بشکسل سوختانند کشته شود . این اعدام بالای تبه که نزدیک شهر بود عملی گردید یعنی خروس که وظیفه زنی را اجرا کرده بود مانند انسانی که گمراه گردیده باشد بحضور پاپ رسا تخمش یکجا سوخته شد .

خاتمه



زن : می بینم که سگ مه چقدر بشما علاقه دارد

عارض رنگین

چون شوم خاک رهش دامن بپاشاند زمین
در بگویم دل مگر دان رویگرداند ز من

گر چه شمعش پیش من برم در غم خند و جو صبح
و در برنجم نازک بر تاجا لد ز من

عارض رنگین سپر کس می نماید همچو گل
در بگویم باز پوشان باز پوشاند ز من

او به خوم تشنه و من بر لبش ناچون شود
کام بستانم ازو یاداد بر تانده ز من

چشم خود را گفتم آخر یک نظرسیرش بین
کلت میخوامی مگر تا جویی خون رانه ز من

گرچه فرهادم به تلخی جان بر آید حیف نیست
بس حکایت هایی شیرین باز من مانده ز من

ختم کن «حافظه» گزینگونه خوانی درس عشق
خاک در هر گوشه آسمانه خواند ز من

از: غلام سخنی راهی

((رقص پیمانه))

نمیدانم چرا دل در برم مستانه میر قصد

گمانم در هوای چشم آن جانا نه میر قصد

بسدوش افکنده ای زلف پریشان را نمیدانی

در آن حلقه دل دیوانه ام چون نشانه میر قصد

دلم در سینه ای تنگم که از هجرت خراب آمد

بان دیوانه میماند که در ویرانه میر قصد

نه من تنها بیاد چشم مستت مست میر قصم

تماشا کن زمستی در کفم پیمانه میر قصد

شکستی شیشه تقوا بسنگ باده ای زاهد

عجب نبود اگر ساقی درین میخانه میر قصد

زبیر میفروش آمدند ادر گوش دل گفتار

که امشب با حریفان زاهد دیوانه میر قصد

سر شب تا سحر در کلبه تنهایی ام «راهی»

سرا یا شمع میسوز دولی پروا نه میر قصد

از: محمد عزیز رویش

پرستوها

برفت آن دوره ظلمت .

برفت آن عصر استبداد ها .

شما ها ای پرستوها .

که بودید آشکار را در شکنج

پنجه بیداد اسیر دست صیا دان

افسو نگر .

برفت آن دور استبداد .

رسیده عصر محرومان در یمن

کشور .

برفت هان ای پرستوها .

زمان جغد کان بی حیا بگذشت

ازین کشور .

که در هر گوشه این دشت و دامن

لاله ها کردند .

رسید اکنون زمان تان .

شما هان ای پرستوها زنیید

آزاد پال و پر

شما هان ای پرستوها .

که بود این آشیان تان بدست جغد

کان زور .

شکست آن پنجه های ظلم .

ورفتند جغد کان دیگر .

به پشت میله زندان یا در خانه

های گور .

شما هان ای پرستوها .

بسازید سپر خویش و نسل خود

درد امان کشور .

هزاران آشیان ولاته دیگر .

که امروز است روز تان .

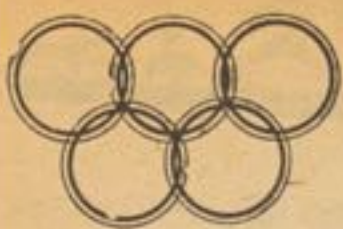
نمائید زندگی خوشتر نمائید

زندگی بهتر .

این عکس را دوشیزه هما بر ای صفحه دوستان فرستاده اند و زیر آن نوشته اند :



زن- مانده نباشی! حالا که دیر آمدی پس ماچم کن .



بازی سکی چطور بوجود آمد؟

سکی که از جمله بازیهای زمستانی نیست و در روی برف ها اجرا میگردد از زمانه های خیلی دور به میان آمده و انکشاف کرده است خوب است حال بفهمیم که چه وقت و کجا مشخص این بازی را اختراع کرده است .

روزی (ماتیاس) زادرسکی اطریشی شعری را خواند که درباره پائین آمدن از کوه های پر برف ساخته شده بود . (ماتیاس) شیفته این شعر شد و کوشید وسیله ای کامل برای پائین آمدن از کوه پر برف را بسازد او در سال ۱۸۹۱ موفق شد سکی را بسازد و در سرا زیر کوه آلپ که ۴۳ درجه نشیب داشت به تمرین بپر دازد .

چهاره درخشان چمناسیتک شوروی

در رشته چمناسیتک، کشور شوروی نام پر آوازه در دنیا کسب کرده است زیرا ورزشکاران این کشور درین رشته استعداد های فوق العاده دارند و همه ساله ریکاردهای جدیدی قایم نموده و مدالهای طلا را نصیب میشوند چهره را که غرق دنیای ورزشی خود است دیده میشود اولگا کار لات نام دارد و بخت استاد سپور تهای چمناسیتکی کشور شوروی انجام وظیفه میکند و قهرمان بازیهای المپیای بیستم در تمرینات چمناسیتکی و مسابقات دسته جمعی میباشد .



وی از اسکی های کوتاه چوبی برای فرود آمدن استفاده کرده و وقتی توانست وسیله دور خوردن و بریک کردن را هم به اسکی خود اضافه کند در سال ۱۹۰۵ اولین پیس اسکی را بوجود آورد . باید دانست که اسکی ساده از اختصا صات نارو یزی ها و سوئدنی ها بوده است .

درین اواخر در سویدن اسکی پیدا شده است که به ۴۵۰۰ سال قبل متعلق است همچنان در تاریخ سویدن تذکار یافته که سوئدنی ها در سال ۱۵۲۰ با سکی های ساده به تعقیب دشمن پر داخه و با فرار دادن دشمنان استقلال خویش را بدست آور دند .

در کشور های مانیز از سالیان درازی بازی سکی بصورت انفرادی رواج داشته و مخصوصا خار جیان مقیم کابل به بازی آن می پرداختند ولی پنج سال می شود که تیم های این بازی تشکیل شده و ورزشکاران اساسات و تکنیک های آنرا بصورت درست آموخته اند، و دو سال میشود که درین رشته مسابقاتی بین تیم های ورزشی سکی صورت میگیرد رهبر کلب اتفاق میگوید: که تیم شان این بازی را از پطنوس شروع کرده تا به حال که تیم و رزیده و قهرمان ساخته ادامه داده اند پیداست با فرا هم شدن تسهیلات این بازی بیشتر رایج شده و تعداد ورزشکاران ما زیاد میگردد .



اولگا کار لات



ورزش بایسکل دوانی

ورزش بایسکل دوانی از سالیانی درازی در بین ورزشکاران جهان هواخواهان زیادی داشته و در بین دیگر ورزشها مقامی را برای خود حفظ کرده است. این ورزش در کشورمان نیز به خود طر فدارانی پیدا کرده و تعداد زیاد مردم به آن علاقه گرفته اند، گرچه درین وقت هیچ سر و صدایی از آن در محافل ورزشی کشور ما شنیده نمیشود ولی خیلی سالها میشود که مردم ما این ورزش را رایج ساخته و به آن میپردازند کشور شوروی و آلمان شر قس و ورزشکاران زیادی در رشته های مختلف ورزش داشته و اکثر مردم آنجا به سپورتهای متنوع دسترس دارند.

درعکس دسته بایسکل سوارانی دیده میشوند که قهرمانان بازیهای المپیک بیستم کشور شوروی هستند البته در رشته بایسکل دوانی ۲۰ کیلو متری آنها از چپ بر است عبارت اند از : ولیری یاردی، باربس شوخوف، ماگیناری مکنا، توف و لیری لینی چف.

اخبار جهان ورزش

اکنون توانسته است که در مسابقات قهرمانی روسکی نایک نیز که در سویدن برگزار میشود یک مدال طلای دیگر بدست آورد. دوشیزه کالینیا که توانست مسافت ده کیلو متر را بدون خطای کنید بیست و پنج امتیاز بیشتر را بار باراسکی باز آلمان کسب کرده است.

درین مسابقه اینا اکا لوف از فنلند به مقام سوم رسید در شش مسابقه از مسابقات دهکانه آلمان شرق با دو مدال طلا و چهار مدال برنز در صدر جدول قرار گرفته است.

اتحاد شوروی علاوه بر دو مدال طلا کالینیا دو مدال برنز بدست آورده است.

دوش :

فاسل ونده امریکائی و تهرمان دوش هشتصد متر المپیک سال ۱۹۷۲ به جرگه ورزشکاران وفوی پیوست فاسل که ۲۶ سال از عمر میگذرد قرار است که با کریست فیشل قهرمان شکست ناپذیر امریکا روبرو شود مسابقه انتهای مسافت یک هزار متر بر گزار خواهد گردید.

المپیک مکزیک انتخاب گردید و از آن بعد میدان های ورزشی جهان بانام دیتشو دوند کینیا پی آشنا شدند و با کوشش خستگی ناپذیر خود در سال گذشته توانست ریکارد جهان را بدست آورد علاوه بر دوش با موانع دیتشو توانست مسافت یک میل را در مدت زمان سه دقیقه و پنجاه و دو ثانیه طی نماید.

وی در سن ۳۱ سالگی که بیشتر دوندگان به فکر کناره گیری از میدان ورزش هستند روز ۱۶ کیلو متر میدود و به آینده خود کاملاً امیدوار است.

اسکی

در مسابقات قهرمانی اسکی اطریش که در ووال برگ برگزار گردید آتمالی پوئیل از اطریش توانست در رشته جایان اسلا لوم عنوان قهرمانی جهان را بدست آورد مونیکا کادر باز هم از اطریش به مقام دوم رسید و یک دوشیزه فرانسوی بنام پاپیان میریت مقام سوم را بدست آورد کالینا اسکی باز شوروی که هفته گذشته عنوان قهرمانی اسکی پنج کیلو متر جهان را بدست آورده بود.

بن دیتشو قهرمان دوش جهان هفته گذشته روزنامه های انگلستان در باره (بن دیتشو) قهرمان کینیائی مقالاتی مفصلی درج کردند.

(دیتشو) قبل از رفتن در مسابقات کشور های مشترک المنافع که در ریلاند جدید برگزار گردید ریکارد دوش سه هزار متر جهان را در دست داشت وی در ریلاند جدید در رشته های دوش یک هزار و پنج صد متر و پنج هزار متر موفقیت های شایانی کسب کرد.

در مطبوعات انگلستان موفقیت های او با خطوط درشت بجا پ (بن دیتشو) در ماه مارچ سال ۱۹۴۳ چشم به جهان گشود هنگامی که وی هشت ساله بود با تیروکمان و نیزه در جنگل های کینیا دنبال شکار میگشت وی از آن زمان گفته بود که در صورت لزوم میتواند نیک بود تمام به دنبال شکار برود دیتشو در سن سیزده سالگی وارد مکتب شد و از آنجا که دهکده او با مکتبش که در حدود شش کیلو متر فاصله داشت دیتشو این فاصله را بدوش طی میکرد در سال ۱۹۶۸ دیتشو جهت شرکت در مسابقات

چهره ورزشی



شباغلی غلام حضرت

شباغلی غلام حضرت یکی از اعضای فعال و پر آوازه تیم فوتبال کلب پامیر است او از پنج سال به این طرف شامل تیم فوتبال کلب پامیر شده ولی از دوران کودکی به ورزش علاقه زیادی داشته است.

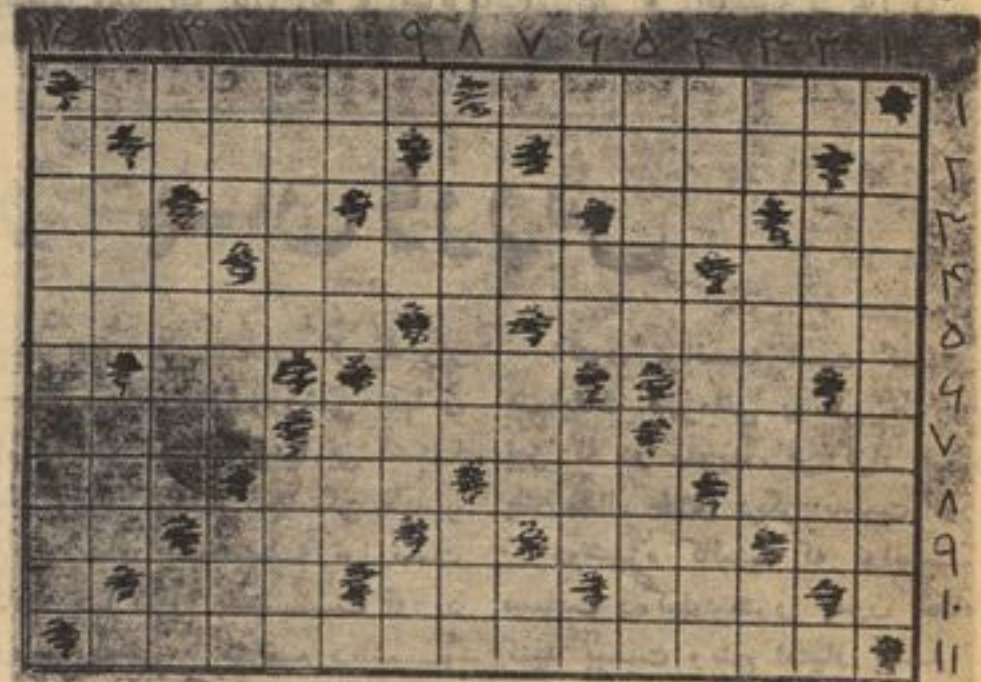
شباغلی غلام حضرت معتقد است که وجود کلب های ورزشی رول ارزنده در راه پیشرفت سبورت اجرا میکند بنظر او بزرگترین عامل موفقیت یک تیم ایجاد وحدت و هم نظری بوده میتواند وی عقیده دارد که یک ورزشکار باید یک رشته را اختیار نماید تا در آن رشته موفقیت های بی حد و حصری کمایی کند.

سرگرمی مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- یکی از تیم های شرکت کننده در تورنمنت اخیر باسکیتبال - دانشمندی که طریقه تعقیب شیربنام او یاد میشود - ۲- گابی دو می از هرچیز - ۳- قلات مرکز این ولاست است - ۴- سرجه بسازید تا با سپین نام کو همی در کشور بدست آید - میگویند به ... مرده بیشتر وزن - ۵- پرنده شکاری - او اسطیری - اثر و ردو جای پا - ۶- آب دیده - نام دیگری برای نگهبان دیده بان - اگر کج باشد واز کمان بیرون رود رسوا میشود - ۷- درشب چهارده روشن تر است - نام منطقه در کابل که برج معروفی دارد - ۸- علامت مفعولی صریح - مرتب کنید عددی میشود - ۹- دو حرف متفرقه - ۱۰- بزرگتر است - لقب يك تن از خلفای راشدین - از خوانندگان جدید را دیو افغانستان - ۱۱- از فلزات نجیبه است - ماه ششم عیسوی - آنرا نمك اخلاق - ۱۲- شمرده اند - رستم عر بی - ۱۳- دوتایش دهن را پو شنا نیده است -



مادرش را خیلی پیر میدانند - با مرج استعمال میشود - ۱۰- یکه و تنها - ۱۱- مجلس شادی - نسبت پدر عرو سر به داماد - اصل نیست - ۱۲- جوازی که بعد از این همه ساله جهت تشویق برای نویسندگان و هنرمندان داده میشود -

عمودی :

- ۱- درامی که در این اواخر بروی سنج کابل تندیاری نمایش داده شد - ۲- بگونه پوست نازک - کوچکترین انگشت - ۳- هاید رو جنی واتمی اش تپاه کن است - جاذب گاه - از حراس است - ۴- ردپا - زشته - ماتم و سو گوازی - ۵- سنگ سورخ داری که در حمام مورد استعمال درد - عارف و شاعر قرن نهم - ۶- تکرار حرفی - سرجه بسازید تا میوه ای بشود که خوب هم هست - اشتباه و زشتی - ۷- جوب در ختانی که از آن نذرند بریده میشود - در بدن حیه و جود دارد - کوزه سرکه و شراب - ۸- کوتلی و بند برقی در شرق کشور - انکشاف و توسعه - ۹- ماضی زدن - کشتیبان معروف - پروزد گار - ۱۰- اول زمان و مکان رامیر ساند - غذایی از مرکبات خمیر - نوک کوه - ۱۱- پرنده خوش صدا - از چارضلعی ها - ۱۲- با آن جوب میشکنند - سر - علیحد - ۱۳- دو ثلث بول - شاعر هندی برنده نوبل - از خوردنی های ناخوشایند - ۱۴- میگویند عصايش کار خودش را میکند - مخمور افراطی - ۱۵- کشوری در جنوب شرق آسیا -

مسأله شطرنج



سفید بازی را شروع میکند و بعد از دو حرکت سیاه را مات میکند آیا میتوانید اولین حرکت سفید را که عبارت از کلیه حل مساله میباشد پیدا کنید؟ پاسخ خود را برای ما بنویسید .

حل کنندگان

تاج محمد آریا فیضی ، محبو به پسرلی ، گلای حاذق ، عبدا لواحد خیام ، سر دار محمد شهید ، سیما متعلمه مکتب عایشه درانی و خان میر میرزاده .

قرار قرعه پیغله شهنواز عادل و ذبیح الله نسیم هر کدام برنده يك سیت جوراب اسب نشان شناخته شدند ، از ایشان خواهشمندیم برای دریافت جوایز خود با يك قطعه عکس به اداره مجله تشریف بیاورند .

ضمنا قابل یاد آوری است که اسم شاعلی عبدا لحکیم مولوی زاده در شماره ۴۸ اشتباها عبدا لکریم چاپ شده است که امیدواریم آنر تصحیح فرمائید .

این عده از علاقمندان مجله پاسخ صحیح يك ویا چند سوال شماره های ۴۶ و ۴۷ را فرستاده اند :

خیر محمد شهید ی ، محمود الله باغستانی ، ذبیح الله نسیم ، احمد خالد ناصری ، غلام یحیی احمد ، انجلا علومی ، زمان الدین از مکتب متوسطه قلعه فتح الله ، نریاز مرکز فرهنگی امریکا ، محمد ضیا رستم ، سیدا شرف زمانی ، شهنواز عادل الیاس ، محمد معروف متعلم لیسه نجات صوفی کمال الدین مسافر ، حفیظه نوشین احمد ستار و فی تور پیکی فارغ التحصیل لیسه ملالی نثار احمد میهنیار ، محمد شفیع خیری ، محمد بشیر ترین عظیمی ، ماه گل مهدی زاده ، ذبیح الله نسیم



HORSE BRAND SOCKS

ژوندون

بابوشیدن جو دابای زیبا و شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد خود کمک میکنید بلکه با عت تقویه صنایع ملی خود هم میشود . برای يك نفر از جمله کسانی که موفق به حل جدول میشوند بهکم قرعه به سیت جوب اسب نشان ساخت وطن جایزه داده میشود .



در سال جاری پنجاه هزار تن پخته...

شفافخانه سپین زر یکی از عصری ترین شفافخانه های سمت شمالی بشمار میرود دکتر عبد الخالق سر طبیب شفافخانه سپین زر در جواب سوالی که چه نوع عملیات های در شفافخانه صورت میگیرد گفتند: در شفافخانه عملیات های از قبیل معده کیسه صفرا، انسداد انسای، فتول آنال ایندیست، بواسیر شیز لاین و غیره صورت میگیرد و اضافه نمود که یکی از عصری ترین ماشین های انستیزی مدت یکماه می شود به شفافخانه سپین زرتازه وارد شده است.

دکتر عبد الخالق گفتند که از اول حمل الی اخیر جلدی سال جاری در پول کلینک به تعداد (۹۹۱۹) مریض معاینه و تداوی شده اند که اکثر این مریضان از دور ترین نقاط سمت شمال به این شفافخانه آمده اند کسانی که صراحتی بعضی از مریضانی که آنجا برای معاینه و تداوی آمده بودند بعضی سوالاتی راجع به شفافخانه نمودم که همه آنها از کار دکتران شفافخانه سپین زر مخصوصا از دکتر عبد الخالق سر طبیب شفافخانه دکتر داد محمد علمیار و دکتر بشیر احمد (فقیری) راضی بودند.

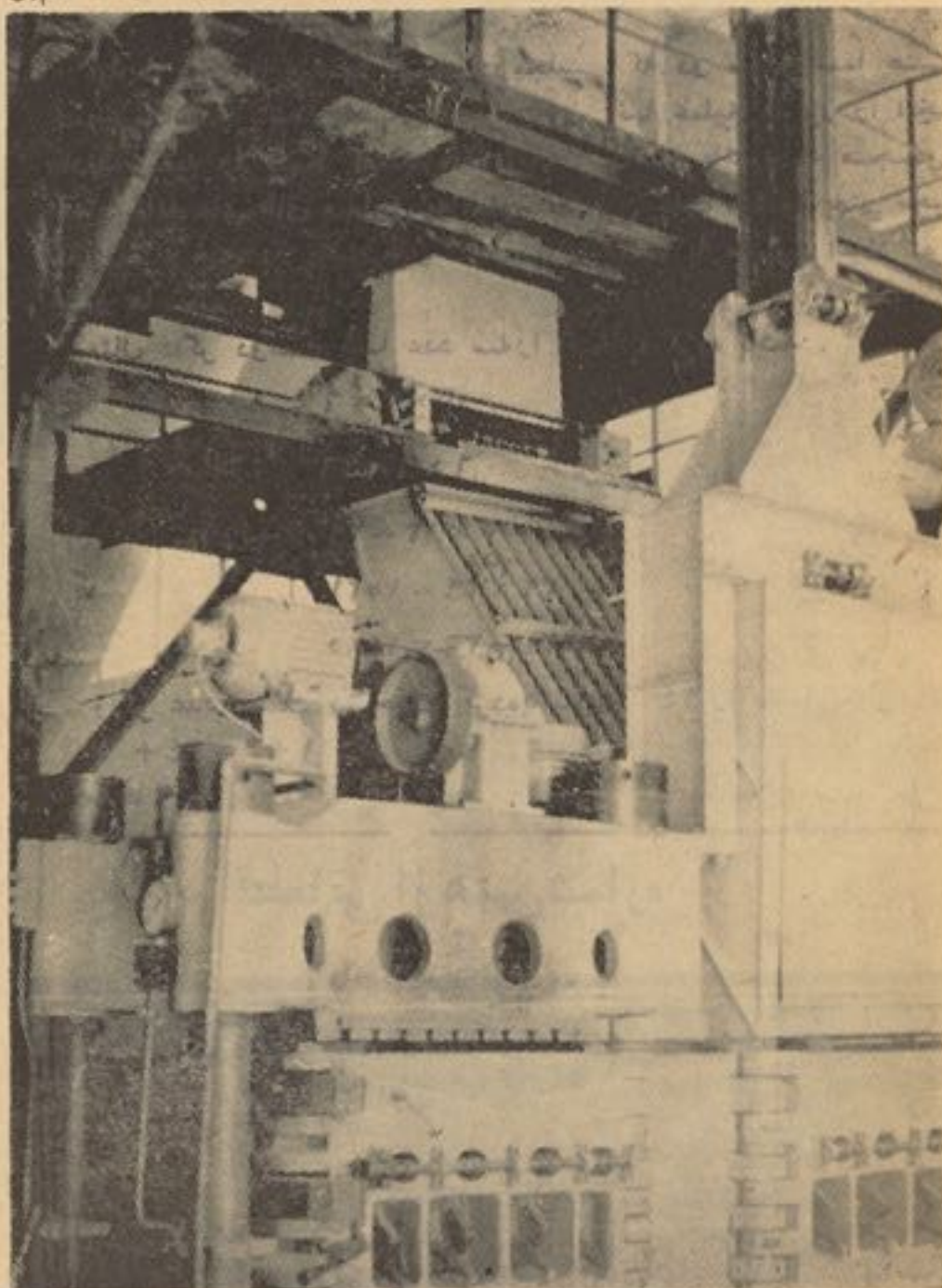
راپور از احمد غوث (زلمی)
 عکاسی: غلام دستگیر (مسعود)

غوری و دستگاه برق دیزلی خود موسسه استفاده میشود، فابریکات نمایندگیها موسسه بوسیله دستگاه های دیزلی که در هر نمایندگی نصب شده فعالیت می نمایند انجینیر عبد الملك علاوه کردند: از انرژی برق تولید سپین زر پریشان، خان، آباد علاوه بر تدویر فابریکه سپین زر در تدویر شهر کندز و خان آباد نیز استفاده میشود. رئیس سپین زر در مورد کار گران فابریکه گفت:

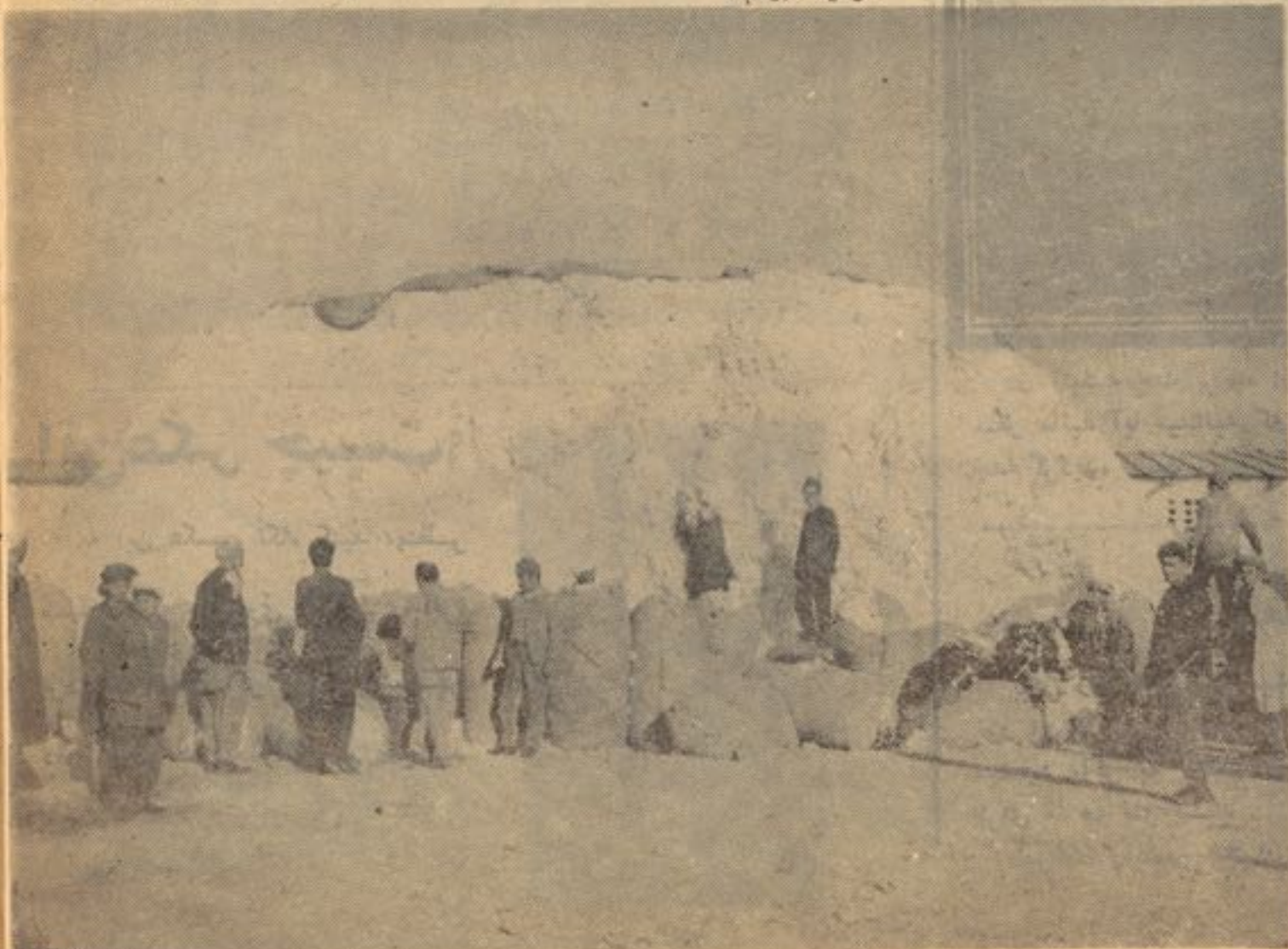
با استقرار رژیم جمهور ریست در کشور توجه جدی و اساسی بوضع کارگران خلاق دستگاه های صنعتی مبدول و حداقل مزد، حق تقاعد و ساحات کار را بر اساس مترقی ترین معیار های جهانی تحقق بخشید روحیه کار گران این موسسه نیز به سوی کار بیشتر و خلاقیت موثرتری رهبری گردیده و نتایج نیکو و ثمر بخش آن تزئید روشن ما صعل کار است.

در اخیر مصاحبه رئیس سپین زر گفتند که سپین زر شفافخانه بی نیز در شهر کندز دارد و باید آنرا از نزدیک بینم.

ولسوالی ها و بنا روالی معرفی شده اند به اهالی این سه ولایت مرکز کندز از انرژی مولده برق تخار و بقلان از طرف مقام ولایت و سپین زر در خان آباد و بند دوم برق



بر اساس سهمیه ماهوار توزیع میشود که بصورت آزاد بها مورین متسو بین دوایر داده میشود. انجینیر عبد الملك افزود روغن مورد ضرورت موسسات صناعتی این سه ولایت مانند فابریکات سممنت و نساجی و سیلو ی بلخمری فابریکه قند سازی بقلان معدن زغال کرکر، پروژه سرک سازی کندز، کشم و فرقه عسکری نهرین نیز از همین دوالی چهار تن روغن که از سهمیه ریاست ارزاق باقی می ماند مطابق سهمیه ماهوار توزیع میگردد از رئیس سپین زر پرسیدم: از چه نوع انرژی برقی در تدویر فابریکات استفاده میشود. برای تدویر فابریکات از دونوع انرژی برقی استفاده میشود.



بدتر از مرگ

موافقا آنست ماهری استیلا بعد بگریج برگشته ازود :
 حالا برو و قبل از آنکه شبیل براین دهم دوباره دست بیاید . او را پیدا کن . من سری به بیمارستان میزنم . گاریسون تو هم با گریج معاونت خواهی کرد . اینقدر سرت را با دختر به درد نیار .

این اوامر را داد و خارج شد . گاریسون نگاهی به گریج الکنده پرسید :
 آیا فکر کرده ای از کجا باید شروع کنیم ؟

فقط يك راه وجود دارد . تصاویر را بدست گرفته بپرس گس نشان بدیم و سراغ سلینا را بگیریم .

گاریسون در حالیکه ازین جواب ناراحت نظر میسرید ، جواب داد :

شاید حق بجانب باشی ولی این کار خیلی خسته کننده و طاقت فرسا است .

خسته کننده و طاقت فرساست .
 لومیس که نزد آنان بر گشته بود ، بلافاصله امر داد :

گاریسون ، تو جستجو را آغاز کن . گریج چند لحظه با من خواهد ماند .

من خواهم سوی و ن را نزد مس در ش ببرم .

بناوسیله تقلیه به ساران نزدیک در ب بیمارستان توقف کرد . دوتفر که باید تذکره را می بردند در عصب و یک نفر در پیش روی آن نشست بودند . این موز سرایا مسلح بود .

گریج تباچه خود را ازبوش آن بیرون آورده در جیب بغل کرتی خود گذاشت و منتظر ماند .

نیم ساعت بعد از امبولانس خبر رسید که در راه لندن بودند . در آن گرد و پیش چیزی که موجب نگرانی شود ، دیده نمی شد .

سوی و ن و گریج در میان يك لاری بدون آنکه صحبتی کنند ، نشستند .

سوی و ن که در پیشی سپید پرستاران را در برداشت روی هم رفته خیلی منظم لباس پوشیده بود ، بالاخره سکوت را شکست و گفت : بین گریج ، ایندور چاق و راجه روزگاری الکنده .

ولی گریج صدایی بر نیاورد . راستی چه میتوانست بگوید . سوی و ن ادامه داد :

همه چیز رابه او گفتم و او هم بمن قول داد که مادرم را بمن نشان خواهد داد . اما اینک بین باجه وضعی رو بروا هستیم .

وقتی دید گریج باز هم سکوت خود را حفظ میکند ، او نیز خاموش ماند . کامیون توقف کرد و گریج منتظر ماند تا مردی که پیش رو نشست به یاد و سرپوش را باز کند .

بعد بدون اینکه به اعتراضات سوی و ن اعتنایی نشان بدهد او را با تنی آورد . اینجا محل بی سر و صدا و خلوتی بود . پشت سرشان یک اتومبیل سواری جاگوار انتظار می کشید .

هر دو سوار آن شدند . گریج موتور را روشن کرد و جاگوار از جای خود خیز برداشت .

تمام این جریان طی چند لحظه کرانه صورت گرفت و چند لحظه دیگر از کامیون گذر شده داخل شاهراه شدند .

بار دیگر سوی و ن سعی کرد کلماتی بگوید ولی قیافه سرد و بی اعتنای گریج باردیگر او را خاموش ساخت .

گریج اتومبیل جاگوار را در پیروی یک کاراج کشته توقف داد و یک دو کلمه با مردی که آنجا بود صحبت کرد . آن مرد يك لاری حا کوچک را که روی آن بسته بود (بسته است) برد کاراج آویخت و خود از نظر آنها ناپدید گردید .

بعد از چند لحظه انتظار ، گریج ، سوی و ن را فرود آورده یکی از اتاقهای کاراج برد و به او توصیه کرد لباسش را عوض کند .

گریج اتومبیل جاگوار را در پیروی یک کاراج کشته توقف داد و یک دو کلمه با مردی که آنجا بود صحبت کرد . آن مرد يك لاری حا کوچک را که روی آن بسته بود (بسته است) برد کاراج آویخت و خود از نظر آنها ناپدید گردید .

بعد از چند لحظه انتظار ، گریج ، سوی و ن را فرود آورده یکی از اتاقهای کاراج برد و به او توصیه کرد لباسش را عوض کند .

نامه های رسیده

دفکریا نگه

دفکر او پوهی پوله پانگه باید پوه روحی او اخلاقی عظمت ته تسلیم شی (میتر لینک)

بنیاعلی گل احمد از لیسه نادریه نامه شما به اداره مجله رسید

واقعا شما خوب فهمیده اید که انسان تا خود را رحمت ندهد هرگز کامیاب نمی گردد . و رحمت کنشی موید پیشرفت در يك جامعه است

پیغله نادیه از لیسه عا یشیه در نی !

بیلی ماهم باشما هم عقیده هستیم که بهترین رفیق انسان کتاب است و مطالعه برای معلو سات انسان بهترین چیز است

بنیاعلی نجیب الله از ولا یست ننکر هار !

از نامه شما چیزی نفهمید یم که مقصود تان چیست لطفا بعد از آن اگر نامه می فر ستید رو شتتس

مقصود خود را بیان کنید تا باعث سرگردانی شما و متصدی صفحه نگردد در انتظار نامه های بیشتر شما

پیغله نفیسه از ولایت کندز احساس شما واقعا قابل قدر است ما امیدوار یم که اگر احساس شما همیشه در شما باقی بماند میتوا نیم بگویم که با این احساس آینده در خسانی در انتظار شما ست

(بقیه صفحه ۴۴)

هیجان و ماهیت

رخ نمدهید اما اگر مجرائی برای تصادم یا فشار موجود نباشد حالت هیجانی ظهور میکند .

در حالت هیجانی تمام وجود بسپو لت رفع گردد حالت هیجانی سپم گرفته تحو لاتی رخ میدهد .

این تحولات فزیکتی توسط دستگا عصبی تولید و کنترل میگردد .

نماید که درین راه انجام ندادید ولی در هر حالی انسان چگونه میتواند باسر و بی مغزی امتیاتی طرف شود . آیا میتوانید جنس روزی اینجا نزد ما بماند ؟

گریج اندکی بعد از آنجا خارج شد . سوی اتومبیل خود روانه شد بنا بقو لی که لارده بودند . موافقه کرد که مارک چند روزی آنجا بماند .

نامام

دقند ناروغی ...

کله کله هم چاکتر ته دورنگ علت زیات خوراک وی او مور یی شکایت کوی چه ماشوم یی دزیات خوراک سره سره تل دنگر ، کمز وری او رنگ الوقی وی . دغه ناروغی کله کله هم مهم نه گیل کیبری او ما شوم دبیهو شی په حالت کنبی روغتون ته بیول کیبری او په دغه حال کنبی دوینو از موینه دقند زیاتو الی نبود لی ده . په زړو خلکو کنبی بر عکس خرگندی نبی نشته او دا درارو داز موینی په وخت کنبی د نورو علتونو په وجه دناروغی تشخیص کیدای شی خکه که دناروغی نبی هموی دومره سپکه به وی چه دناروغ او چاکتر خکه که دناروغی نبی هم او چاکتر دپاره په یوه غته مساله وگرخی . مثلا دخولی وچوا لی دبدن په غرو او تناسلی برخو کنبی د خاربش پیدا کیدل ، دضعف او دسر دخرحید وادود نیود فشار پیدا کیدل

له دی امله چه دقند ناروغی مزمنه ده ، دماشو مانو دپاره راز راز تدای په نظر کنبی نیولی شویدی .

چاکتران آزاد غذایی رژیم چه په هغه کنبی ماشوم دهر چول غذا دخورلو بله کنبی به هم دغه ناروغی ولیدله رژیم چه دماشوم دپاره دنشایسته رژیم چه دماشوم دپاره نشا بیسته لرونکو موادو اندازه محدوده شوی وی ، په نظر کنبی نیسی او البته دهر یودغو رژیمونو دپاره داسو لیسن اندازه توپیر لری . دقند په چاغه یاد زړو خلکو په ناروغی کنبی دماشومانو او خوانانو دناروغی نه بر عکسی زیاتره انسولین ته اړتیا وی او چاکتر خیل ناروغ تعد هغوی موادو تجویز کوی چه لږه نشایسته ولری

دقند دناروغی دمختیوی یادهغی دخطر دلیری کیدو دپاره غوره او لومړنی اقدام دادی چه نشا یسته لرونکی اوقندی موادلکه قند وشکر خوازه مربا و داسی نور له غذایی رژیم خخه بالکل لیری کوی شی اومصرفی یی باید دورخی له یوسلو پنخوسس لس گرامو خخه زیات نشی مثلا وریچی پتاتی او مکرونی باید له تا کلی اندازی نه زیات مصرف نشی هغه غذایی مواد چه خورلی آزاد دی له کم غوړو غوینو کبانو کم غوړو و پیرو پخویاک

(پاتی په ۶۰ مخکنبی)

در شماره های گذشته خواندید :

پسری بار فیش «جان کلود» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش را می‌بازد «جان کلود» که همیشه او را در هر جا که می‌کند، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر نروتمندی بنام «فیلمین» را که از مدت‌ها پیش است و تحت تدای می‌باشد می‌دهد و می‌خواهد که ر فیش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه می‌کند که هر چه زودتر آن دختر را ببیند. يك روز داکتر به فیلمین، مشوره می‌دهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند. و اینك دنباله داستان:

بخاطر ثروت





چگونه مردی می خواست...

گل زار لعل :

شما از کجا میدانید من اسمعاری دارم که میخواهم آنرا از افغانستان خارج بسازم ؟
- اوضاع و حرکات نمایانگر جرم واقعی است که پولیس از خلال آن قبالدرک کرده است .

اگر شما موفق بدریافت شمی مطلوب تان تشدید برای جبران این همه بی آبروگی من چه می کنید ؟
- ماموظیفه خود را اجرا خواهیم کرد .
گل زار لعل :

این من و این هم شما بفرمائید :
آمرانیه میدان این بار برای شخص متشبه بیشتر مجال گفت و شنود راندا ده بیکى از موظفین دستور میدهد زیر پیراهن گل زار لعل را تلاشی کنند و ببینند هرگاه دسته های نوت در حین تلاشی در عقب تکه های پیراهن، زیر پیراهن او احساس میشود فوراً به تلاشی نامبرده بپردازند که روی این امر بعد تلاشی معلوم میشود شخص مشتبّه در عقب زیر پیراهنی خود یک خریطه صحنی دوخته و با نظم خاصی چندین مارک المانی و فرانک فرانسوی را پیدا می کنند که بنا بر قول آمرانیه میدان هوائی اومی خواست ۶۷ هزار مارک المانی و پنج هزار فرانک فرانسوی را باین حقه از کشور خارج بسازد بناء اسمعاری توام باشخص مجرم جهت تحقیق به وزارت داخله اعزام گردید .
از مدیر امنیه میدان هوائی کابل پرسیدم :

شنیده شد میرمنی هم میخواست چند هزار دالر را از کشور خارج کند آیا واقعیت دارد ؟!

- بلی ... چندی قبل يك میرمن بنام عایشه که دارای پاسپورت ترکی بود می خواست (۱۵۷۳۵) دالر امریکائی را از کشور خارج بسازد که به اگر تلاشی موظفین اناث مدیریت امنیه میدان هوائی کابل گرفتار و جهت تحقیق به مرجعش اعزام گردید . در قسمت پول افغانی که گفته شده از پنجصد افغانی بیشتر اجازه خروج داده نمیشود و یا کدام واقعه

گرفتار شده که بیشتر از پنجصد افغانی باشد ؟

بناغلی سلطان محمد مدیر امنیه میدان هوائی می گوید :

یک نفر تبعه ایرانی بنام داریوش «سروری» که میخواست مبلغ ۱۸ هزار افغانی را از کشور خارج کند گرفتار گردید .

از آمر امنیه میدان هوائی می پرسیم :
مسافری خارجی که از لایحه جدید وزارت مالیه در قسمت خروج و دخول اسمعاری از افغانستان واقف نیستند چه اجراءات صورت میگیرد ؟

می گوید :

قبلاً از طریق وزارت جلیله خارجه به تمام سفارت خانه های افغانستان به خارج اطلاع داده شده تا آنها تیکه به افغانستان سفر می کنند حین گرفتن ویزه بایست از مقررات ، قوانین و دیگر لواایح کشور ر افغانستان واقف ساخته شوند که البته هر مسافری که داخل افغانستان میشود ویزه سفارت مربوطه افغانستان را در کشور شان حاصل کرده به سفر اقدام می کنند و از تمام مقررات و قوانین گمرکی و غیره واقف می گردند .

در قسمت گرفتاری مواد مخدره خاصاً چرس در طول سال مدیریت امنیه میدان باچه واقعاتی برخورد کرده و چقدر واقعه گرفتار کرده است ؟

مدیریت امنیه میدان هوائی کابل در طول سال در حدود سی واقعه قاچاق را گرفتار کرده است که شامل مواد مخدره و بعضی اقلام انتیک میباشد و از جمله مقدار چرسی که مرتکبین آن بازرایح خاصی میخواستند

مقداری با خود حمل نمایند توسط موظفین امنیه میدان هوائی دستگیر شدند که از شروع سال تا کنون چهل و نه کیلو و هشتصد و هشتاد و پنج گرام چرس بدست آمده که با حاملین آن جهت تحقیقات بدستگاه امنیتی سپرده شده اند . از مدیر امنیه میدان هوائی می پرسیم :

آنها تیکه مرتکب حمل مواد مخدره

می شوند و از طرف پولیس افغانستان گرفتار می شوند چه اجراءاتی در حصه جرم آنها صورت می گیرد ؟

در جواب می گوید :

در قسمت مجرمین حمل مواد مخدره که می خواهند به خارج نقل بدهند و یا از خارج داخل کشور سازند مقررات شدیدتری گرفته شده است در وهله اول شخصی که مواد مخدره از نزد او گیر می افتد ولو به هراند از آن باشد کم و یا زیاد فوراً مرتکب آن به شعبات جنائی رسماً اعزام میگردد و البته آنها تحقیقات شان را تکمیل و جهت تعیین جزا به محکمه می سپارند و البته وقتی مجرم جزای خود را دید و به وطنش عودت کرد با آن هم اجراءات مدیریت امنیه میدان هوائی در حصه آن شخص به پایه تکمیل نمی رسد آنوقت است که عکس مجرم در دفتر مخصوص مدیریت امنیه میدان ثبت گردیده و هر گاه در آینده باز هم همان مجرم هوای کشور افغانستان به سرش زده داخل میدان گردد فوراً از روی اسناد سابقه جرمی اش در همان لحظه از طرف پولیس امرای خراجش صادر میگردد و برای موصوف موقع داده نمی شود داخل کشور گردد و هم چنان عکسهای متهم به تمام سرحدات کشور ارسال میگردد تا هر گاه از طریق زمین وارد خاک کشور شود از او ممانعت بعمل آورده شود .

از بناغلی سلطان محمد مدیر امنیه میدان بین المللی کابل می پرسیم :

مردم افغانستان که بخارج سفر می کنند چه اندازه مال را می توانند برای دوستان خود خارج سازند و از چه چیز در حین داخل شدن شان به کشور ممانعت بعمل آورده می شود ؟

مدیر امنیه میدان می گوید :
سی متر قالین - پنج صوب پوستین و یا پوستینچه به همین

اندازه گلیم - شطر نجی و بعضی اقلام دیگر داخل کشور را می توانند به خارج با خود ببرند اما حین عودت شان قطعاً اجازه ندارند

شطرنجی - گلیم - رو جانی - چوکی های چوبی و فلزی عکس های برهنه انواع زهریات - مواد مخدره سنگ های تعمیراتی - اقسام لحاف قالین قالینچه - پوستین های سنتی و نخ چپرکت های فنر دار و بعضی اقلام دیگر را که لست آن نظر به لایحه گمرکی در مدیریت امنیه میدان هوائی است بیاورند البته اموال شان طبق لایحه مقرر ضبط میگردد .

اجراءات شعبه ویزه مدیریت امنیه میدان هوائی :
شعبه ویزه مدیریت امنیه میدان هوائی کابل هم تحت پروگرام منظم امنیتی در حصه ویزه مسافرین اجرائی دارد که تقدیم می شود .

درین قسمت مدیر امنیه میدان هوائی معلومات داده می گوید :
آنها تیکه داخل افغانستان می گردند و ویزه سفارت خانه های افغانی را روی بعضی مشکلات بدست آورده نمی توانند از طرف شعبه ویزه امنیه میدان برای شان سه قسم ویزه داده میشود .
ویزه سیاحت .
ویزه ترانزیت :

و ویزه سیاحت کثیر المسافرت بعضی کشور های اند که نظریه رویه متقابل از مسافرین شان حین دخول به خاک افغانستان تکس ویزه گرفته نمی شود مثل ایران پاکستان هندوستان - کویت عراق و عربستان سعودی ، اما از دیگر کشور های که مسافرین شان داخل کشور میگردند هر گاه ویزه سفارت خانه های افغانی را حاصل نکرده باشند در بدل قیمت معینه سه قسم ویزه داده میشود که در طول نه ماه اول سال جاری برای تقریباً (۱۰۵۳۳) نفر ویزه داده شده که از مدرک تکس ویزه این تعداد نفر مبلغ (۱۹۰۶۱۹) افغانی بدست آمده است .

پایان

سرگذشت دردناک

مردی بانقاب بقیه

الك با لحن خو شحا لی پاسخ داد: «فكر می كنم بلی. بالدر به ترفیع نایل شده است.» ديك بسا نگاه حیرت زده و متعجبی نگران الك بود والك به حرفش ادامه داد: «او حقیقتا حالا به رتبه سر جنتی ارتقا کرده است و من بهتر ازین رتبه که تناسب حالش باشد برای او نمی دیدم. وقتی این خبر خوش برای او، همسر و ۷ طفلش برسد. آن موجود خو شبخت بیشتر خوشحال خواهد شد، من اینطور فكر میكنم ديك گاردون با خوداند یشید.

الك كمتر به مشروب عادت داشت ولی وضع نارام او امروز برای نخستین بار باعث آن شد كه ديك به این موضوع فكر كند. علت دوم برای پیدا شدن این اندیشه برای ديك، جریانات نامطلوب و ناراحت کننده هفته اخیر بود كه حواس

بیچاره الك را كاملا پریشان ساخته بود.

ديك محتاطانه اظهار داشت: «به خاطر ترفیع بالدر راستی خوشحال شدم. و هم بخاطر شما مسرور هستم زیرا میدانم كه چقدر تلاش نمودید تا این شیطان بینوا را در مسیر روشنی قرار دهید.

الك از پشت عینك خود او را می دید.

«و حال تصور بفرمایید كه چرا آمده ام درین لحظه آرامش مطبوع شما را در تیاتر برهم بزنم و خبر ترفیع بالدر را كه كمتر از خلائیدن يك سوزن زهر آلود درد ندارد به اطلاع تان برسانم. اما بهتر است بالا پوش خود را برداشته با من بیایید زیرا من همین حالامی خواهم اطلاع ترفیع بالدر را به او برسانم. گاردون با احساس گسنگ و كنجكاوی به طرف محل كو تبندها رفته بالا پوش خود را برداشته و در بیرون دروازه تیاتر با انسپكتر پولیس ملحق شد.

باقی دارد

يك موتر كلان سیاه رنگ اما نوعیت آنرا نمی دانم. فكر میكنم يك موتر ساخت امریكا نباشد. او با این كمپنی ارتباطی دارد، زیرا كتلاك های زیادی از انواع تایر های موتر را در اتاق خوابش دیدم و در آن كتلاك ها بعضی انواع تایر را هم با پنسل نشانی کرده بود. و لهذا حدس می زنم كه او به نحوی از انحاء به آن دلچسپی دارد.»

الك آخرین سوالش را بعمل آورد: و از طرف شب كه شما می روید، برای خوا بیدن به اینجا می آید؟

آن زن جواب داد: «تصور میكنم بسیار كم واقع میشود كه شبها برای استراحت بیاید. او يك كلید نزد خود دارد و چون من اكثر شبها در اینجا نمی باشم، هیچ نمی دانم كه او در چه ساعتی به منزل بر می گردد.»

الك در حالیکه يك پایش را روی پایدان موتر خود گذاشته بود از زن صاحب پانسیون پرسید ممكنست تا يك قسمت راه شمارا با خودم بردارم. خانم عزیز. «و آن زن باتشكر سوار موترش شد.

الك به اداره پولیس مراجعت كرد. روك میز تحریرش را باز کرده يك مقدار سامان و ابزار از مسلكی را بیرون آورد. پس از اعطای يك مقدار هدایات جدی سوار موترش شده عازم هرلی تریس گردید.

ديك از طرف اعضای سفارت امریكا دعوت شده بود و با آنها در لوز تیا تر نشسته سرگرم تماشا بودند كه در آن لحظه الك به آرامی دروازه لوز را باز کرده آهسته به ديك نزدیک شده روی شانه اش به نرمی با انگشت خود زد و با اشاره از او خواست به دهلیز بیرون رود. این خواهش را به ترتیبی بعمل آورد تا سر مدعوین متوجه آن نشوند.

گاردون پرسید اتفاقی رخ داده است؟

داشت، مرد انگلیسی قد بلند و آهسته به درون اتاق خزید و خاموشانه در گوشه ای ایستاد. او كا پیتا نی كه ایضا دورا را از غرق شدن نجات داده بود و حالا بار دیگر بآوردن زن کوتاه قد وی را نجات میداد. بارفتن آندو نفر تنها شدیم.

قرار شد كه برای خوردن چاشت (به سنت پاول) برویم. «رو تی» دوست امریکایی ایضا دورا موترش را برای او گذاشته بود. وی در راه از فلمنامه ای كه نوشته بود، سخن گفت: فكر میكرد كه چیزی خوبی نوشته است. میكفت درجایی خوانده كه برای فلمنامه نویسان پول زیادی میدهند.

چند روز بعد متن این فلمنامه را برای من فرستاد و از من خواهش کرده بود تا برای فروش آن اقدام كنم. درین مورد به یكی از تولیدگران سینما نامه ای نوشتم، ولی نامه ام بیجواب ماند. این فلمنامه هنوز در روك میز كارم موجود است. آنروز (ایزادورا) به من گفت: خودم هم علاقه دارم در فلمها نقش بازی كنم. البته بیشتر خوش دارم كه نقش زنان خون آشام را بازی كنم تا نقش زنان پارسایی را بازی كنم، هیچ كسی بساور نخواهد كرد.

هنگام صرف چاشت (ایزادورا) سوی يك دسته از جها نگردان زشت ولی ثروتمند اشاره كرد و گفت:

يك نظر به آدمهای ثروتمند كافیست كه آدم در یابد خداوند چقدر از پول متنفر است.

سپس سوی من دید و پرسید: «آیا این گفته از «او سكار و ایلد» است یا خودم آن را ساختم؟ «و ایلد» بیچاره چقدر آرزو داشتم او را ملاقات كنم ولی وقتی در لندن بودم او در زندان به سر میبرد... و حالا خودم در زندان هستم. خداوند میداند كه چه وقت ازین زندان بیرون خواهم شد.

پرسیدم: منظور تان چیست؟

ناتمام

این بار پیش از آنكه من به دروازه بروم. زن کوتاه قدی كه پوست تیره رنگی داشت، به درون استدیو هجوم آورد و خودش را به پای (ایزا دورا) انداخت. زن کوتاه قد برای پنج دقیقه با سرعت زیادی چیزهایی را كه آمیزه ای از زبانهای انگلیسی، فرانسیسی و ایتالیایی بود، از ذهن بیرون انداخت. من هیچ نفهمیدم كه چه میگوید. زن دستهایش را سوی آسمان میكرد، با مشت به سینه اش میزد و میگریست. سر انجام (ایزا دورا) را در آغوش گرفت.

(ایزا دورا) سوی من دید و گفت: «این زن دیوانه است. او می گوید كه اگر خود كشی من به شكل بسیار مبالغه آمیزی در روزنامه ها ظاهر شده است. گناه او نیست میگوید كه این امر يك اشتباه بوده است. ولی به نظر من او از یسن رهگذر پول زیادی به دست آورده می بینید، همه كس از وجود من پول به دست میاورد بغير خودم روی يك پول سیاه را هم نمی بینم. درین لحظه زن کوتاه قد برخاست عرض اتاق را پیمود و به سوی من آمد. در حالی كه دستهایش را به عنوان اعتراض تكان میداد، گفت: من دیوانه نیستم. من حقیقت را میگویم. آقا، من (ایزا دورا) را می پرستم....

در سراسر این ماجرا (ایزادورا) آرام و بلا تفاوت در جایش نشسته بود.

این وضعیت هر زن دیگری را متعجب و حتی خشمگین میساخت ولی بر (ایزا دورا) اصلا اثری نه گذاشته بود. شاید هم برای آنكه در زندگی کوتاه خود ش از یسن حادثه ها بسیار دیده بود.

سرا انجام (ایزا دورا) صدايش را كشید و گفت:

«ایحا گر ماتیكا» چطور است امید وارم به زودی ناپدید شود در غیر این من مرتكب قتل خواهم شد و نمیخواهم مرتكب قتل شوم، زیرا درین آخرها خیلی در باره من نوشته شده است.

هنگامی كه این نمایش ادا

شعر چون عشق تعریف...

(بقیه صفحه ۴۲)

وظیفه زن

وزین ژوندون یکبار هم انتظار جواب ایسن سوال رداشته باشیم.
با آرزین پور وداع کنم در حالیکه در شبهای یک دیگر رابه گرمی فشار میدهم به امید جواب سوال اخیر از خوانندگان مجله ژوندون اطاقش راترک میگویم.
واین هم یک شعر بسیار تازه و خوب آرزین پور:

زیبای انقره

در جاده های انقره روزی قسم زنان آهسته سرزدم پی سودا بیک دکان دیدم به پشت میز فشنکی نشسته است با حسن چشمگیر یکی دختر جوان زیبای ایش مرکی از حسن شرق و غرب دارد هزار جلوه هم ازین وهم از آن چشمش مدیترانه صفت لیلگون و مست دچین زلف موجه بحر سیاه عیان پیراهن حریر و باندام سیمگون یکباره کرده بود نهان هاشمه عیان با چشم نیمه باز نظر کرد سوی من افکند نرم پنجه به گیسوی شب فشان بی اختیار لب جو کشودم بر سلام گفتا «هلو» و یکدو قسم شد ز جاراوان گفتم بدل حریر فرنگی بلد بود صد شکر و از عیدمی از قید تر جمان کردم سراغ نور خ متاع پسند خویش لب های خویش نمزد و گفتا بی گران گفتم مسافرم درین شهر و مهمان دارند پاس خاطر مامردم جهان باشد دهی تواند کی اوزان متاع خوش تاملایم خاطر خوشی از شهر تان خندید با تسخر و فرمود زبر لب ما پاس «پول» داریم و نی پاس مهمان

از آرزین پور میبرسم به نظر شما شعر (آرزین پور) دارای چه خصوصیات است میگوید:
- محک سره و ناسره، پسند و ناپسند شعر ذوق و تشخص خواننده و شنونده یا صلا حیت است و من در مورد کار خود در مسند مة مجموعه از اشعارم که بنام (نهال) چاپ شده این رویت را گفته ام:

بطریقی که شعر می گوئیم شاعری سخت کار آسان است به حساب اینکه شعر می گوئند این هنر خاصه بزرگان است

آخرین سوال را از آرزین پور چنین طرح میکنم که به عقیده شما علت یا بین آمدن سطح ادبیات و شعر چیست و برای احیای آن چه راهی را سراغ دارید؟ در حالیکه پیشانی خود را با سر انگشت فشار میدهد و نگاهش به نقطه میخکوب شده بعد مکث دور و درازی میگوید:

سواله این مصیبت عظیم تنها دا منگیس ما و شما منظوم کشور و جامعه خودمان است نیست بلکه در همه جای دنیا این بدبختی دامن گسترده است من خود سالها است این سوال را طرح کرده ام که:

چرا ایران دیگر حافظ و سعدی ندارد؟ مامولانای بلخ، جامی و سنایی نداریم؟ چرا انگلیس ها (شکسپیر) ندارند؟ چرا فرانسوی ها «بودلر» و «یونسکو» ندارند؟ چرا روسون و سافو ندارند در قلم قضا ره بیدل صائب و اقبال نمی بینیم و... من جواب این همه پرسش ها را نیافته ام و دیگران هم جواب قانع کننده نداده اند. بیایید من و شما هر دو از خوانندگان مجله

(بقیه صفحه ۴۲)

بردن طفل

بر شماست تاوی را بعد از صرف غذای جاشت در جای خودش بگذارد تا جرت بز ند و بینکی برود. باین مخصوصاً در زمستان و قوت کمی برای بعد از ظهر به بیرون رفتن طفل باقی می ماند. بنا بران یک الی دو ساعت از طرف قبل از ظهر و یک ساعت بعد از ظهر طفل را بخارج اتاق ببرید. البته بیرون بردن طفل از طرف صبح نیز مربوط به آن است

که چه و قوت از غذای صبح و بینکی (یک نوع خواب) بعد از غذا بیدار و سر حال میا شد. چه بعضی اطفال در اواخر سال اول خود عادت دارند که بمجرد صرف غذا صبح بخواب می روند، هر گاه طفل شما چنین که وی را بخارج منزل می برید به خواب نرود پس تا وقتی که بیدار است خود شما این موضوع را تنظیم نمائید.

صفحه ۶۰

بقیه صفحه ۳۷

ابو نصر فارابی

از آنها متشکل است. یکسان نبوده، یا هم متفاوتند. علت تفاوت اجسام با یکدیگر، اختلاف مبانی است که اساس آنها را تشکیل میدهند.

این مبادی (پایه های مادی اشیا) یا هم متفاوت بوده، هر یک دارای خواص مخصوصی برای خود میباشد: آتش سیب گرمی، آب سیب سردی و رطوبت، خاک سیب سختی است و هكذا... بدین سان فارابی آهسته آهسته به استنتاجهای رئالستیک نزدیک میشود.

فارابی می آموزد که اشیا و اجسام پیوسته در معرض تحول و حرکتند، اما هنوز از درک عوامل درونی این حرکت بسیار فاصله دارد لذا میکوشد آنرا بر اساس عوامل مکانیکی و انگیزه های خارجی و یا توسط جاذبه تقسیم و توجیه نماید.

فارابی در مورد مراحل پیدایش اشیا و اجسام نیز اندیشه های شایان ذقتی ابراز داشته است مثلاً عناصر چهارگانه، اجسام بسیط بوده و از ترکیب متنوع آنها (همانطوریکه قبلاً گفتیم) اجسام مرکب بوجود می آیند. فارابی در بین این اجسام مرکب تمایز داده و شکل، جوهر و عرض را نشان میدهد: ماده (اساس مادی شی) مضمون آن بوده، طول و عرض معین، رنگ و وحدت و نقل و حرکت، ساختمان شی یعنی فرم یا شکل آنرا تشکیل میدهد.

اما فارابی نمیتواند رابطه منطقی بین اساس مادی و ساختمان اشیا را درک نماید. گرچه

نقصی دا رد که باید بر طرف شود. ماموریت زن، ماموریت دل است، به همین جهت زن الهام بخش هنر است و مرد سازنده هنر. مرد ساز است، زن آهنگ آن. زن باید مملو از عشق باشد تا بتواند ماموریتش را بخوبی انجام دهد. هر کجا زن واقعی و فهمیده راه می رود، آنجا اگر خار مغیلان رو نیده باشد، گل می روید.

(بقیه صفحه ۵۵)

دقند ناروغی

از مو سبوله قند پرتی چای او قهوی شخه عبارت دی حیوانی غوری باید که غذا شخه حنف شی او پهلز ا ندا زله نباتی غو رو شخه استفاده و شی السولین هغه ماده دهجه دقند ناروغی به تدای کبشی مهبه برخه لری، دغه ماده دواکتر «چارلز نیست» او «سرفریدریک بانتنگ» به مرست اختراع او به ۱۹۲۱ کال کبشی دتطبیق ساهی ته وړاندی شوه. په انگستان کبشی هغو ماشومانو ته چه دقند ناروغی اخته دی دانسولین دترزیق طریقه بنودله کبیری او دوی کولای شی چه دغه ماده پخپله خا

ته ترزیق کړی

(بقیه صفحه ۴۳)

هماهنگی در زناشوهری

عاقلاً نه ترین روش آنست که با منظور هما هنگی با پروگرام شوهر شخصاً نیز تحصیل رشته معینی را آغاز نماید. و در صورتی که وضع مالی اجازه دهد در همان رشته ای که شوهر شس مطالعه مینماید کار کند تا در آینه بهتر بتواند بشوهر خود کمک نماید. شاید انتخاب رشته ای وابسته بر شته تخصص شوهر و بمنظور تکمیل معلوما ت و نیز مورد نظر قرار گیرد و در اخیر ممکن است زن ترجیح دهد که برای تفریح و یا نیل به هدف مورد علاقه خود تحصیل در رشته ای کاملاً متمایز از تحصیلات شوهر را پیش کند که در هر دو صورت این وضه برای هما هنگی در خانوا ده یک نه نهایت مطلوبی بشمار می رود.

اویه عدم امکان موجودیت ماده بدون شکل در واقع امریه عدم امکان وجود شکل طبیعی جدا از ماده می کند. اما در کش ازین مسئله میکانیکی است.

فارابی ترکیب اجسام را به جوهر و عنصر نیز تقسیم میکند. بر طبق نظرا و جوهر ماهیت اشیا است و تمام خصوصیت های دیگر گسوس شونده چون رنگ، گیت، سختی و نقل، حجم و غیره هر کدام طور جداگانه عرض اند. عرض دستخوش تغییر و تحول است یکی محلل دیگری را اشغال میکند، نابود میشود، اما جوهر نقش جاودانی دارد و بحیث اصل باقی میماند. از در کتاب «المبدینة الفاضلة» توضیح مینماید که چگونه تمام اجسام - نباتات، حیوانات و انسانها با گذشت زمان رویه تجزیه و تحلیل میروند، اما جوهر که اصل آنها را تشکیل میدهد یعنی عناصر اربعه همچنان باقی میمانند و از ترکیب مجدد آنها اجسام دیگر بوجود می آیند.

هنگامیکه افکار فارابی را در باره تکامل ماده از نظر میگردانیم، به عناصر معینی از آموزش مربوط به تکامل تدریجی بر میخوریم مثلاً نخست مواد معدنی، سپس نباتات و در مراحل بعدی از نباتات حیوانات بوجود می آیند و سرانجام در مرحله عالی تکامل حیوانات، انسان که دارای عقل و قدرت تکلم است، بر صره ظهور گام می نهد (۱۷)

(۱۷) پروفسور مظفر خیرالله یف، فارابی درباره پرسش های روحی و تعلیم و تربیه، ج ۱، ص ۳۵-۳۲

ژوندون

روز نه‌ای بسوی تاریکیها

قابل شد؟ و یکی را بر دیگری امتیاز داد؟

محسن خان سعی می کند، تغییر در قیافه اش خوانده نشود، اما با عجله چند بار سرش را حرکت میدهد و میگوید:

اگر قرار باشد صحبت های ما به این شکل دنباله پیدا کند گمان نمیکنم به نتیجه برسیم.

به تلخی می خندم: چه نتیجه ای محسن خان؟ کار های ما، بر خورد های ما و معاشرت ما از مقدمه و نتیجه گذشته است. خودش نتیجه است، خودش پایان است.

آهی می کشد:

شما درست میگویند. اما من میخواهم چیز دیگری بگویم. بگویم که شما در مورد من ظلم می کنید، همه را بایک چشم دیدن، همه را در یک سطح قرار دادن ظالمانه است.

حالا چه میخواهید؟ من چکاری میتوانم برای شما بکنم؟

خنده میکند:

شما هیچکاری برای من نکنید. فقط نسبت بمن کمی مهربان باشید. البته نمیگویم سپا سگدار، فقط مهربان! میفهمید چه میگویم؟

مثلا... مثلا، من و جواد من... حرفش را قطع میکنم:

شما چه فرقی با جواد دارید؟ بیحوصله میشود و سگری تشرافه تازه و شن کرده است، خاموش میکند و میگوید:

همان حرف همیشگی، همان حرفی که چند دقیقه پیش بمن زدید، میگویم:

اگر ایجاب کند، باز هم همین حرف را خواهم زد.

شک ندارم. اما باید قضاوتی هم باشد، قضاوتی که حد اقل فرقی بین دو انسان، بین کارهایی که می کنند و نوع کارهایی که می کنند وجود داشته باشد، یعنی شما باید این فرق را در ذهن تان، در دید و بر خورد تان داشته باشید.

شما درست میگویند، در صورتیکه هدف این انسانها مشترک نباشد، وسیله مهم نیست، ممکن است هر کدام وسیله جدا گانه داشته باشند، یا وسیله جدا گانه برگزینند ولی در هدف مشترک باشند، آنوقت چه؟ آنوقت هم میتوان، فرقی بین آنها

خوانندگان...

ست. جواد هم که آدم بد اخلاق و عاصمی است از این موقعیت سوء استفاده نموده و ترا بامکر و ریا در دام به اصطلاح «عشق» خود می افکند و تویی خبر از آینده باتمام صفای قلبی که داری پاودل می بندی «عمه» ات نیز درین ماجرا و برای اینکه از پدرت انتقام کشیده باشد نقش بسیار زیادی دارد.

توقفت فریب سادگی خود را خوردی پس آدمهای مثل جواد «عمه» بودند که پس از مدتی فریب، ترا در متجارب غم و بد بختی غوطه ور ساختند.

اگر همانطور که ژوندون قضاوت را بدست خوانندگان داده و این موضوع برای تو اهمیت داشته باشد من میگویم که این دیگران هستند که گناهی را مرتکب شده اند و آنها هستند که بالاخره مژه تلخ این گناه را خواهند چشید.

خوانندگان ژوندون در نامه هاییکه برای تومی فرستند همیشه کسانی را که ترا باتزوییر فریب داده اند ملامت میکنند. پس تونیز باید بالای مردم و کسانی که برای تان نامه مینویسند حساب کنی و خودت را از این عذاب نجات دهی.

عزیز الله ف

شاید نفهم، اما این مهربانی چه تأثیری در وضع شما دارد؟ در وضع شما که شناخته شده و سر شناس هستید، علاوه بر آن وسیله ای که در اختیار شما است، روشنتر بگویم:

بوی که شما دارید، خانه ای که شما دارید، زندگی مجللی که شما دارید و از آن گذشته دست و دلبازی بی که شما دارید، به آسانی میتوانید مهربانی

مردم را، قلب شان را، زندگی شان را حتی عشق و محبت شان را بخرید، مخصوصا مردمی را که نیازمند شما اند و شما آن نیازمندی، آن فقر و بد بختی شان را درک کرده اید.

با مشتش روی میز میگوید:

بلی میتوانم، و تا حال هم توانسته ام ولی... ولی شما... شما لایلا

باید گرانتر رق دارید. هیچ چیز شما قابل خریدن نیست نه قلب تان، نه روح تان و نه زندگی تان آدم وقتی با چنین انسانی بر می خورد دلش میخواهد حداقل قلب این

انسان را برای خود داشته باشد، و برای خود نگهدارد میفهمید! من قلب شما را میخواهم، من میخواهم در آن قلب

برای خودم جایی داشته باشم و اگر بتوانم در آن آشیانه کنم.

ناتمام

تکتهای کهنه سرویس

بود. وقت ملاقات را تعیین نمودیم. جوان مورد نظر ما آمد، لیکن او تنها نبوده، بلکه دو برادر دوگانه یاتورین هاراسم فامیلیسی آنها (با او همراه بود، آنها گفتند: حالا که درباره قتل و شیشه اطلاع پیدا نمودیم، تصمیم گرفتیم تا از ملاقات غیر مترقبه به شما اطلاع بدهیم. گرچه بنظر ما کدام خبر مهمی نیست، اما باوصف آن آمدیم.

واقعه ازین قرار بود:

به تاریخ ۱۲ می ۱۹۵۹ بعد از ختم کار تایم دوم، این دوگانگی هاز در واژه خرو جسی جتا حی خارج شده و در بین جنگل رفتند. بصورت قطعی، و آنی بایگی از نقشه کشهای فابریکه بنام کا پتلیونوف تکر نمودند. این شخص حیران شده و حتی ترسید، در همین

گروپ ها، اتحادیه های اختصاصی و اتحادیه کارکنان های جوان حضور داشتند. ابتدا سوالات را زاتوف مطرح نمود، بعدا هر دوی ما مشترکا به جواب سوالات می پرداختیم. در آخر خواهش ما ازین قرار بود: با هر کارگر خصوصاً کارگر های تایم دوم و سوم درباره قتل و شیشه باید قصه شود، سوال شود که آیا کسی مرد و زنی را با مشخصات که تدا کار یافت در حوالی محل قتل ندیده اند، و قتل زویه تقریباً یکین سال قبل، یعنی بیسن ماه های می و جون سال ۱۹۵۹ صورت گرفته است.

یکی دو هفته گذشت. در محوطه دادگاه روز کار آخرین دقیق خود را می پیمود که سگر تر مرابه پیش تیلونوف دعوت نمود. تیلونوف از طرف الیک رادیو یسج عضو کارکنان جوان از دستگاه افراسازی

درباره مریضی و مرگ مادر، ویلان آینه زنده می خویش بساد آوری نموده بود. مادر باره میشا هیچکدام کلمه ذکر نگردیده بود.

خوب میشد اگر میشا را ملاقات می نمودیم و می دانستیم، در کدام شرایط با او معرفی گردیده، درباره زندگی زویه در شهر ماجه میدانند و آخرین مرتبه چه وقت او را ملاقات نمود. است، این سوالات فعلا همه بدون جواب باقی مانده است. در بین سه صد هزار مسکونین شهر، که درباره هر کدام شان، بدون اسم شان، چیزی ندانی، عملاً یافتن میشا در حقیقت امکان ناپذیر است. بفکر من، وقتی رسیده که مبارزه خویش را تغییر بدهیم، و برابلم را از راه دیگری حل نمایم. و وقتی فرا رسیده که ما از مردم و اجتماع خود طلب کمک نمایم.

عجالتاً، بعد از سپری شدن جشن نوامبر، من با دوستم زاتوف ویلان دیگری را مطرح نمودیم. بعد از ختم تایم اول کار، با کارگرهای شعبه افراسازی و ترانسپورت کارخانجات مو تر سازی ملاقات نمودیم، زیرا این دوستگاه نزدیکتر به محل واقعه قرار داشت. به ملاقات ما آمرین تایم با اعضایش، استادان، سر دست

لحظه او خود را در بین همه پنهان نمود.

سوال نمودم که اسم کا پتلیونوف چیست. در جواب گفتند:

اسم او مو شیک است، اما، ما او را می نامیم، بلی! او هم خود را اینطور می نامد.

شرح گفتار رفقای رادیو یسج مواد زیادی برای ماتیه نمود، تادر اطراف واقعه تکر نمایم. باز هم در ساحه دید ما میشد قرار میگیرد، اما درین مرتبه نمایان تر و مشخص تر مجسم گردید. جمع آوری معلومات در حده کا پتلیون حالا کار مشکل نیست: او ۳۲ ساله است، ازدواج نموده، باوصف آنکه هنوز زانها رسماً از هم تلاق نگرفته اند، دو ویا سه سال می شود که با خانم خودزندگی نمیکنند، انستیتوت رسامی را الی صنف دوم خوانده، اما نظریه

کدام دلیلی تحصیل خویش را دوام نداد. است، بعد از آن بحیث نقشه کش در کارخانجات مو تر سازی شامل وظیفه گردید.

تقریباً دوسه هفته قبل برای گذشتادن ایام تفریحی خود به جنوب رفته و تقریباً دوباره بالای وظیفه اش می آید.

تکت کهنه سرویس

من و رفیق م بعد از مشوره باهم به این نتیجه خاتونال امر قید او را صادر نمود. کاریکه رسیدیم، که او را مستقیما در استگاه ریل دستگیر نموده، در صورت لزوم، شروع به باز پرسیمانیم، بعد از سوال و جواب تلاشی صورت بگیرد. اساسات غافلگیر نمودن و حتی او را در ساحه عمل قرار دادن مر بسوط بهماست. برادرش نیست اگر برای یک دقیقه در نظر خویش مجسم سازم، که چطور جانی از خانه ریل پائین می‌شود، هیچ چیزی بخاطرش خطور نکرده و باخو نرسدی و آرامش خاطر قدم می‌گذارد، که دفعا او را از رفتن مانع می‌شوند و سوالاتی که به هدف ثابت نماید به او پیش میکنند. و باید جواب گفت: «طبا، کو پلین درباره یافتن جسد و ششینه اطلاع دارد، میدانست که تحقیق جریان دارد، و میتوانست برای بسیاری از سوالات آماده شود، تنها در باره چیز یکی او نمیدانست راجع به جلسه دستگاه بود، زیرا او برای گذشتادن ایام و شخصی رفته بود» و این رنگی بود که ما چال میرفتیم.

سوالات در همانجا، در استیشن ریل، در اطاق پولیس گزیده، صورت گرفت. طوریکه دیده میشد، در دقایق اول کوپلین خود را از دست نداده بود، و بزودی به حقیقت پی برد، باوصف آن تقریبا باخو نرسدی به جواب سوالات می پر داخت. طوریکه به من معلوم گردید، در اخیر به سوالات قسم تصدیق آمیز جواب میداد. بالاخره جوابات تما ما متوافق بودند: نه، نه، نه، من در مینسک نبودم، باو ششینه معرفت نداشتم، ملاقات نزدیک دیوار را هیچ بخاطر ندارم. رفتارش بسیار کم تغییر کرد، خصوصا بعد از آنکه را جمع به تلاشی افلاش به او ابلاغ نمودند.

در اطاق کوپلین وظایف را اینطور تقسیم نمودیم: من به جستجو پرداختم، و رفیق، زاتوف، کوپلین را از نظر دور نگاه میداشت. اگر راست بگویم، مانمی دانستیم که نقش را از کجا شروع نماییم. وظیفه اصلی ما این بود تا آثار جنایت را کشف نماییم و این آثار، شاید، عبارت از لباس و یا لوازم آرایش زنانه و یا پول هنگفتی باشد.

در وقت تفتیش، عادتاً تمام اثاث البیت اطاق را یکی بعد از دیگری از نظر میگردانیم. بطرف الماری لباس رفته بعد از باز نمودن دروازه آن تمام سامان را یکایک دیدم، بعدا جوگی کوچکی را زیر پا گذاشته. بالای الماری را بررسی نمودم. بطرف راست یک قطبی خالی بود، و به عقب آن یک بسته گره که شباهت به پوت سر چه داشت دیده می‌شد، آن بسته موجدار شکسته، پاکتی که دارای محتوی نرم (ف د) بود که از مدتی به اینسو از آن استفاده نمیکند. آنطرف سه کمره عکاسی نظرم را بخود جلب نمود، دست خود را کمی پیشتر دراز نموده و آنرا گرفتم. باخود گفتم: «اینه خال! هنوز به این می اندیشیدم، که بی هما با کدام کسی کمره را از دستم ربود» میگویند تان شخص را محکم بگیرم، که دفعا از بالای جوگی پایین افتادم. بعد از این تمام کار ها مانند فلم سینما یکی به عقب دیگر بخوبی صورت میگرفت. در وقت افتادن تشخیص داده توانستم، که چطور کوپلین میکوشد پوش کمره را از آن خارج سازد. زاتوف خود را به او رسانیده و کمره را از دستش انداخت. و رفیق سومی ما، یعنی معاون ما، کوپلین را دیوار فشرد.

به این ترتیب، د و چیز یکی از محفل واقع چندان دور نیست، سببشهادت بر جنایت موشنگ کوپلین شد، و او میگوید تا از ملاقات با مقتول له انکار کند. بعد از آن، معرفت خویش را با و ششینه بکلی ردم نمود. اما در بین فلم های عکاسی شده سال ۱۹۵۹، داخل کمره عکاسی، عکسهای و ششینه را دیدیم. این عکسها گر چه عکسهای مستند بود، گرچه او گفتار ما را بکلی رد میکرد، با آنهم

اطلاع نمیداشت. ازین لحاظ، او خو است بازویه ازدواج نماید. اما و ششینه یک انسان دور فکر بود.

اولین درد شدید را در اثر مرگ مادر حس نمود، و درد دوم آن بود که خود را تنها یافت. چه او دانست که کوپلین از جمله اشخاص ضروریست که در زندگی پدر او نمی خورده، از پنجاست که او در نامه های بعدی خویشی از او نامی نبرده است. کوپلین دریافت که زویه عنقریب برای همیشه از نزدش میرود، آخرین تصمیم قطعی چاره سازی را گرفت! باید او را کشت و پولهایش را تصرف نمود. و این نقشه را، در اخیر شهر در بین جنگل، دور از انظار، در دل یکی از شب های مامی عملی نمود.

تمام این واقعات بصورت زنده و آشکار پیش چشمم مجسم گردید، مثل اینکه درین مورد کتابی را در سرتاپا مطالعه نموده باشم، و داستان کتاب نشان میداد که چطور و از خاطر چه کوپلین زویه را بقتل رسانید. در حالیکه غرق این افکار بود، آهسته آهسته، بدون عجله، اوراق را جمع کرده در داخل یکس دستی میگذاشتم. یک استعلام دیگر نیز نزد من موجود بود، که من انتظار شخصی مربوط استعلام را میکشیدم، چند دقیقه پیش از انتظام نمی گذشت که محافظین یک جنایت کار دیگری را آوردند. تا اواخر شب وظیفه بازپرسی را انجام دادم، بعدا نزد پیره دار رفته تا کلید دروازه را برایش تسلیم نمایم. در آنجا یک مژده انتظار مرا داشت، از اطاق نمبر ۲۴ مجلس بنام خاتونال عر رفته به این مضمون تحریر یافته بود: «قلبا اعتراف میکنم

این جمله بود که توسط کوپلین در یک ورق کاغذ تصواری رنگ نگاشته شده بود. بعد از جمله فوق تمام داستان خود را یکا یک نوشته بود. که خوانندگان محترم قبلا با همه آن آشنا شده اند.

در اخیر عرض می‌کنم این جمله جلب تو چه می‌نمود: «خواهش منم تا جزایم را سنگین نسازید، و پولها را تسلیم شوید (چرا اینطور، باید برایش بی تفاوت باشد، چه بدست ما بیاید و چه در همان جای مخفی از بین برود)، من حاضریم پولها را به شما نشان بدهم، که در کجا پنهان است».

اگر باز پرس جوان و آسیا - نوسو فامی بود مدت زیادی میکشید که دوره ستاز این جوان به پایان رسیده و کار ها را به تنها یسی پیش می برد، و او امروز در شعبه دیگری در جواد شعبه ماکار می‌کند. دیدم می‌شود که کارهای او بصورت واقعی اش موففانه پیش میرود، او کارهای خود را بصورت مر تب و ثنائت بخش بزودی انجام داده با یک سور و شعف نزد من آمد. مستقیما از لخت دروازه بالایم چپ زد: «پیا، اینقدر حرف نزن، وقت خانه رفتن است». رفیق من پولی بوجود آمده، وقت میگردد، هر چه زود تر نوت های قدیمی را به نوت های جدید تبدیل نمود، در غیر آن پولها از جلند پس از می‌ماند.

کوپلین که این مونو لو گ را شنید، به خیال کدام چیزی غرق تفکر شد، بخصوص در قسمت سوالات من دیگر هیچ کدام تنقیدی نگرفت. متعابا خواهش نمود تا او را به افلاش برسانند، باقیافه زشت و حالت غیر عادی با محافظین روان شد. این بحث مرا وادار نمود تا واقعه چند ثانیه گذشته را به نظر دیگر بنگرم. بتدریج دانستم که با لای مشم جمع میگردد، در حقیقت، شصت و پنج هزار روبلی را که او بعد از قتل زویه بدست آورده بود بکدام جای مخفی آنرا پنهان نموده، و اغلب همان که آن را از دست میدهد، و این امکان با پول جدید معاوضه نه نماید، و این امکان پذیر نیست، زیرا او خودش در قید زندان است و پولها را بدست آورده نمیتواند. طبا، کوپلین میدانست که او را از زندان رها نمیکند، خصوصاً درین نزدیکیها.

پس بالای چیزیکه اطمینان داشت، همه اش به باد فشارت. حرص پول، علاقه بزندگی به ثروت و حیات بر معیشت حسب دلخواه و دفعا به یکبارگی شکست. شکست در لحظه که او فکر میکرد تمام چیزها ختم شده و او میتواند پولها را بدست بیاورد. تمام رابطه ها و حوادثیکه بین قاتل و مقتول صورت گرفته برایم آشکار و قابل فهم شد. در او پسین برخورد با و ششینه، کوپلین در یک وظیفه بسیار جزئی خود را در خدمت او گذاشت. به این ترتیب آشنایی آنها صورت گرفت. آشنایی این دو آنقدر طولانی نمیشد، اگر کوپلین راجع به خانه و فروش آن، و از آن رهگذر شصت و پنج هزار روبل را بدست آوردن

عزیزم بگو هر چه می خواهی

و بایک مشروب برازیل نزد من پر گشته یک موتر جگوار از فاریکه بتو تسلیم دهند؟ گیلسم را سر کشیدم و روزنامه تایمز را از میز برداشته گفتم: «بریان، در من بسیار مشکل بود که از طریق دیگر یک جگوار مودل جدید بدست می‌آوردم. و شما مصرف حمل و نقل آنرا هم از نظر می اندازید. و بی به اجازه تان یادآوری می‌کنم که آن سر کشتی رانی شما است که در امور حمل و نقل حیوانات با توجه خاصی عمل میکنند».

بریان دستش را بلند کرده اظهار داشت: «لارڈ عزیزم، راه حل شما ساده ترین طریقه بود که بکار بستید. من یک دختر خاله دارم در جوابش گفتم: «مشکرم». وقتی او رد منزل شدم، جان سر قوتی تنباکوی مرا باز کرده گفت:

«های لارڈ، من بخود اجازه دادم، مو تر جگوار را تیر باران کنم. مودل فشرگی بود».

«امیدوار هستم وقتی جسد آن حیوان در آن گوشه می گلدرد به تبه های همیشه بهار».

که آنجا ایستاده است. صدمه نرسد. «های لارڈ، می توانم کاملاً مطمئن باشم که تبه های (همیشه بهار) از گسل نمی رفتند و نخواهند پژمرد».

«مشکرم جان».

در حالیکه باخود می اندیشیدم به بیرون نظر انداختم باغ را تماشا کردم. و نیز راه یاد آوردم و خانمی را در نظرم مجسم ساختم که خواسته های بالاتر از تصویری داشت.

این بار او بهترین لباس را پوشیده، و بالا پوش پوستی دوی شانه اش انداخته بود و برخلاف سابق موهایش را بکلی نیست و به لبهای خود لبسین زده بود. بطرف من نزدیک آمده گفت: «عزیزم، مو تر را آورده اند».

از جایم برخاسته در برابر مادامه تعظیمی نمودم و به او گفتم: این روز باشکوه را باین چنین روزی با صفا باید برای تو یک خوشبختی بحساب رود که سوار جگوار مودل جدید می‌شوی».

«تو عشق منی را برت».

دستش را بالا برده انگشتها را به لبها نش حسبانده و بوسه بسوی من فرستاد. پس از آن شتابان از مقابل جان گذشت. اما در همان لحظه میان من و جان نگاه معنی داری رد و بدل شد که از صد ها مطلب حکایت مینمود.

از جان پرسیدم: «جان، لیدی کلیدمو تر را در اختیار دارد؟»

«بله، آقا، کلید مو تر را خدمت پی بی جان تقدیم کرده ام».

«از تو تشکر میکنم جان».

تابه نزدیک کلکین رفته، به درختهای سیب و شاخه های پر از شکوفه آن نظر کردم. عطر آن هوا را مست میساخت. خاطرات و نیز و روزهای فراموش نشدنی آنجا دوباره در من زنده شد.

شام مدتی را در کلی تنها نشسته بودم و گیلسم شری هم رو برویسم قرار داشت. «بریان» تا کنار بار رفته، سرش را گرم ساخت

انلیش



مسؤول مدير :

نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری

ددفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

اکور تيلفون ۳۲۷۹۸

مهمتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داشترالک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

ژوندون

از آلبوم عکسها



چوچه شیر، بدون ترس و هراس با دندانهای برنده مادر بازی می کند و مادر هم با حوصله فراوان ناز او را می کشد

است
انسان
در جس
یافت
شخص
و رد
حوی
بالت
میرود
ت! باید
نگن
مامی
در پیش
مورد
داستان
چه
مالیکه
بنو ن
بکس
نیز
مربوط
ش از
جنايت
و نلیله
دا ر
سم
از اطاق
به این
میکنم
وق
بعد از
نوشته
ه آن
چه
مکن
چرا
چه
زین
نشان



دو نمونه لباس از بهترین مودهای فصلی

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English